

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



انجمن علمی فلسفۀ دین ایران

چکیدهٔ مقالات فارسی

دوازدهمین همایش بین‌المللی فلسفۀ دین معاصر

مسئلهٔ شرّ در اندیشهٔ جدید و اسلامی

۲۵ و ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۳

تهران، دانشگاه شهید بهشتی



۰۳۲۴۰-۵۶۸۸۹



برگزارکننده:

انجمن علمی فلسفه دین ایران

با مشارکت

دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی

حمایت کنندگان:

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

دانشگاه ادیان و مذاهب | دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

دانشگاه پیام نور | دانشگاه تربیت مدرس

دانشگاه تهران | دانشگاه خوارزمی | دانشگاه زنجان

دانشگاه شهید مطهری | دانشگاه علامه طباطبائی

دانشگاه قم | مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

philor.org

philorconf@gmail.com

مستولان همایش

رئیس همایش: رضا اکبری

دبیر علمی همایش: حمیدرضا آیت‌اللهی

دبیر اجرایی همایش: محمدمهدی فلاح

اعضای شورای علمی

- پتر آدامسون (دانشگاه مونیخ، آلمان) | رجب آلپبایل (دانشگاه استانبول، ترکیه)
رحیم آچار (دانشگاه مرمره، ترکیه) | حمیدرضا آیت‌اللهی (دانشگاه علامه طباطبائی، ایران)
مهدی اخوان (دانشگاه علامه طباطبائی، ایران) | رضا اکبری (دانشگاه امام صادق (ع)، ایران)
نعیمه پورمحمدی (دانشگاه ادیان و مذاهب، ایران) | جلال پیکانی (دانشگاه پیام نور، ایران)
کوبین تیمپه (دانشگاه کالون، آمریکا) | محسن جاهد (دانشگاه شهید بهشتی، ایران)
محسن جوادی (دانشگاه قم، ایران) | رسول رسولی‌پور (دانشگاه خوارزمی، ایران)
بروس رایشناخ (دانشگاه اوگزبرگ، آمریکا) | سجاد ریضوی (دانشگاه آگرتز، ایران)
مهدی ساعتچی (دانشگاه شهید مطهری، ایران) | محمد سعیدی‌مهر (دانشگاه تربیت مدرس، ایران)
میثم سفیدخوش (دانشگاه شهید بهشتی، ایران) | امیرعباس علی‌زمانی (دانشگاه تهران، ایران)
محمدحسن قدردان قراملکی (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ایران)
قدرت‌الله قربانی (دانشگاه خوارزمی، ایران) | یاری کاوکوا (دانشگاه یوواسکولا، فنلاند)
سحر کاوندی (دانشگاه زنجان، ایران)
محمد لگنهاوزن (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ایران)
ویلیام هسکر (دانشگاه هانتینگتون، آمریکا)

فهرست

- ۱ مقدمهٔ دبیر علمی همایش
- شر چیست؟ چگونه مصداق‌های آن را تشخیص دهیم؟
- ۳ حمیدرضا آیت‌اللهی
- ارزیابی نزاع برخی فلاسفه و متکلمان در باب اقلی یا اکثری بودن شرّ
- ۴ مجید احسن
- نقدی بر روایت داوکینز از «مسئلهٔ وجودی شرّ نظام‌مند»
- ۵ فاطمه احمدی
- مراتب شرور ادراکی بر مبنای قاعدهٔ تشکیک در وجود صدرایی
- ۶ مریم احمدی
- شرارت اخلاقی و تحلیل فلسفی و قرآنی آن
- ۷ مهدی اخوان
- درمان تنهایی اگزستانسیال در حکمت متعالیه
- ۹ دنیا اسدی فخرنژاد و مهدی ساعتچی
- تفسیر شرّ در قرآن و روایات متقدم حدیثی شیعی در پرتو تفکیک امر و خلق
- ۱۰ مهدی اصفهانی
- رویکرد خیرانگارانه به رنج و ابتلای اولیای الهی در نسبت با خداوند (با نگرش حکمت متعالیه)
- ۱۱ حوران اکبرزاده

میان رشته‌ای بودن مسئله شر: بررسی موردی مسئله شرّ از منظر الهیات و اخلاق

محیط‌زیست با نگاهی صدرایی

رضا اکبری ۱۲

تحلیل نگره قرآن به مسئله شرّ طبیعی

علی انصاری یابگی ۱۳

رابطه صفات جلالیه و مسئله شر

سعید انواری ۱۴

مسئله شرّ در دعاهاى صحیفه سجادیه

زهرا بابایی ۱۵

تحلیل رویکرد خداشناسی اقبال لاهوری در حل مسئله شرّ

نسلیشاه باشبو ۱۶

آیا معلولیت شرّ است؟

نعیمه پورمحمدی ۱۷

هوش مصنوعی و استدلال به سود پیدایش قسمی جدید از مسئله شرّ

جلال پیکانی ۱۸

شر اخلاقی از منظر انسان‌شناسی زیستی

صدرا تقی‌پور و عباس اسکوئیان ۱۹

چگونگی حفظ حیات ایمانی در مواجهه با مسئله رنج و شرّ

مرضیه تیموری ۲۰

فصله نظر تا عمل در مواجهه هابرماس با مسئله شر	
امیدرضا جانباز.....	۲۱
شر اخلاقی و معنای زندگی در عالم حیوانات	
محسن جاهد.....	۲۲
رویکرد قرآنی علامه طباطبائی در باب معنابخشی مرگ	
علی اصغر جعفری ولنی و محیا مهرجی.....	۲۳
مواجهه علی شریعتی با مسئله شر	
نازنین جلیلی.....	۲۴
پیوندهای چهارگانه «شر» و «دین» از منظر ملحدان جدید	
محمد مهدی جندقیان.....	۲۵
پاسخی به مسئله تقارن خدای خیر و شر	
محسن جوادی.....	۲۶
تبیین و بررسی نسبت گناهان به عنوان شرور آگاهی با مسئله اختفای الهی	
مریم حائری.....	۲۷
ارزیابی مسئله شر از منظر علوم شناختی	
سیده شیرین حجازی.....	۲۸
مسئله شر: مارتین در مقابل فرناندز	
غزاله حجتی.....	۲۹
سازگاری وجود شرور در عالم با عدل الهی	
عبدالرزاق حسامی فر.....	۳۰

راه‌حل مسئله شر از نظر علامه جلال‌الدین دوانی

مرتضی حسین‌زاده ۳۱

رویکرد الهیاتی چهار عالم دینی عصر مشروطه به مسئله شر عقب‌ماندگی

سیده زینب حسینی و میثم سفیدخوش ۳۲

تبیین متفاوت مسئله شرور از دیدگاه استاد مطهری و لایب‌نیتس

سید شهاب‌الدین حسینی ۳۳

آیا نباید درد و رنج حیوانات را به‌شمار آورد؟

امیرحسین خداپرست ۳۴

معقول ثانی فلسفی شرور مقدمه‌ای بر الهیات شر

غلامحسین خدری ۳۵

مقایسه طرز تلقی آیین اسلام و آیین هندو نسبت به شرور و رنج

حمید خسروانی ۳۶

نقدی بر استدلال شر دینی مبتنی بر شرور تجویز شده در قرآن

حسین خطیبی و رسول رسولی‌پور ۳۷

توجیه مسئله شر دینی با هدف ترجیح اخلاق سکولار بر اخلاق دینی

زهرا درخشانی و افلاطون صادقی ۳۹

دیالوگ مولد خیر و شر در داستان‌های قرآنی

قاسم درزی ۴۰

نسبت خشونت با شر در قرآن

قاسم درزی و مائده بنی‌طالبی ۴۱

- بررسی تعارض شرّ و خیریت الهی بر مبنای تفکیک دو ساحت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در اندیشه ابن‌سینا
امیرعلی دوستعلی و سیده فاطمه نیک‌سیما ۴۲
- تئودیسۀ شکایت در آثار کازانتزاکیس با تأکید بر کتاب برادرکشی
عباس دهقانی‌نژاد و محمدمهدی دهقانی اشکذری ۴۳
- شروع و تعارض آن‌ها با اطلاق صفات کمالی خداوند دستاویزی برای رد توحید و تحکیم آموزۀ بنیادی دین مَرَدِیَسَنی (مزدابریستی)
خدیجه رحمتی ۴۴
- توجیه مسئله شرّ از نظرگاه دیوید گریفین
یداله رستمی و سهام مخلص ۴۵
- تحلیل نقد مایکل ری بر دو صفت تعالی و عشق الهی در برهان اختفای الهی جان شلنبرگ
رسول رسولی‌پور ۴۶
- استعارۀ جورچین: استعاره‌ای کارآمد در طرح مسئله شرّ برای نوجوانان و پاسخ به آن
سیده زهرا رشیدی‌فرد ۴۷
- ناکارآمدی راه‌حل‌های مسئله شرّ از نگاه نابینایان
الیاس رضایی ۴۸
- مزایا و نواقص تئودیسۀ اعتراض با تأکید بر دیدگاه یوهان باپتیست مِتس
نوروز علی روحانی‌نژاد ۴۹
- شر معرفت‌شناختی در کتاب ایوب
مریم سالم ۵۰

- بررسی مسئله شَرّ از دیدگاه دو فیلسوف خداپاور غرب (آگوستین و لایبنیتس) و نقد آن بر
اساس معارف و حیانی
- محمدتقی سبحانی و کریم جعفری ۵۱
- بررسی انتقادی مقاله ویلیام آر درباره رنج نژادی بانگاهی به آرای نوصدراییان
نسرین سراجی‌پور ۵۲
- نهاد عالی علم و مسئله الهیاتی شَرّ؛ مسائل و مقولات بنیادین
میثم سفیدخوش ۵۳
- رنج به‌مثابه پیشران به خوشی‌های فراتر
روح‌اله سوری ۵۴
- نسبت شَرّ و جدّی گرفتن دنیا
نادر شکراللهی ۵۵
- تحلیل بیماری / طبیعت به‌مثابه شَرّ در سینما بر اساس آرای لوتمان
رامتین شهبازی ۵۶
- ماهیت شَرّ در قرآن کریم بر اساس نظریه نیاز بنیادین به ارزش مندی
محمدحسین شیخ شعاعی ۵۷
- پرسش از انسان و مسئله آگزیستانسیال شَرّ
امیر صادقی ۵۸
- آیا جهنم شَرّ است؟ بررسی رویکرد ملاصدرا
یحیی صباغچی ۵۹

- تبیین زیباشناسانه از مسئله شرّ بر اساس مبنای هستی‌شناسی ابن‌سینا
زهرایبایی و طاهره آل‌بویه ۶۰
- پوچی عمیق زندگی ناشی از شرّ سیستماتیک به مثابه شرّی علیه خدا ناباوری؛ بررسی
انتقادی دیدگاه یوجین ناگاساوا و تکمیل آن از منظر مسئله فلسفی معنای زندگی
مسعود طوسی سعیدی ۶۱
- تأثیر شرّ بر باور دینی و پیامدهای معرفت‌شناختی آن
مهدی عباس‌زاده و زینب شکری ۶۲
- مغالطه در حکم شرّی اخلاقی
علی‌اکبر عبدالآبادی ۶۳
- شرّ؛ نظام‌واره‌های نوخاسته و فرآیندهای آشوبناک
احمد عبادی، محمدمهدی عموسلطانی فروشانی و فائزه ناطق ۶۴
- آیا با وجود شرور، خلق بهترین جهان ممکن توسط خداوند پایان یافته است؟
وحید عزیزی ۶۵
- شرّ‌گراف آری یا نه؛ تحلیلی عقلی بر اساس آموزه‌های اسلامی
عالمه علامی و سیده منا موسوی ۶۶
- تبیین گابریل مارسل از مسئله شرّ: از راز تا مسئله؛ از بودن تا داشتن
سیدمحمد کاظم علوی ۶۷
- نقدهای جان کِگس به سه تفسیر اصلی از شرّ اخلاقی
هدایت علوی‌تبار ۶۸

از رنج تا گنج (رنج معنابخش از دیدگاه مولانا جلال‌الدین)

امیرعباس علی‌زمانی ۶۹

نقدی بر وجودی بودن شرور و راه‌حل‌های آن در متکلمان اولیه امامیه مأخوذ از آموزه‌های

دینی

حسین عمادزاده ۷۰

مسئله شرّ در نسبت با خوانش الهیات فمینیستی از صفات الهی

شبتم فرجی ۷۱

چالش‌های راه‌حل ارسطویی مسئله شرّ

محمدکاظم فرقانی ۷۲

کاربست الگوی استنتاج از راه بهترین تبیین در داوری میان دو نظریه «انتصاف و عوض» و

«نسبی و عدمی بودن شرّ»

محمدحسن فیروزیه ۷۳

تفاوت مواجّهات اسلامی و مسیحی با پدیده شرّ با تکیه به دو آموزه تجسد و آگاپه

حامد قدیری ۷۴

تبیین هستی‌شناختی شرور با توسّل به مفهوم نسبیت الهی

اکبر قربانی ۷۵

مسئله شرّ و محدودیت‌های بشری ما

قدرت‌الله قربانی ۷۶

انسان‌عاری از ابتلا به شرور: تحلیل وارزیابی نگره «معافین» در روایات امامیه

احمد کریمی ۷۷

تحلیل و تطبیق مسئله خیر و شرّ در حکمت ایرانی و اشراقی

سمیه کریمی و جعفر شانظری ۷۸

رنج وجودی در آثار سینمایی اینگمار برگمان

عارفه گودرزوند ۷۹

مسئله شرّ در اندیشه متأخر ویتگنشتاین

مهدی محسنی ۸۰

مسئله شرّ و اختفای الهی

فاطمه محمد ۸۱

بررسی و نقد راه حل الهیات گشوده در حل مسئله شرّ

عبسی محمدی‌نیا ۸۲

بررسی دو تفسیر (عدمی و وجودی) درباره شرّ

اردشیر محمودی ۸۳

واکاوی مسئله شرّ از چشم‌انداز معنای زندگی

عاطفه مروی ۸۴

رنج، روایت و معنا

سیدامیرضا مزاری ۸۵

«تئودیسۀ عوض» و چالش فلسفی-الهیاتی «اشتراط رضایت»

محمدرضا معینی ۸۶

بررسی مسئله شرور با تأکید بر صفات مستأثره خداوند

سیدمحمد حسین موسوی‌پور ۸۷

ضرورت تدوین نظامی فلسفی برای هوش مصنوعی با محوریت مسئله شر

محمد مهدی مؤمن دوست و غلامحسین خدری ۸۸

فمینیسم و مسئله شر: واکاوی سطوح مختلف شر مرتبط با جنسیت و ریشه‌یابی آن

فاطمه میررحیمی و امیرعباس علی‌زمانی ۸۹

شر جامعه‌ای: نگاهی به شر از منظر فلسفه اجتماعی دین و اخلاق و الهیات سیاسی -

اجتماعی

سید محمود نجاتی حسینی (خراسانی) ۹۰

بررسی و تحلیل هستی‌شناسی مرگ اخترامی از جهت خیر و شر در نظام احسن در اندیشه

ملاصدرا

ناهید نجف‌پور، قربانعلی کریم‌زاده قراملکی و سیدمصطفی شهرآیینی ۹۱

«تحقق‌ناپذیری بهترین جهان ممکن» به مثابه پاسخی برای «مسئله شر» و نقد ویلیام رو بر آن

رضا نقوی ۹۲

نظریه جورج الیس در مسئله وحی بر مبنای مکانیک کوانتوم

جواد نوائی ۹۳

شر از نگاه آدام فیلیپس

سارا نورعلی ۹۴

نقد برهان اختفای الهی شلنبرگ به مثابه مصداقی از مسئله شر از منظر تجربه دینی

یاسر هاشمی و احمد ولیعی ابرقوئی ۹۵

شر بنیادین: تبیین کانت از عمد و آگاهی در عمل اخلاقاً نادرست

یاسمن هشیار ۹۶

شر اخلاقی و فرهنگ از دیدگاه کانت

حسین هوشنگی ۹۷

مقدمهٔ دبیر علمی همایش

تحولات فکری در فلسفهٔ دین در ایران، جلوهٔ خود را در همایش‌های سالانهٔ انجمن علمی فلسفهٔ دین ایران به خوبی نشان می‌دهد. دوازده سال، پیاپی، همت شد تا برآیند این فعالیت‌های فکری، در میان اندیشمندان پیشتاز یا فعال و یا نوحاستهٔ این جریان فلسفی، در تعامل با اندیشه‌های مؤثر معاصر و به‌روز در دنیا، خود را در قالب این همایش‌ها نشان دهد. خدای را سپاس گزاریم که این تلاش‌ها نتایج پرباری را نه تنها برای فلسفهٔ دین، بلکه برای پژوهش‌های فلسفی و همچنین برای انواع اندیشه‌پردازی در تفکر اسلامی و جنبه‌های فلسفی و کلامی آن به‌بار آورده است.

انجمن علمی فلسفهٔ دین ایران مباحث می‌کند که از این تلاش‌ها در این دوازده سال حتی در دوران غلبهٔ کرونا و ازم‌گسیختگی اجتماعی آن، فروگذار نکرده است. ثمرهٔ این تلاش‌ها اکنون به‌جایی رسیده است که پژوهش‌گران فلسفهٔ دین در دنیا، ایران را یکی از مهم‌ترین مراکز می‌دانند که بر این فعالیت‌های علمی مداومت دارد و به نوآوری می‌پردازد. این‌گونه شده است که فلسفهٔ دین نه تنها در میان انواع فعالیت‌های فلسفی، بلکه در میان انواع دیگر اندیشه‌های علوم انسانی در ایران توانسته است یکی از بیش‌ترین پویایی‌ها را از خود نشان دهد.

با نگاهی گذار به انواع مقالاتی که طی این دوازده سال در این همایش بین‌المللی ارائه شده است، شاهد رشدی فزاینده در اندیشه‌ورزی در این رشته هستیم. نسلی نو پدیدار شده‌اند که از اندیشه‌های سنتی در سنت فلسفهٔ دین جهانی فاصله گرفته و به بررسی و تبیین و نقد دیدگاه‌های معاصر و به‌روز جهانی در این زمینه روی آورده‌اند و صاحب نظر و ایده‌هایی نو گردیده‌اند؛ به‌گونه‌ای که پایه‌ای اندیشمندان جهانی در این زمینه به نظریه‌پردازی می‌پردازند. حضور پررنگ شرکت‌کنندگان از دیگر کشورها در همایش، این مجال را برای آن‌ها بهتر فراهم کرده است. انجمن علمی فلسفهٔ دین ایران ثمرهٔ تلاش خود را در این می‌بیند که شاخه‌های دیگر فلسفی و فکری کشور نیز در این زمینه پویا شده‌اند و شاخه‌های دیگر فلسفی همچون کلام و فلسفهٔ اسلامی را به زایش اندیشه در مواجهه با مسائل جدید فلسفی به‌کار آورده است و نشاط علمی بخشیده است. همچنین اندیشمندی که دغدغهٔ تفکر اسلامی را دارند توانسته‌اند مجالی برای این‌گونه اندیشه‌ورزی خود بیابند.

دوازدهمین همایش بین‌المللی فلسفهٔ دین معاصر به مسئلهٔ جنجالی «شر» اختصاص یافته است. با انتشار فراخوان این همایش در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۴۰۲، استقبال بسیار خوبی برای

اندیشه‌ورزی در این زمینه صورت گرفت و محققین بسیاری، تازه‌های اندیشه خود را ارائه نمودند و در نهایت، ۱۳۲ چکیده مقاله به زبان فارسی و ۳۲ چکیده مقاله به زبان انگلیسی به شورای علمی همایش واصل شد، که هر یک در معرض داوری دست‌کم دو داور قرار گرفتند و نهایتاً به علت محدودیت‌ها، تعداد ۹۲ چکیده فارسی و ۱۹ چکیده انگلیسی پذیرفته شد که در این مجموعه در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرند. همچنین لازم به ذکر است که مقالات انگلیسی از ۱۰ کشور دنیا (آلمان، آمریکا، اسپانیا، انگلستان، ایتالیا، ترکیه، روسیه، لهستان، مالزی و هند) واصل گردیده است.

خلاصه مقالات نشان می‌دهد که مسئله شتر از بسیاری وجوه مورد بررسی قرار گرفته است و این یکی از مزیت‌های همایش امسال است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت جنبه‌ای از آن فروگذار نشده است. در نهایت از کلیه اعضای شورای علمی که دلسوزانه بهترین مشارکت‌ها را داشته‌اند تشکر می‌شود و به خصوص از جناب آقای دکتر محمد مهدی فلاح که تحت اشراف ریاست محترم همایش، جناب آقای دکتر رضا اکبری، تلاش‌های بسیاری را برای برپا شدن شایسته این همایش انجام داده‌اند سپاس‌گزاری می‌گردد.

حمیدرضا آیت‌اللهی

دبیر علمی دوازدهمین همایش بین‌المللی

فلسفه دین معاصر

اردیبهشت ۱۴۰۳، مصادف با می ۲۰۲۴

شر چیست؟ چگونه مصداق‌های آن را تشخیص دهیم؟

حمیدرضا آیت‌اللهی^۱

مسئله شر در قالب یک قیاس بیان می‌شود که از دو مقدمه تشکیل شده است: کبرای این قیاس معمولاً به این صورت است «خدایی که قادر مطلق، دانای مطلق و خیرخواه مطلق است نباید اجازه دهد شرور باشند.» صغرای این قیاس یک واقعیت است، به این صورت که: «شروری موجود است.» در این مقاله در نظر است صغرای این قیاس تحلیل گردد. سوال این است یک چیز باید چگونه باشد تا به آن عنوان شر داده شود. یعنی مصداق شرور بر چه مبنایی شرور نامیده شده است. شرور طبیعی و شرور اخلاقی بر اساس «نامالیمات» قضاوت می‌شوند؛ یعنی عواملی باعث می‌شوند یک روال ثابت و طبیعی زندگی افراد، مسیرش را منحرف کند. زلزله، سیل، سرطان، جنگ، قتل، دزدی از اینگونه هستند. مرگ باید سخت‌ترین این گونه شرور باشد. این قضاوت‌ها نه تنها برای مشکلات پیش‌آمده برای خود ما، بلکه برای کسانی که همانند ما هستند نیز انجام می‌شود. هرچه موجودی همانندتر با ما باشد، این قضاوت‌ها درباره او جدی‌تر می‌شود. اما وقتی تعداد قضاوت‌های ما درباره اموری که ابتدا آن‌ها را شر می‌دانستیم، ولی بعداً با بررسی وسیع‌تر آن‌ها را خیر دانستیم زیاد و زیادتر می‌شود شکاکیت فراگیرتر به سراغ ما می‌آید و به هرگونه قضاوت‌مان در اینکه شر است شک می‌کنیم. اما اگر بگوییم آنچه می‌توانیم قضاوت درست داشته باشیم، آن است که از منظر من آنچه برای خود من مانع ادامه روند طبیعی زندگی من بشود برای من شر است. این شر با شرور قبلی فرق می‌کند و قضاوت من درباره شر بودنش برای من درست است. نوع دیگری از قضاوت درباره شر بودن یک چیز برای هر فرد (و نه برای مجموعه‌های عالم) وجود دارد که می‌توانیم آن را شر بدانیم و آن وقتی است که هر فرد به کاستی‌هایی که نسبت به دیگر هموعانش دارد اشاره کند: مثل نابینایی برای یک انسان. در این مقاله نشان خواهیم داد که شر بودن نوع اول کاملاً مشکوک است و لذا درباره آن باید سکوت کرد. درباره شرور نوع دوم به توقع نابه‌جای هر فرد از عدم تغییر در نعمت‌هایش اشاره خواهیم کرد و در نوع سوم به لوازم حدود وجودی افراد و مقایسه نابه‌جای هر فرد و ناممکن بودن تغییر هویت‌های وجودی هر فرد تأکید خواهیم نمود.

واژگان اصلی: مسئله شر، قضاوت، حدود وجودی، شرور اخلاقی.

ارزیابی نزاع برخی فلاسفه و متکلمان در باب اقلی یا اکثری بودن شر

مجید احسن^۱

مسئله شر و چگونگی وارد شدن آن در قضای الهی از مهم‌ترین مسائل مطرح در فلسفه اسلامی است. یکی از مشهورترین پاسخ‌ها در این رابطه، نظریه تقسیم پنج‌گانه موجودات نزد فیلسوفان مسلمان، از ابن‌سینا تا صدرالمتألهین است، که به ارسطو نسبت داده شده است. مطابق این دیدگاه، در هر موجودی یا با خیر محض مواجه هستیم و یا اگر شری ملاحظه می‌شود مربوط به قلمروی عالم ماده است، که شرور اقلی لازمه لاینفک آن هستند؛ زیرا ترک خیر اکثر یعنی عدم خلق آدم و عالم از ناحیه پروردگار به‌خاطر عدم رخداد شر اقلی، خود شر اکثر است. تبیین فیلسوفان مسلمان از دیدگاه خود به نوعی استدلال لمی، قیاسی و پیشینی شبیه است که در آن، در غلبه خیرات بر شرور میان عالم ماده و آدمی که در آن زندگی می‌کند، فرقی وجود ندارد. این ادعا نزد برخی متکلمان همچون فخر رازی مورد نقد جدی قرار گرفته است. شاید بتوان با عطف توجه به مباحث فلسفه دین در مسئله منطقی و قرینه‌ای شر، نقد رازی را نوعی نقد ائی، استقرایی و پسینی دانست. وی با گوشزد کردن و تبیین برخورداری اکثر انسان‌ها از دریایی از دردها و گرفتاری‌ها و نیز حرمان اکثر ایشان از انواع لذت‌ها و شادکامی‌ها نشان می‌دهد که اکثری بودن خیرات در عالم انسانی و بلکه کل هستی نادرست است. وی همچنین قاعده شر اکثر بودن ترک خیر اکثر به‌خاطر عدم رخداد شر اقلی را نیز مردود می‌شمارد. به‌نظر می‌رسد مرزهای معارضه با دیدگاه فخر رازی در انحصار سنت فلسفه اسلامی نمی‌ماند و می‌توان از افق انسان اینجا و اکنون نیز به نقد تومانی دیدگاه او و فلسفه اسلامی پرداخت. این مقاله، می‌کوشد به روش توصیفی تحلیلی و در خلال روایت و خوانش این نزاع بنیادین جهان سنت و البته تا حدودی مغفول اهل نظر مانده، به ارزیابی آن در آیینۀ مباحث امروزی شر و رنج بپردازد و چه بسا امکانات نهفته در اندیشه سنتی را برای انسان معاصر به ارمغان بیاورد.

واژگان اصلی: شر اقلی، شر اکثری، فلسفه اسلامی، کلام اسلامی، فخر رازی، اندیشه کلاسیک.

۱ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) (ahsan.majid62@gmail.com)

نقدی بر روایت داوکینز از «مسئله وجودی شرّ نظام‌مند»

فاطمه احمدی^۱

از نظر داوکینز انتخاب طبیعی یعنی رقابت برای بقا، حاکم بر طبیعت است. در این سیستم کور و بی‌رحم، ضعفا از بین رفته و بازماندگان هم اغلب به‌صورت دردناک و رنج‌آوری خواهند مرد. این واقعیت، چالش مهمی را برای خداباوری به‌وجود می‌آورد، زیرا شرّ نظام زیستی با وجود خدای قادر مطلق و خیر مطلق ناسازگار است. وی مسئله شرّ را قوی‌ترین برهان علیه خداباوری دانسته و خداباوری را رد و از الحاد حمایت می‌کند. از نظر او خداباوری نمی‌تواند از عهده پاسخ به این مسئله برآید. مسئله شرّ تنها مشکل خداپوران نیست و رونوشتی از آن با عنوان «شرّ نظام‌مند»، برضد خداباوری و همچنین الحاد به‌کار می‌رود. این مسئله علیه الحاد، قوی‌تر است؛ زیرا الحاد در مقایسه با خداباوری با یک معضل اساسی در پاسخ به این رونوشت از مسئله شرّ مواجه می‌شود. «مسئله وجودی شرّ نظام‌مند» با تبیین اینکه نه تنها حوادث خاص و یا نوعی خاص از اتفاقات در جهان، شرّ سنتی هستند، بلکه تمامی نظام زیستی که شالوده هستی شرّ تلقی می‌شود؛ چالشی برای خداباوری است. هم داوکینز و هم خداپوران نوعی «خوش‌بینی وجودی» را می‌پذیرند، یعنی جهان را در حالت کلی خوب تلقی می‌کنند که انسان باید برای زیستن در آن شادمان و سپاس‌گزار باشد. با گنجاندن «خوش‌بینی وجودی» در مسئله «شرّ نظام‌مند»، می‌توان «مسئله وجودی شرّ نظام‌مند» را که برضد خداباوری و همچنین الحاد به‌کار می‌رود، صورت‌بندی کرد. اگر فرایندهای تکاملی مسبب درد و رنج برای تعداد زیادی از انسان‌ها و حیوانات باشد، برای داوکینز دفاع از خوش‌بینی وجودی، غیرممکن است؛ زیرا این مسئله بر تعارض بین «شرّ نظام‌مند» و «خوش‌بینی وجودی» استوار است. هستی‌شناسی داوکینز محدود به جهان مادی است و به ورای جهان مادی حل این مشکل نمی‌تواند متوسل شود. اما خداپوران با توسل به مواردی ورای عالم مادی، مانند خدا و زندگی پس از مرگ، می‌توانند به «مسئله وجودی شرّ نظام‌مند» پاسخ دهند. از این رو «مسئله وجودی شرّ نظام‌مند» چالشی برای الحاد نیز هست و این داروینیسیم و انتخاب طبیعی است که باید پاسخ‌گوی وقوع این شرور باشد. همچنین، مسئله شرّ تنها مشکل خداپوران نیست؛ بلکه ملحدان باید به آن پاسخ قانع‌کننده بدهند.

واژگان اصلی: شرّ وجودی نظام‌مند، شرّ سنتی، نظام زیستی، خوش‌بینی وجودی، الحاد، خداباوری.

مراتب شرور ادراکی بر مبنای قاعده تشکیک در وجود صدرایی

مریم احمدی^۱

مسئله شر یکی از موضوعات مهمی است که از آغاز تفکر بشری، علی‌الخصوص اعتقاد به خدای ادیان، همواره مورد توجه فلاسفه و متفکران در نظام‌های فلسفی مختلف بوده است. این مسئله در دوران معاصر اغلب، حاصل صورت‌بندی گزاره‌هایی است که جوهره اصلی آن‌ها برگرفته از فهم، تجربه و ادراکات انسانی است. به‌نظر می‌رسد در جهان اسلام نیز ملاصدرا اولین فیلسوفی است که به‌طور مستقل و جامع به نقد و بررسی شر حاصل از تجربه و ادراکات آدمی پرداخته است؛ وی در پاسخ به مسئله شر ادراکی از یک سو بر اساس نظریه نیستی‌انگاری شر آن را به امور عدمی تحویل برده و از سویی دیگر در آخرین آثار خویش نظیر شرح اصول کافی ضمن آنکه از موضع اولیه خود در این خصوص عدول نموده و به وجودی بودن برخی از این شرور تصریح دارد، سعی می‌کند از طریق تقسیم پنج‌گانه ارسطویی به این معضل چالشی پاسخ دهد. اما آنچه مدنظر این پژوهش است چگونگی حصول این ادراک در مراتب مختلف وجودی انسان‌ها در نظام فکری ملاصدراست. به عبارت دقیق‌تر آیا این دسته از شرور در دستگاه ادراکی همه انسان‌ها بازتاب یکسانی دارد؟ در صورت پاسخ منفی به این پرسش، منشأ این تفاوت چیست؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد از منظر ملاصدرا ادراک این نوع شرور دارای مراتب تشکیکی است که به‌نظر می‌رسد نصوص دینی (آیات و روایات) محور اصلی اتکا و قوام این مراتب بر اساس قاعده فلسفی تشکیک وجود صدرایی است؛ از نظر ملاصدرا مصادیق شرور ادراکی علاوه بر درد و رنج، جهل مرکب را نیز شامل می‌شود. در این شرور از آنجایی که شر، وجودی بالعرض دارد نه بالذات. بنابراین هر چقدر درجه وجودی مدرک انسانی بالاتر باشد ارتباط آن با مبادی عالیه و ذات واجب که خیر محض است بیش‌تر شده، خیریت فی نفسه وجودی او افزون شده و به همان نسبت ادراک وی از شرور بالعرض کم‌تر خواهد بود و بالعکس یعنی هر قدر درجه وجودی مدرک انسانی پایین‌تر باشد علاقه و وابستگی او به بدن بیش‌تر بوده و ادراک وی از شرور بالعرض افزون‌تر خواهد بود.

واژگان اصلی: ملاصدرا، شرور ادراکی، تشکیک در وجود.

شرارت اخلاقی و تحلیل فلسفی و قرآنی آن

مهدی اخوان^۱

«بدی کردن» آدمیان به علل و عوامل گوناگونی وابسته است: مثلاً فرد حکم به بد بودن الف را نمی‌داند/تشخیص نمی‌دهد. یا به علل روان‌شناختی نمی‌تواند خوبی را انجام دهند (ضعف اراده/آکراتیک) یا نمی‌خواهد انجام دهد با آنکه حکم را می‌داند می‌تواند. در این میان شرارت/زدالت^۲ و در رده‌بندی ارسطویی: کاکوس/فائولوس؛ فردی که هیچ‌گاه طبق عقل عمل نمی‌کند و به عمد و از سر میل کاری که خلاف خیرش است انجام می‌دهد و متقاعد شده که فضایل کم‌ارزش یا بی‌ارزشند^۳ و اخلاق‌ناپروایی^۴ پدیده یا مفهومی است که می‌توان در قالب این پرسش‌ها به تحلیل فلسفی آن پرداخت: شرارت (اخلاقی) چه معنا و مفهومی دارد؟ خصوصیات شرساز^۵ کدام‌اند؟ شروط لازم و کافی برای منش شریر چیست؟ آیا اساساً این مفهوم مصداق دارد؟ و در صورت تحقق، تبیین و توضیح فلسفی آن چیست؟ فرد شریر/شرور چه تفاوتی با فرد بد^۶ دارد؟ شرارت از خطاکاری^۷ و بدخواهی^۸ و خباثت^۹ چه تمایزی دارد؟ شرارت در پدیده‌هایی همچون سادیسم، مازوخیسم و جامعه‌ستیزی^{۱۰} چه جایی دارد؟ انگیزه فرد شرور چیست؟ آیا لزوماً میل به نابود کردن و آسیب‌رسانی دارد؟ آیا شرور لزوماً از عمل شر لذت می‌برد؟ تربیت و ژنتیک چه نقشی در انتقال شرارت دارد؟ در تحلیل شرارت و مفاهیم مشابه آن می‌توان از مفاهیم و پدیده‌هایی همچون وسوسه شدن، عذاب وجدان، نزاع درونی، جهل و غفلت کمک گرفت. جدال دو نظریه درون‌گرایی و برون‌گرایی در فلسفه اخلاق در باب انگیزش اخلاقی را می‌توان در باب تحلیل فلسفی شرارت به کار گرفت و پرسید کدام دیدگاه در تبیین بهتر این مفهوم توفیق بیشتری دارد؟ اگر اخلاق‌ناپروا را کسی بدانیم که اخلاق را رد می‌کند (نه آنکه دلیلی نمی‌بیند که از اخلاق تبعیت کند)، به اخلاق دست‌کم بی‌اعتنا و یا با آن مواجه‌ای تمسخر‌آمیز و تحقیر‌آمیز دارد (همچون نیچه در قبال اخلاق بردگان). مفهوم شر به زعم

۱ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی (makhavan77@gmail.com, makhavan77@atu.ac.ir)

- 2 Wickedness
- 3 Amoralism
- 4 evil-making
- 5 bad person
- 6 Wrongdoing
- 7 malevolence
- 8 malice
- 9 psychopathy

نیچه اساساً بر ساخته کین توزی^۱ افراد ضعیف است تا از ستم‌گران انتقام بگیرند. کانت در نقطه مقابل اراده نیک^۲ سه مرحله از تباهی در اراده^۳ را برمی‌شمارد: ضعف اراده، بی‌خلوصی و شرارت (ردالت). وی معتقد است تنها اهریمن^۴ می‌تواند دست به کاری بزند که نادرست است آن هم به این دلیل که آن کار نادرست است. مفهوم پیش‌پافتادگی^۵ در تحلیل آرنست از جنایات آیشمن چیست؟ اینکه مسئولیت ما در مقابل شریران چیست و با نهادهای شریر چه باید کرد، از دیگر مسائل این موضوع است. وجه دینی ماجرا وقتی آفتابی می‌شود که ادعا شود خداوند (با صفاتی چون رحمانیت و خیرخواهی، حکمت، عدالت، قدرت و علم) افرادی شرور را آفریده و یا مانع شرارت برخی افراد (در رأس آنها ابلیس) نمی‌شود. جستجو در تحلیل‌هایی که در مورد مسئله کلی شرّ مطرح شده می‌تواند در اینجا هم راهگشا باشد. مثلاً مفهوم افراد شرور را بلامصداق بدانیم [همچون عدمی دانستن شرّ]. در این مقاله ضمن تحلیل مفهوم شرارت آن را در زمینه فلسفی و قرآنی/دینی مورد تبیین قرار می‌دهیم.

واژگان اصلی: شرارت، خباثت، مسئله شرّ، خداوند، درون‌گرایی و برون‌گرایی اخلاقی.

1 resentment

2 good will

3 corruption in the will

4 devil

5 Banality

درمان تنهایی اگزیستانسیال در حکمت متعالیه

دنیا اسدی فخرنژاد^۱ و مهدی ساعتچی^۲

رنج‌های روانی و تعارضات درونی در زمرهٔ اموری است که می‌توانند به مثابهٔ شرور، ملاحظه شوند. در این میان دلواپسی‌های ژرف اگزیستانسیال جایگاهی ویژه دارند که از جملهٔ آن‌ها، رنج تنهایی است. در روان‌درمانی از سه شکل متفاوت تنهایی سخن می‌رود: تنهایی بین‌فردی، تنهایی درون‌فردی، و تنهایی اگزیستانسیال. تنهایی بین‌فردی یا انزوای اجتماعی به معنای بی‌کسی و جدا افتادن از دیگران است. در تنهایی درون‌فردی اجزای مختلف وجود فرد از هم فاصله می‌گیرند و نوعی از هم گسیختگی درونی پدید می‌آید. اما تنهایی اگزیستانسیال، که بسیار بنیادی‌تر و ریشه‌ای‌تر از دو گونهٔ تنهایی پیش‌گفته است، گونه‌ای از تنهایی است که حتی به‌رغم نبود تنهایی بین‌فردی و درون‌فردی می‌تواند وجود داشته باشد. این تنهایی برخاسته از درهٔ ژرفی است که میان هستی انسان با هر موجود دیگری دهان گشوده است. یکی از راه‌های درمان تنهایی اگزیستانسیال، ارتباط است، و این ارتباط با دیگری دو گونهٔ تواند بود: ارتباط با موجودی چون خویش، و ارتباط با موجودی الهی. مسئله این است که آیا با رویکردی مشابه می‌توان در حکمت متعالیه نیز درون‌مایه‌هایی روان‌درمان‌گرانه برای اضطراب تنهایی اگزیستانسیال یافت. حکمت متعالیه با برگردان وجود استقلالی معلول به وجود رابط و غیر مستقل، همهٔ موجودات از جمله انسان را «عین ارتباط با خدا» می‌بیند. توجه به این ربط وجودی، آنجا که در مورد موجود خودآگاه ملاحظه می‌شود، جلوهٔ تازه‌ای می‌یابد. زیرا ساحت خودآگاهی شخصی که پیش از این تنهایی محض پنداشته می‌شد به نوعی تنهایی وابسته بدل می‌شود که در بدو امر مفهومی خودناسازگار است؛ اما همانگونه که وجود مستقل معلول در این نگاه تازه رنگ می‌بازد، آن تنهایی محض نیز رنگ باخته و آنچه تنهایی پنداشته می‌شد عین تعلق به هستی بی‌کران می‌شود. بر اساس این آموزهٔ بنیادی در حکمت متعالیه، انسان نه تنها خود را در ارتباط با خدا به عنوان یکی از انواع ارتباط، بلکه عین ارتباط با خدا می‌داند که می‌توان آن را درمانی ریشه‌ای برای تنهایی اگزیستانسیال او قلمداد کرد.

واژگان اصلی: تنهایی اگزیستانسیال، رنج تنهایی، وجود رابط، روان‌درمانی فلسفی، حکمت متعالیه.

۱ کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (dh.asadi1375@gmail.com)

۲ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (m.saatchi@motahari.ac.ir)

تفسیر شَرّ در قرآن و روایات متقدم حدیثی شیعی در پرتو تفکیک امر و خلق

مهدی اصفهانی^۱

قرآن کریم مسئله شَرّ را مسکوت نگذاشته و به‌طور مستقیم به آن پرداخته است. از جمله از «ابتلای به شر»، «مس انسان توسط شر»، «عجله داشتن برای شر» و ... سخن گفته است. تفسیر شَرّ چنان که قرآن به آن می‌پردازد لازم نمی‌آورد که شَرّ امری عدمی به حساب آید. خدا انسان را با شَرّ و فتنه ابتلا می‌کند و مصادیق روشنی مانند گرسنگی، نقص اموال و انفس و ثمرات برای آن ذکر شده است. هم‌چنین قرآن از نابودی و ویرانی اقوامی گناه‌کار به امر الهی به شفافیت سخن می‌گوید و از آن به‌سز رسیدن امرالهی «اتاهم امرنا» تعبیر می‌کند. این به‌جز مواردی است که امر اضلال به خداوند نسبت داده می‌شود یا ابلیس برای اغوای انسان مهلت می‌یابد. موضع اصلی این مقاله این است که قرآن و روایات شیعی مفسر آن، شَرّ را به واقع رنج‌آور، تألم‌آفرین و مضر می‌دانند، اما این رنج و ضرر در نگاهی کلان‌تر تفسیر می‌گردد. اساس این تفسیر تفکیک امر الهی از خلق او و آرامش انسان در امر الهی است. در افق خلق، شَرّ درک شده و از آن رنج و ضرر واقع می‌شود. عدمی خواندن شَرّ در این افق خطایی شناختی است. در افق امر الهی امور چنان کائن هستند که خدا امر کرده است. جهنم، جهنم است و کافر در آن می‌سوزد و بهشت، بهشت است و مؤمن در آن متنعم است. بودن انسان که نوعی کتابت هستی خویشتن است حرکت از افق خلق به افق امر است و این کار با خروج کتاب هر کس و قرائت آن واقع می‌شود. در این تفسیر تا انسان رابطه‌ی درستی با خود و خداوند برقرار نکند رنج می‌برد و عدمی خواندن این رنج نفی امری وجدانی است. این مقاله شاید از سه جهت حرف نویی داشته باشد: (۱) یکی توجه و تأکید بر عدمی نبودن شَرّ در متون پایه‌ی اسلامی؛ (۲) دیگری توجه به امر و خلق در تفسیر مسئله شَرّ، و (۳) سوم این که شَرّ در نسبت خدا و غیر او نه ناقض وجود خداوند بلکه اقتضای وجود غیر است.

واژگان اصلی: عدمی نبودن شَرّ، خلق، امر.

۱ استادیار فلسفه دین، پژوهشکده فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
(mahdi313esf@gmail.com)

رویکرد خیرانگارانه به رنج و ابتلای اولیای الهی در نسبت با خداوند

(با نگرش حکمت متعالیه)

حوران اکبرزاده^۱

تلقی خیرانگارانه اولیاء الهی از امور سخت و مشقت باری که در نظر اول، شرّ و رنج آور هستند، نیاز به مقدماتی دارد: مقدمه اول: در نگاه هستی‌شناسانه تشکیکی ملاحظه (توحید خاصی)، عالم دنیا آخرین حلقه تزلّ وجود است و با نگرش توحید خاص الخاصی، رقیقه‌ترین مرحله وجودی است. در ساختار هستی‌شناسانه ملاحظه مثل سایر فیلسوفان مسلمان، شرور عدمی است، یعنی شرّ امری فقدانی است. عدم وجود شیء (مرگ) یا عدم وجود کمالی از کمالات وجودی شیء (مثلاً جهل یعنی فقدان علم، یا عجز یعنی فقدان قدرت یا ناپیئانی یعنی فقدان بینائی) که در اثر قانون تراحم عالم ماده ایجاد می‌شود. در این نگرش، هستی و وجود، خیر است. وجود محض، خیر محض است و هر چه در تزلّات وجودی به نحو تشکیکی از وجود شیء کاسته شود، اقتضای امر عدمی بیشتر پیش آمده و شرور رخ می‌نماید. مقدمه دوم: اختیار و اراده آزاد انسان اقتضا می‌کند که انسان یکی از دو راه فجور یا فلاح را برگزیند. تاریخ همیشه شاهد دو دسته مردمان هست: کسی که زیسته خود را به سمت کسب عاجله (یعنی دنیای پر از تراحم و عالم ناپایدار که به عجله فانی می‌شود) تنظیم کرده، عملاً با افعال پلید خود وارد دوزخی شده که برای رسیدن به آن باید بگشود، غارت کند، دروغ و ناروا و تملق بگوید، بی‌عدالتی کند؛ برخلاف آن انسانی که غایت خویش را عالم آخرت (عالم بقا و جاودانگی) قرار داده، عملاً با افعال و رفتارش در همین دنیا وارد بهشتی شده که در آن به‌دنبال زیبایی‌ها، دوستی‌ها، انسانیت و رسیدن به هستی محض است و از هر امر عدمی بیزار است. مقدمه سوم: با مراجعه به سرگذشت هر یک از انسان‌های برجسته در طول تاریخ، متوجه موانع و مشکلات سخت و طاقت‌فرسای نظیر فقر، مرض، از دست دادن عزیزی، و یا عدم درک صحیح مردمان زمانه‌شان از آن‌ها هستیم. انسان‌های خوش‌گذران و جاه‌طلب و لذت‌گرا موجب بسیاری از شرور اخلاقی، بی‌عدالتی و خونریزی بوده و جز چهره سیاه‌پلیدی (وجه عدمی شرور) از خود چیزی برجای نگذارده‌اند در حالی که انسان‌های بزرگ برای رشید شدن، و هادی و راهبر شدن، نیاز به امتحانات و ابتلانات فراوان دارند. با توجه به محتوای آیات و احادیث معتبر و ادعیه و ... این امتحانات در مورد برخی از اولیای الهی بسیار طاقت‌فرساست. شاخصه این انسان‌های وارسته، صبوری و شکرگذاری است. رمز آن به نظر نگارنده اینست که انگاره ذهنی اولیای الهی از دنیا و آخرت با تصویری که ما داریم متفاوت است.

واژگان اصلی: ابتلا، اولیای الهی، رنج، خیر و شرّ، صبوری.

میان رشته‌ای بودن مسئله شر:

بررسی موردی مسئله شر از منظر الهیات و اخلاق محیط‌زیست با نگاهی صدرایی

رضا اکبری^۱

هر چند در نگاه اول مسئله شر مسئله‌ای در فضای فلسفه دین به نظر می‌آید، اما در واقع، مسئله‌ای میان‌رشته‌ای است که از منظرهای مختلف مورد توجه قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، در دوره معاصر، افرادی همچون لری راسموسن^۲، بیرد کلیکا^۳، سلی مک‌فیگ^۴، و جان کاب^۵ مسئله شر را از منظر الهیات و اخلاق محیط‌زیست مورد توجه قرار داده و به مفاهیمی همچون به‌هم‌پیوستگی و وابستگی متقابل موجودات طبیعی، عدالت زیست محیطی و تقدس زمین اشاره کرده‌اند. صدمات انسان به هر بخش از محیط‌زیست، شروری هستند که به دلیل به‌هم‌پیوستگی و وابستگی متقابل موجودات طبیعی، کل عالم را در بر خواهند گرفت. از سوی دیگر، کشورهای توسعه‌یافته، بیش‌ترین تخریب و لذا بیش‌ترین شررسانی را نسبت به طبیعت دارند. اما آثار این شرور، دامن کشورهای ضعیف را می‌گیرد و عدالت محیط‌زیستی مخدوش می‌شود. تقدس زمین، با نظر به ارتباط طبیعت با خداوند، مسئولیت دینی-اخلاقی انسان را در قبال طبیعت گوشزد می‌کند. نظریه وحدت وجود، پایگاهی قوی را برای تولید مفاهیم ذکر شده فراهم می‌آورد و می‌توان از مفاهیمی همچون درهم‌تبدیلی موجودات (اعم از طبیعت و انسان)، تقدس عالم (به دلیل تجلی الهی بودن)، تکامل موجودات طبیعی (با توجه به بازگشت موجودات به خداوند)، و نظایر آن سخن گفت. این مفاهیم ظرفیت‌های مختلف تبیینی و توصیه‌ای دارند. با نگاهی الهیاتی می‌توان گفت که تخریب محیط زیست، شری اخلاقی است که توسط انسان به‌عنوان فرد، یا گروهی اجتماعی یا یک دولت ایجاد شده و به‌نوبه خود شروری طبیعی را ایجاد می‌کند. لذا به‌نظر می‌رسد ادبیات تولید شده در این حیطه، ظرفیت پاسخ‌گویی به بخشی از شرور طبیعی را به‌عنوان آثار شرور اخلاقی واجد است. واژگان اصلی: مسئله شر، محیط‌زیست، الهیات محیط‌زیست، ملاصدرا.

^۱ استاد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) (r.akbari@isu.ac.ir)

2 Larry Rasmussen

3 J. Baird Callicott

4 Sallie McFague

5 John Cobb

تحلیل نگره قرآن به مسئله شرّ طبیعی

علی انصاری بایگی^۱

قرآن کریم کتاب مقدس مسلمانان است که هم منبع آموزه‌های دینی و هم الهام بخش بسیاری از اندیشه‌های الهیاتی است. اگرچه در قرآن به سود وجود خدا استدلال منطقی ارائه نشده است، ولی نسبت به صفات و افعال او استدلال‌های گوناگونی بیان شده است. افزون بر این آموزه‌های گوناگونی در قرآن، راهبردهایی را بیان می‌دارد که می‌تواند در حل معضلات فلسفی و الهیات کارآمد باشد. از جمله این موارد، نگره قرآن به بلایا و شرور است. مسئله اصلی این نوشتار آن است که قرآن چالش الهیاتی شرّ را چگونه حلّ می‌کند؟ به‌ویژه که مسئله شرّ در طول تاریخ مورد توجه عموم مردم و اندیشمندان مختلف بوده است. گاه تلقی افراد بر ناسازگاری شرور با حکمت الهی و گاه با عدل الهی و گاه با اصل وجود خدا بوده است. یافته‌های این تحقیق بر اساس روش کتابخانه‌ای و با رویکرد تحلیلی نسبت به آیات قرآن و تفاسیر مربوطه، نشان از آن دارد که قرآن در صدد انکار شرّ و ارجاع آن به عدم نیست، بلکه رویکردی همدلانه نسبت به رنج و آلام بشر دارد. با این حال، رهیافت کلی قرآن در مسئله شرور را می‌توان دو مورد خلاصه کرد: نخست آنکه قرآن، محور اصلی شرور را شرّ اخلاقی می‌داند، بلکه بسیاری از شرور طبیعی را نیز در امتداد شرّ اخلاقی معرفی می‌نماید. البته نسبت به این مسئله چالش‌هایی در برخی آیات وجود دارد که مفسران در تبیین و رفع آن‌ها کوشش‌های فراوانی داشته‌اند. دوم آنکه نگره قرآن به شرّ در مقیاس فردی نیست، بلکه شرّ را برآمده از زندگی جمعی و نوعی انسان می‌داند. نتیجه این نگره آن است که بسیاری از شرور در امتداد شرّ اخلاقی هستند، ولی این به معنای آن نیست که مصیبت‌دیده لزوماً خودش دچار خطا یا شرّ اخلاقی باشد. به‌عنوان مثال بلایای مربوط به کودکان، انبیاء و اولیاء از جمله اموری است که نمی‌توان آن را به شرّ اخلاقی صادر شده از خود فرد ارتباط داد بلکه بایستی در مقیاسی جمعی و کلان به آن نگریست.

واژگان اصلی: شرّ، شرّ طبیعی، شرّ اخلاقی، بلایای طبیعی.

رابطه صفات جلالیه و مسئله شر

سعید انواری^۱

صفاتی همچون «مذل» (ذلیل‌کننده)، «مضل» (گمراه‌کننده)، «خیر الماکرین» (بسیار مکار) و ... را جزو صفات جلال خداوند به‌شمار آورده‌اند. معانی ظاهری این صفات، با صفات شرّ مشابهت بیش‌تری دارند تا با صفات خیر. حال این سوال مطرح است که نسبت دادن این صفات به خیر محض، که به تعبیر ابوسعید ابوالخیر «از خیر محض جز نکویی ناید» چگونه امکان‌پذیر است؟ پیروان دین زرتشتی همواره این اشکال را مطرح کرده‌اند که ادیان توحیدی که سرمنشأ همه امور را به یک مبدأ باز می‌گردانند، چگونه منشأ شرور موجود در عالم را توجیه می‌کنند؟ زیرا در نگاه توحیدی منشأ همه امور هستی از خیر و شرّ به او باز می‌گردد و از طرف دیگر نمی‌توان خداوند را منشأ شرور دانست. طبق یک تفسیر از جانب عرفا، ابلیس مظهر صفات جلال خداوند است؛ چنان‌که عین القضاة همدانی می‌گوید: «هرگز دانسته‌ای که خدا را دو نامست: یکی الرحمن الرحیم و دیگر الجبار المتکبر، از صفت جباریت، ابلیس را در وجود آورد و از صفت رحمانیت، محمد را». این تفسیر عرفانی از صفات جمال و جلال، ثبوت را در صفات الهی و نه در ذات وی مطرح می‌کند و از این طریق منشأ امور خیر و شرّ را از یکدیگر تفکیک می‌کند. اما همچنان این سوال قابل طرح است که با ایجاد ثبوت در صفات الهی، آیا صفات الهی را به صفات خیر و شرّ تقسیم نکرده‌ایم؟ و آیا از این طریق صفات جلالیه منشأ برخی از شرور در عالم نخواهند بود؟ از طرف دیگر، آیا صفات الهی متحد با ذات وی نیستند؟ و ایجاد ثبوت در صفات به ثبوت در ذات منتهی نخواهد شد؟ از آنجا که ارتباط صفات جلال الهی با مسئله شرّ تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است، این مقاله با بررسی اینگونه صفات کوشیده است تا به سوالات فوق پاسخ دهد.

واژگان اصلی: شرّ، صفات الهی، صفات جلال، صفات جمال.

مسئله شَرّ در دعا‌های صحیفه سجادیه

زهرا بابایی^۱

مسئله شَرّ از موضوعات پرچالش در الهیات و فلسفه است که پاسخ‌های متعددی را در پی داشته است و با توجه به ابعادی چون منشأ و ماهیت شرور، امتناع انفکاک شرور از عالم و نسبت و واجد و جوه بودن آن مورد بررسی قرار گرفته است. اما این پاسخ‌ها تنها انسان را به مرتبه صبر در برابر مصیبت می‌رساند، و این مرتبه همراه با تکبر پنهانی در نفس خواهد بود. اما انسانی که دیدگاه‌اش نسبت به شرور، او را در هنگام دشواری‌ها به مرتبه شکر می‌رساند مقامی شریف‌تر نزد خدا دارد و نفسی پاک از تکبر پنهان و لبریز از لذت در برابر نعمت و تواضع در برابر خالق نعیم خواهد داشت. برای رسیدن به این درجه نگاه نسبت به مسئله شَرّ، این تحقیق از دعا‌های صحیفه سجادیه کمک گرفته است؛ تا با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از شروع موجود در صحیفه سجادیه، مسئله شَرّ را مورد بررسی قرار دهد. بدین منظور، ابتدا گونه‌شناسی شَرّ در دعا‌های این کتاب مورد توجه قرار گرفته است که علاوه بر توجه بر شروری چون ستم، به مسائلی مثل رذیلت‌های اخلاقی نیز پرداخته است. پژوهش‌گر نیز سعی کرده است در ذیل این موضوع رویکردهای دیگری را هم ارزیابی کند. از یافته‌های این پژوهش به این نتیجه می‌رسیم که امام سجاد (ع) تنها با جلب توجه مخاطب به واقعیت‌های ساده‌ای مانند برخی صفات خداوند، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، ابتدا به ایجاد اطمینان در مخاطب برای داشتن احساس امنیت می‌پردازد و سپس با اعتراف به نداری و ناتوانی، از هیجانات منفی مالکیت‌ها و ترس از دست‌دادن‌ها رها می‌شود. همچنین با پناه بردن به خداوند قادر مطلق و درخواست کمک از او در تمام امور بیرونی و حتی حالات درونی چون گرایش‌های خود، علاوه بر اینکه سنگینی بار مسئولیت را از دوش انسان برمی‌دارد، با تقویت رابطه عبودیت شیرینی ارتباط با پروردگار را می‌چشاند، تا حدی که شرور و بلاهای ظاهری را تجلی صفت ربوبیت می‌بیند. در این صورت انسان می‌تواند امید بی‌نهایت خود را در پناه تنها قدرت به بالاترین لذات برساند و هر انسانی را می‌توان با جلب توجه به انواع صفات الهی، به درجه شُعب، لذت و شکر در انواع شرور زندگی‌اش رساند.

واژگان اصلی: مسئله شَرّ، صحیفه سجادیه، دیدگاه عرفانی، روان‌شناسی مثبت‌نگر.

تحلیل رویکرد خداشناسی اقبال لاهوری در حل مسئله شرّ

نسلیشاه باشو^۱

مسئله شرّ، مبحثی فراگیر است که توجه اندیشمندان زیادی را به خود جلب نموده و باعث به وجود آمدن دیدگاه‌های بسیاری شده است. از جمله اندیشمندانی که شرّ را امری وجودی دانسته و برای حل تناقض میان شرور و صفات الهی تلاش نموده، محمد اقبال است. اقبال، با تکیه بر علوم مدرن و روند تکاملی جهان، شرور را پدیده‌هایی خارجی و وجودی می‌داند که باری سنگین بر روی دوش پدیده دین است. برای رفع این بار و حل تناقضاتی که به لحاظ ماهوی میان شرور و صفات خدا ایجاد می‌شود، اقبال، یک تئوری نوین در خصوص صفات الهی ارائه می‌دهد. از منظر اقبال، مسئله شرّ از طریق محدود نمودن برخی صفات الهی، قابل حل است. منظور اقبال، محدودیتی است که از سوی دیگری نبوده و توسط خود خدا صورت می‌گیرد. اگر خدا قادر مطلق باشد، پس قدرت این را دارد که صفاتی از قبیل قدرت را در خود محدود نموده و بستری لازم برای اعطای حق انتخاب خیر و شرّ توسط انسان، فراهم نماید. با چنین توصیفی، خدا همچنان به صورت بالقوه، قادر و عالم مطلق خواهد بود. از آنجا که مرزگذاری و محدودیت مد نظر اقبال، توسط خود خدا صورت می‌پذیرد، نقضی را به دنبال نخواهد داشت. غایت الهی از این مرزگذاری، اعطای آزادی و اختیار به انسان است که باعث ایجاد مسئولیت در وی نسبت به خدا می‌گردد. اقبال، شرور را به اخلاقی، طبیعی و متافیزیکی تقسیم نموده و عامل انواع شرور را چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم، اختیار انسان می‌داند. به‌رغم اینکه دیدگاه اقبال، به سمت حل مسئله شرّ حرکت نموده، اما اشکالاتی از قبیل ابهام ارتباط مستقیم شرور با آزادی و اختیار، تکیه بر شهود در اثبات آزادی انسان، تناقض درونی و عدم تکیه مباحث مطروحه به قرآن را نیز دربرمی‌گیرد.

واژگان اصلی: مسئله شرّ، خداشناسی، صفات الهی، محمد اقبال.

آیا معلولیت شر است؟

نعیمه پورمحمدی^۱

معلولیت با توجه به ماهیتِ برساختی، و نه ذاتی آن، و با توجه به ماهیت نسبی و فرهنگی، و نه مطلق و جهانی آن، از اساس یک مصداق از مفهوم شر نیست. آیا این ادعا به معنای این است که معلولیت خیر است؟ خیر! معلولیت هیچ بار ارزش‌گذارانه مثبت (معصومیت، مایه استجاب دعا، کلید بهشت) یا منفی (نقص گناه، هشدار، مایه ترحم) یا حتی خنثایی (بدون ایجاد هیچ‌گونه چالشی در زندگی) ندارد. بنابر مطالعات معلولیت، چهارگونه رویکرد به معلولیت وجود دارد که صرفاً در اولین رویکرد معلولیت با شر یکی است؛ و آن رویکرد درمانی و پزشکی به معلولیت است: معلولیت صرفاً آسیب و عارضهٔ بدنی یا ذهنی است که به اشخاص معلول وارد شده است. این حالت زیستی یا ژنتیکی یا شناختی، یا درمان می‌شود یا همواره مایهٔ رنج و عذاب شخص باقی می‌ماند. رویکرد دوم، رویکرد اجتماعی است: در این رویکرد معلولیت ذات ثابت شر ندارد، بلکه محصول ساختارهای اجتماعی و نامناسب‌سازی و جز آن است که به ناتوانی شخص از انجام عملکردهای مورد انتظار انجامیده است. در رویکرد سوم نیز معلولیت شر نیست، بلکه هویت اجتماعی است. در این رویکرد، معلولیت نقص و ضعف و علیل بودن نیست بلکه یک سبک زندگی یا تنوعی از تجربه‌های بشری یا نحوه‌ای از بودن انسان در این جهان است. معلولیت تکرر بدن‌ها یا ذهن‌هاست. به تکررگرای بدنی و ذهنی نیاز است تا معلولیت به‌منزلهٔ طرد اجتماعی نباشد. در رویکرد چهارم نیز معلولیت شر نیست، بلکه محصول عدم سازگاری شخص با محیط زیست خود است. در این نوع نگاه، معلولیت یک تجربهٔ بدنامند پاتولوژیک/آسیب‌شناسانه نیست، بلکه یک تجربهٔ بدن‌مند پدیدارشناسانه و اول‌شخص است. از این رو، هیچ سوم شخصی حق معلول نامیدن دیگری را ندارد. افراد معلول تنها کارها را با صرف زمان بیشتر، با درخواست کمک از دیگران یا به شیوهٔ متفاوت انجام می‌دهند. مطالعات جدید معلولیت با معرفی این چهار رویکرد به معلولیت راهی برای شرزدایی از مفهوم معلولیت باز کرده است. شاید بسیاری از مصادیق شرور دست‌کم شروی که به اقلیت‌ها رو داشته می‌شود، همچون بی‌عدالتی در خصوص زنان، مهاجران، سیاهان، قومیت‌ها، فقرا و جز آن با آگاهی در خصوص هویت اجتماعی این افراد برطرف شود. مگر افلاطون نگفته بود: منشأ تمام شرور، جهل بشر است. این سخن، اگر همهٔ حقیقت در خصوص شر نباشد، در خصوص معلولیت و بسیاری از وضعیت‌های بشری، سخن درستی است. من در تجربهٔ زیسته‌ام به‌عنوان مادر کودک دارای معلولیت، این فرایند را از شرانگاری معلولیت تا شرزدایی، ساختارنگاری، هویت‌سازی و سازگاری با محیط زیست‌انگاری معلولیت پیموادم. و **اژگان اصلی:** معلولیت، مسئلهٔ شر، شرانگاری، شرزدایی، اول‌شخص.

هوش مصنوعی و استدلال به سود پیدایش قسمی جدید از مسئله شر جلال پیکانی^۱

بخشی مهم از مسئله شر به تبیین انواع شرها اختصاص دارد. به‌طور سنتی دو قسم شر از هم متمایز می‌شود: شر طبیعی و شر اخلاقی. البته در دوران متأخر دو قسم دیگر شر نیز به اقسام شرور اضافه شده است: شر آگزستانسالیستی و شر عاطفی. اینکه دو قسم دیگر به اقسام شرور اضافه شده است نشان می‌دهد که منطقی‌محال نیست که اقسامی دیگر به اقسام شرور اضافه شود. حال پرسش این است که با پیشرفت‌های شگرفی که در قلمرو فناوری رخ داده است، امکان پیدایش قسمی جدید از شر ممکن است؟ یکی از مهم‌ترین و قابل توجه‌ترین تحولات حوزه فناوری پیدایش و رشد خیره‌کننده هوش مصنوعی است. امروزه بحث از اخلاق هوش مصنوعی^۲ به بحثی رایج و آشنا در قلمروهای بین‌رشته‌ای، به‌خصوص فلسفه تکنولوژی، تبدیل شده است. همچنین امروزه درباره رابطه میان الهیات و هوش مصنوعی نیز پژوهش‌هایی انجام می‌شود. در همین راستا، این مقاله در صدد آن است تا نشان دهد که اگر پیشرفت‌هایی که در زمینه هوش مصنوعی در حال انجام است با همین شتاب پیش برود و خودمختاری هوش مصنوعی تحقق پیدا کند، زمینه برای پیدایش قسمی جدید از شر مهیا می‌شود؛ چیزی که می‌توان آن را شر برآمده از هوش مصنوعی نامید. مقصود از شر برآمده از هوش مصنوعی عبارت است از مصائب و رنج‌هایی که از طریق هوش مصنوعی خودمختار بر انسان وارد می‌شود. استدلال خواهیم کرد که این قسم از شر لزوماً به شر اخلاقی قابل فروکاستن نیست و خود قسمی است مجزا. همچنین استدلال خواهیم کرد که حتی در غیاب هوش مصنوعی خودمختار یا ربات‌های انسان‌نمای خودمختار نیز می‌توان به سود پیدایش این قسم جدید شر استدلال کرد، چون هوش مصنوعی در وضعیت فعلی خود نیز به درجه‌ای، از تصمیمات انسانی مستقل است.

واژگان اصلی: هوش مصنوعی، مسئله شر، اقسام شر، شر مبتنی بر هوش مصنوعی.

۱ استاد گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور (j_peykani@pnu.ac.ir)

شر اخلاقی از منظر انسان‌شناسی زیستی

صدرا تقی‌پور^۱ و عباس اسکوئیان^۲

انسان‌ها در طول تاریخ حیات بشر، زندگی خود را در شبکه‌های همکاری گسترده‌ای سازمان دادند تا در جهت کسب منافع بیش‌تر و دفع مخاطرات تا حد امکان، توفیق بیش‌تری به‌دست بیاورند. ظهور این شبکه‌های همکاری اگر چه فوایدی را به همراه داشته است اما نهایتاً به این علت که این شبکه‌های سلسله‌مراتبی، نه بی‌طرف بودند و نه عادلانه، در عرصه تقلیل شرور اخلاقی، برقراری صلح پایدار، برابری انسان‌ها و تحقق عدالت اجتماعی موفق عمل نکرده‌اند. در واقع، این شبکه همکاری توأم با صلحی موقتی، نوعی مزیت تکاملی برای فرادستان به همراه داشته است. از طرف دیگر، فرودستان هم بقای خود، ولو در سطحی نازل و بدون آن‌که حقوق انسانی آن‌ها آن‌چنان‌که باید و شاید محترم داشته شود، را در تن در دادن به آن ساختار سلسله‌مراتبی می‌دیدند. نگاه متعارف به این شرّ آموخته‌شده در تمدن بشری به این نحو بوده که غالباً آن را درون خودآگاه جمعی بشر قرار می‌دهند و در نتیجه، شاهد نوعی خوش‌بینی در میان برخی متفکران چون استیون پینکر نسبت به دفع این شرور در آینده بشر هستیم، لیکن اگر از منظر انسان‌شناسی زیستی به این پدیده‌های انسانی بنگریم سهم بزرگ‌تری را به ناخودآگاه جمعی بشر اختصاص خواهیم داد و دفع این شرور را نامحتمل‌تر خواهیم دید. نگاه انسان‌شناسی زیستی به این شرور اخلاقی بیش از آن‌که معطوف به اراده و اختیار پدیدآورندگان آن‌ها باشد ناظر به نوعی شرّ سیستماتیک از سنخی است که اندیشمندانی چون ناگاساوا در ساختار بیولوژیک جهان می‌یابند. با این تفاوت که محدوده آن را زیست انسان در طول تاریخ قرار می‌دهند. از منظر این دانش نوپدید، این‌ها شروری آموخته‌شده و دارای کارکردی زیستی هستند و واکنش بشر صلح‌طلب در برابر آن‌ها از جنس مقاومت در برابر جریان موجودی است که هم ریشه در اقتضانات زیستی بشر دارد و هم از جانب فرادستان شاهد حمایتی فراگیر و پایدار است.

واژگان اصلی: شرّ، صلح، انسان‌شناسی زیستی.

۱ دکتری فلسفه دین، مرکز تحصیلات تکمیلی پیام‌نور تهران (Sadra.taghipour13@gmail.com)

۲ استادیار گروه فلسفه دانشگاه فناوری‌های نوین آمل (abosko@gmail.com)

چگونگی حفظ حیات ایمانی در مواجهه با مسئله رنج و شرّ

مرضیه تیموری^۱

تعریفی که معمولاً انسان‌ها از خدا دارند خدای عالم مطلق، قادر مطلق، خیرخواه محض است. طبیعی است وقتی که این انسان‌ها در زندگی رنج می‌کشند و با شرّ مواجه می‌شوند، نمی‌توانند این وضعیت را با تعریفشان از خدا جمع کنند، لذا ناسازگاری بین ایمان به خدا و رنج پیش می‌آید. این شکل ساده‌ای از مسئله است که انسان‌ها عملاً به صورت واقعی، عاطفی و هیجانی با آن در زندگی مواجه می‌شوند. البته مسئله شرّ، صورت‌های فلسفی و منطقی نیز دارد و پاسخ‌ها و استدلال‌هایی نزد فیلسوفان و الهی‌دانان عقلی مطرح است. اما شکل عاطفی و هیجانی شرّ، به قدری قدرت روانی زیادی دارد که شخص رنج‌مند را با وجود این پاسخ‌های عقلی، به یک حالت بی‌معنایی ایمان سوق می‌دهد. با این وجود، شخص رنج‌مند چگونه می‌تواند بین ایمان و رنج را جمع کند و به حیات مؤمنانه‌اش ادامه دهد. این تحقیق با هدف پاسخ به این سوال انجام شد و به این نتیجه رسید که به جای تکیه بر روش‌های قدیمی و تلاش‌های عقلی صرف فیلسوفان و الهی‌دانان عقلی و روایت فیلسوفانه و عقلی صرف از مسئله رنج، با اتخاذ رویکرد جدید، ابتدائاً خود شخص رنج‌مند و تجربه زیسته او را در نظر بگیریم و با ارائه روایت تاریخی و آگزیستانس از رنج، به شخص رنج‌بر آموزش دهیم که چگونه در دل رنج، ایمان خود را حفظ کند. ضروریست با توجه به زیست و فرهنگ دینی برآمده از آموزه‌های پیشوایان دین و تأسی به الگوهای انسانی، مانند پیامبران و اولیای الهی که با وجود رنج و مصیبت‌های فراوان در زندگی، ایمان خود را حفظ می‌کردند، رنج و مصیبت‌ها را معنادار و موجه کنیم و به حیات مؤمنانه ادامه دهیم

واژگان اصلی: شرّ، ایمان، رنج، صورت فلسفی شرّ، صورت عاطفی شرّ، حیات مؤمنانه.

فاصله نظر تا عمل در مواجهه هابرماس با مسئله شر

امیدرضا جانباز^۱

واژه «شر» بسامد چندانی در اندیشه هابرماس ندارد. اما بی‌راه نیست اگر بگوییم محور مباحث هابرماس جستجوی راه‌هایی از شر ناشی از فعل انسانی است. در واقع، نظریه انتقادی و اندیشه پراگماتیکی هابرماس به منظور مواجهه با شری پی‌ریزی شده است که حاصل از نوع کنش و دخالت انسان در طبیعت است. در نظر او شر اغلب از انحراف سیستمی و فقدان ارتباط و درک متقابل افراد و گروه‌ها ناشی می‌شود. از این‌رو، هابرماس تأثیر ساختارهای قدرت و نابرابری‌های سیستمی بر تداوم شر در جامعه را بررسی و شیوه‌های استفاده از قدرت گروه‌های مسلط برای سرکوب و استثمار دیگران را نقد می‌کند. او تهدید استفاده ابزاری از فناوری‌های بیوتکنولوژی و مهندسی ژنتیک برای یکپارچگی و استقلال انسان‌ها را گوشزد و به وجود محدودیت‌ها و نقاط کور عقل سکولار در برخورد با مسائل وجودی و اخلاقی ناشی از شر اذعان می‌کند. در نهایت هابرماس، توجه به مفهوم کرامت انسانی را پاسخی به چالش شر و بیانگر امید اخلاقی و سیاسی برای جهانی انسانی‌تر عنوان می‌کند. با این حال به نظر می‌رسد سویه‌هایی از نظریه او، از جمله اجماع مشورتی و در نظر نگرفتن عدم امکان شکل‌گیری گفت‌وگو در جهان سرمایه‌داری لیبرال، بر علیه او می‌ایستند؛ او لایه‌های متعدد روابط قدرت و جابه‌جایی جانب سرکوب را به‌درستی در نظر نمی‌گیرد. افزون بر این، گاه موضع‌گیری‌ها و تعیین مصداق‌های خود او، به‌سان نمونه نقض عملی نظریه‌اش ظاهر می‌شوند؛ او بدون در نظر گرفتن تاریخ مصیبت‌بار شر انسانی که شکنندگی و آسیب‌پذیری هویت انسان را آشکار ساخته است، مفهوم کرامت انسانی را ناشی از «تجربه تاریخی شر رادیکال هولوکاست» عنوان می‌کند. او به صرف رجوع به خاطره جمعی مردمان سرزمین خودش، هم‌نوا با جهان سرمایه‌داری پسااستعماری، خاطرات جمعی دیگران را نادیده می‌گیرد و در آخرین موضع‌گیری، با خارج کردن کسانی که حملات اسرائیل به غزه را «به نیت نسل‌کشی می‌دانند» از مخاطب ایده‌آل، راه گفت‌وگو و دفع شر را می‌بندد.

واژگان اصلی: هابرماس، شر، کنش ارتباطی، گفت‌وگوی طرف‌های برابر، سرمایه‌داری پسااستعماری، نظر، عمل.

سَرّ اخلاقی و معنای زندگی در عالم حیوانات

محسن جاهد^۱

مسئله سَرّ در خصوص حیوانات، مسئله‌ای است که شایسته تأملات فلسفی و الهیاتی است. براساس آیه ۳۸ سوره انعام، حیوانات در جوامعی زیست می‌کنند که می‌توان آن‌ها را «امه» نامید. «امه» واژه‌ای است که بر اجتماعی اطلاق می‌شود که افراد آن دریافت‌اند بدون حضور در اجتماع نمی‌توانند اهداف زندگی خود را محقق کنند. اگر معنای زندگی را «هدف ارزشمند» بدانیم، مطابق با محتوای آیه فوق، زندگی حیوانات نیز معنا دار خواهد بود. بر این اساس، می‌توان در مسئله «معیار شأن اخلاقی»، به جای معیارهایی همچون «استعداد رنج کشیدن» و «قدرت تعقل»، معناداری زندگی را به‌عنوان معیار در نظر گرفت. بر اساس این معیار، اگر مانع شویم موجودی - انسان یا حیوان - به اهداف ارزشمند زندگی‌اش نایل شود زندگی‌اش را بی‌معنا کرده‌ایم؛ و اگر سَرّ را عدم وجود یا عدم کمال تعریف کنیم، ایجاد این بی‌معنایی لاجرم شری اخلاقی خواهد بود. این معیار نشان می‌دهد اگر حیوانات را در شرایطی قرار دهیم که نتوانند به اهداف زندگی‌شان برسند - مانند نگهداری آن‌ها در منازل - نسبت به آن‌ها مرتکب سَرّ شده‌ایم؛ هر چند آن‌ها را دور از رنج‌های متعارفی همچون گرسنگی، بیگاری، پرورش در محیط‌های صنعتی و ... قرار دهیم. این نوشتار، در پی آن است که با استفاده از آموزه‌های قرآنی نشان دهد برخی معیار امروزی در خصوص معیار شأن اخلاقی مانند رنج کشیدن، قدرت تعقل و ... ناکارآمد هستند و می‌توان «معناداری زندگی» را به‌عنوان معیاری کارآمدتر در نظر گرفت. این معیار دایره مفهومی و مصداقی سَرّ را از جهتی خاص وسعت داده و اجتناب از آن‌ها را به‌عنوان سَرّ اخلاقی خواستار می‌شود، لذا این نوشتار یکی از مبادی تصویری یا تصدیقی مسئله سَرّ را موضوع خود قرار داده و درصدد حل و فصل مسئله سَرّ نیست.

واژگان اصلی: سَرّ اخلاقی، معنای زندگی، معیار سَرّ اخلاقی.

رویکرد قرآنی علامه طباطبائی در باب معنا بخشی مرگ

علی اصغر جعفری ولنی^۱ و محیا مهرجدی^۲

در یک نگاه کلی، مقوله مرگ که یکی از جلوه‌های شرور طبیعی است، هم می‌تواند به زندگی انسان معنا ببخشد و هم می‌تواند توجیهی برای بی‌معنایی زندگی باشد. در این راستا، نقش دین و خداپاوری بشر در ترسیم هر یک از این نگرش‌ها غیر قابل انکار است؛ چرا که، عطف توجه به خالق و اعتقاد به او، نقش مهمی در فهم صحیح حقیقت حیات و موت دارد که با در نظر گرفتن موت به‌عنوان روزه‌ای به حیات اخروی، ضرورت تأمل در ارزش حیات دنیوی را در پی داشته و مآلاً سبب رویکردی معناگرایانه از مرگ می‌شود. علاوه بر این، در قرآن کریم آیات بسیاری با مضامین مرگ‌اندیشی و تأمل در آخرت و راه‌های دستیابی به حیات طیبیه با هدف رسیدن به سعادت اخروی دیده می‌شود که بر مبنای آن می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر قدر حیات دنیوی انسان پربارتر و با هدفی متعالی‌تر و در مسیر صحیح‌تری باشد، طبعاً و تبعاً از حیات اخروی برتری برخوردار خواهد بود. علامه طباطبائی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین مفسرین قرآن در زمانه ما، به‌طور مفصل، به تحلیل دقیق آیات مربوط به دو بحث مرگ‌اندیشی و حیات طیبیه و بررسی رابطه میان آن دو پرداخته است. از سوی دیگر، با مطالعه آرای علامه درمی‌یابیم که مقصود او از معنای زندگی، هدف زندگی است. به این صورت که با بهره‌گیری از صفت حکیم بودن خداوند، هدف‌مند بودن جهان آفرینش و در نتیجه معناداری زندگی را اثبات می‌کند. همچنین، توجه کم‌نظیر علامه به ارزش حیات طیبیه، منجر به فهم معنا بخشی انگاره مرگ نیز خواهد شد. بنابراین آنچه ذکر شد، این مقاله در صدد است تا با بررسی آرای فلسفی علامه طباطبائی، با روش توصیفی تحلیلی و رویکردی قرآنی، کارکرد معنا بخشانه مرگ را بررسی کند. واژگان اصلی: مرگ‌اندیشی، معنای زندگی، حیات طیبیه، علامه طباطبائی.

۱ دانشیار گروه فلسفه اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (jafari_valani@yahoo.com)

۲ کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی (mahya_mehrjedi@yahoo.com)

مواجهه علی شریعتی با مسئله شر

نازنین جلیلی^۱

هسته مرکزی نگاه شریعتی به مسئله شر، اعتقاد بر این است که شر، واقعیت متافیزیکی ندارد، بلکه یک واقعیت اخلاقی است؛ یعنی مخلوق خدا نیست، بلکه محصول رفتار و انتخاب‌های انسان است. در نتیجه، در محدوده مسئولیت و کنترل انسان قرار می‌گیرد. بنابراین شر، یک اصل ذاتی در کیهان تلقی نمی‌شود. به همین دلیل است که شریعتی ابتدا و اصل دین و دین‌داری را به صورت توحید و یکتاپرستی می‌داند، که بعدها در گذر زمان، توسط انسان‌ها و برای توجیه شری که حاصل از نافرمانی‌های خودشان بود، تبدیل به دوگانه‌پرستی و ثنویت شد. در واقع، عواملی چون جهل، ترس و نفع‌طلبی در انسان بود که او را به سمت ایجاد شر، سپس تصور خدا و منشأ شر برای این جهان و در نهایت، دوگانه‌پرستی سوق داد. بنابراین شریعتی انتساب شر انسانی به خدا را اهانت به حضرت خداوندی و از آن بالاتر، کفر می‌داند. تصویری که او از ارتباط جهان و خدا ارائه می‌دهد چنین است که خداوند، انسان و جهان را رها کرده است. اما شدیداً تذکر می‌دهد که این سخن او، کاملاً مخالف فلسفه‌بافی‌های معاصر است. خدا در اندیشه شریعتی، عطاکننده وجود است؛ وجودی که انسان مسئول ساختن آن و مأمور اختیار صفات و طرح‌های ماهوی آن است. خدا، پدری است که فقط او را به دنیا انداخته و سپس نگران است تا ببیند که او چه می‌کند؟ این است آن امانت که خدا بر زمین، آسمان و کوه‌ها عرضه کرد و در نهایت، تنها انسان برداشت: مسئولیت ساختن خویش. تفسیر عقیده‌ای که در نظام فکری شریعتی، با نام «اومانسیم اسلامی» می‌شناسیم نیز همین است. او به انسان‌گرایی معتقد است، زیرا کاری که در ید قدرت خداوندی بود، اکنون بر عهده انسان است. شریعتی برای این مسئله، راه‌حلی نیز ارائه می‌دهد: «بازگشت به خویشتن»، که عبارت است از حرکت بازگشتی انسان به سوی اصل و حقیقت نخستینش که هنوز با شر نیامیخته و به انحراف از مسیر توحید دچار نشده بود. نگاه او به مسئله شر، به‌ویژه، در مقاله «هبوط» و همچنین، درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد آمده است و به نظر می‌رسد حاکی از ریشه‌های تفکر کتاب مقدسی و به‌خصوص فصل آفرینش عهد عتیق باشد.

واژگان اصلی: مسئله شر، شریعتی، انسان‌گرایی، خدا.

پیوندهای چهارگانه «شر» و «دین» از منظر ملحدان جدید

محمد مهدی جندقیان^۱

از منظر الحاد، دین با شر پیوند اساسی و عمیق دارد. داوکنیز اعلام می‌کند اگرچه دین منشأ انحصاری شر در جهان نیست، ولی گستره و عمق پیوند دین و شر بسیار مخاطره‌انگیزتر است؛ تا جایی که وجود جهان بدون دین کاملاً خوشایند و عاری‌تر از شرور است. اهمّ مدعیات وی و هم‌کیشانش چنین است: (۱) پیوند و استواری دین بر خرافه عامل جهل‌افزایی و به تبع آن پیدایش سختی و شر در زندگی انسان می‌شود. در نگاه ملحدان سنتی نیز بزرگ‌ترین جرم دین، توهین به عقلانیت انسان و دامن زدن به خرافه، تعبد و تعصب بود؛ (۲) ادیان خصوصاً ادیان ابراهیمی دعوی انحصار حقانیت و نجات دارند و این دعوی به دعوا و خصومت‌های بی‌پایان میان پیروانشان تبدیل شده است. داوکنیز از این دعاوی و نتایج آن تحت عنوان «خشونت سازمان‌یافته» در دین یاد می‌کند که علی‌الدوام است؛ (۳) ادیان ابراهیمی بر محدودیت‌های شرعی تأکید دارند. این محدودیت‌ها چه در ساحت زندگی متدینان و چه به هنگام حاکمیت و توسعه جامعه دینی موجب آزار، تحمیل و تحدید آزادی‌های فردی می‌شود؛ (۴) ریاضت‌های فردی و مسئله رنج ایمانی نیز خود زمینه‌ساز توسعه شر در جهان و زندگی انسانی است. مؤمنان برای ارتقاء مقام ایمانی، نسبت به انجام ریاضت‌ها و سختی‌ها اقدام می‌کنند. این اقدامات خشونت و شر را در زندگی فردی و به تبع آن در جامعه دینی نهادینه کرده و به آن‌ها ارزش و قدسیت می‌بخشد. ملحدان در هر یک از این محورها، انباشتی از شواهد تاریخی و خاطرات را مرور می‌کنند و از این رهگذر نتیجه می‌گیرند که با نبود دین، آن تعریب، تحمیل و تحدید از میان خواهد رفت. اما ضعف استدلال، مغشوش بودن، مغالطه و مصادره به مطلوب کردن شواهد، اولین چالش رویکرد ملحدان است. نقد دیگری که بر این مشی ملحدان ایراد می‌شود، عدم تفکیک بین رفتارهای انسان منتسب به دین با مدعیات دینی است. بخش عمده‌ای از شرور مورد ادعا در پرتو زیاده‌خواهی و برتری‌جویی انسانی رخ داده و در ادامه به نام دین تمام شده است. سوم آنکه مؤمنان نیز می‌توانند در مقام طرح ایده «الحاد = شر» حجم انبوه‌تری از قرائن عقلی، تاریخی و خاطرات را گردآوری کنند و از این رهگذر جهان بدون الحاد را برتر نشان دهند. چهارم بخشی از آنچه که در نظر ملحدان شر انگاشته شده به اختلاف تبیین و نگاه ایشان از عالم برمی‌گردد؛ و از منظر مؤمنان و بسا بی‌طرفان هم شر تلقی نشود. مثل آنچه درباره قوانین و محدودیت‌های شرعی گفته شده است.

واژگان اصلی: الحاد جدید، شر، خشونت مقدس.

پاسخی به مسئله تقارن خدای خیر و شر

محسن جوادی^۱

استیون لا از ایده تقارن خدای خیر و شر دفاع می‌کند و می‌گوید براهین نظم و یا حدوث هیچ‌کدام خیر و یا شر بودن خدا را ثابت نمی‌کند. بنابر این برای تعیین خدای خیر باید دلایل اضافی باشد که به گمان وی نیست. استدلال به وجود خیرات کثیر هر چند به نفع وجود خدای خیر است، اما به همین مقدار و بلکه بیشتر وجود شرور است که می‌تواند به نفع خدای شر باشد. اگر برای توجیه وجود شرور برای خدای خیر، تنودیه‌ها (دلایل قطعی وجود شرور) و یا دفاعیه‌ها (دلایل امکانی وجود شرور) وجود دارد، در مقابل برای توجیه وجود خیرات در فرض خدای شر هم مشابه آن‌ها قابل بازسازی است. مثلاً تنودیه پرورش روح که وجود شرور را برای تحقق خیر برتر انسانی مجاز می‌داند، در سویه متقابل هم قابل بازسازی است و می‌توان گفت وجود خیرات برای تعمیق شرور است. نقدهای زیادی بر ایده استیون لا شده است، اما در این مقاله پس از توضیح معنای شر در مسئله شر، دو نوع نقد بر اساس مبانی فلسفه اسلامی بر ایده تقارن طرح می‌شود. هر چند سخن استیون لا در مورد عدم دلالت براهینی مانند نظم و یا حدوث بر خیریت خدا درست است، اما در مورد برهان صدیقین درست نیست. در این برهان خود وجود که مساوی با خیریت است مقدمه رسیدن به خیر مطلق یا واجب‌الوجود است. چنین استدلالی با وجود خدای شر سازگار نیست و آن را نفی می‌کند. نقد دوم مربوط به رد تقارن در مورد تنودیه‌ها و یا دفاعیه‌ها است که برخی از آن‌ها فقط در مورد خدای خیر صادق است.

واژگان اصلی: استیون لا، خدای خیر و شر، ایده تقارن، برهان صدیقین، تنودیه.

تبیین و بررسی نسبت گناهان به عنوان شرور آگاهی با مسئله اختفای الهی

مریم حائری^۱

چالش ارتباط بین انسان و خدا همواره مضمح نظر دین‌ورزان و فیلسوفان بوده است. اعتقاد به خدایی حامی و همیشه در صحنه دغدغه‌همیشگی انسان است. به همین منظور در جست‌وجوی خداوند برآمده و اگر بر اساس تصورات و انتظارات ذهنی خویش او را نیابد، محجوب و پنهانش تلقی نموده و به گونه‌ای او را به محاق می‌برد. در واقع بحث از اختفای الهی از آنجا آغاز می‌شود که ارتباط میان انسان و خدا به نحوی سلیم و جامع برقرار نشده و درک درست و کاملی از مفهوم آشکاری و پنهانی خدا حاصل نشده است. چنین فهم نابه‌جایی سبب می‌شود که مسئله شرور، خاصه شرور آگاهی که ما از آن‌ها در این نوشتار به عنوان «گناهان» یاد می‌کنیم، در مقابل مسئله «اختفای خداوند» قرار گیرند. این مقال بر آن است که ضمن ارائه گزارش کوتاهی از معنای آشکاری و پنهانی خدا، میزان ارتباط مقوله اختفای الهی را با مقوله گناهان به عنوان شروری که از سوی انسان آگاه سر می‌زند بررسی کند. مسئله این است که آیا گناهان انسان، زمینه و موجبات غیبت الهی را فراهم کرده‌اند؟ یا اختفای خداوند دستمایه‌ای برای گناهان و شرور انسان‌ها می‌شود؟ با دو فرض اساسی (الف) خدا آشکار است و (ب) خدا پنهان است، در صدد پاسخ به این مسئله برآمدیم. با فرض وجه اول، سه حالت را برقرار دانستیم: (۱) انسان از شرم حضور خدا مرتکب شرور نمی‌شود؛ (۲) انسان ناآگاهانه و از روی جهالت، مرتکب شرور می‌شود؛ (۳) انسان آگاهانه و به‌خاطر مخالفت با خدا به سمت شرور روی می‌آورد. با فرض وجه دوم (اختفای الهی) نیز سه حالت را نتیجه گرفتیم: (۱) خدا به عمد خود را به دلایلی پنهان می‌سازد و این غیبت و عدم حضور، زمینه یا یکی از عوامل پیدایش شرور از جانب انسان می‌شود؛ (۲.۲) گناهان به‌مثابه شرور آگاهی انسان، خدا را برایش مخفی و غایب می‌سازد؛ و (۳.۲) انسان به‌خاطر حُسن و قُبْح عقلی، ندای وجدان و شواهد و حجت‌های الهی از مسیر خطا و گمراهی دوری می‌جوید و مرتکب شرور نمی‌شود.

واژگان اصلی: اختفای الهی، آشکاری خدا، گناه، شرور آگاهی.

ارزیابی مسئله شَرّ از منظر علوم شناختی

سیده شیرین حجازی^۱

با وجود پژوهش‌ها و تحقیقات فراوانی که تاکنون نسبت به مسئله شَرّ در حوزه‌های الهیات و فلسفه صورت گرفته‌است، همچنان پرسش‌ها در چرایی وجود شرور در نظام احسن مطرح است. بررسی مسئله شَرّ در حوزه علوم شناختی می‌تواند مسیر جدیدی در پژوهش‌های جهان امروز ایجاد کند و نگاهی متفاوت نسبت به شرور بودن برخی رویدادها و مفاهیم داشته باشد. علوم شناختی معنا را معلول فهم انسان می‌داند. از دیدگاه این علم، معنا اساساً یک رابطه ثابت بین جمله‌ها و واقعیت عینی نیست، بلکه تولید معنا بر مبنای ساختار طرح‌واره‌ای است. طرح‌واره‌ها با سازمان‌دهی مقوله‌های شناخت، مبنای فهم انسان قرار می‌گیرند که این فهم می‌تواند مستقل از رویدادها و موقعیت‌های دنیای واقعی باشد. بر این اساس با بررسی معانی لغوی مفهوم شَرّ، طرح‌واره شَرّ با دو مؤلفه «پراکندگی» و «فساد» در ذهن انسان شکل گرفته‌است و هر رویدادی که این دو مؤلفه را در خود داشته باشد می‌تواند انواع جدیدی از مفهوم شَرّ در ذهن انسان را پدید آورد. در نتیجه، اطلاق واژه «شَرّ» بر هر رویداد و یا هر موجودی، بستگی به نوع دریافت انسان از آن پدیده دارد؛ یعنی بتواند دو مؤلفه پراکندگی و فساد را بر آن پدیده تطبیق دهد و آن را به‌عنوان رویدادی شَرّ تلقی کند. از سوی دیگر طرح‌واره‌های که کلام وحی از مفهوم شَرّ در سیر هدایتی انسان معرفی می‌کند دارای دو ویژگی مهم است، نخست این که شَرّ با اختیار انسان ایجاد می‌گردد و دیگر اینکه هر آنچه که کمال‌خواهی وجودی انسان را دچار آسیب و فساد گرداند، شَرّ است. بنابراین آنچه که سبب شده انسان نتواند احسن‌الخالقینی خداوند و وجود شرور در هستی را جمع ببندد این است که حقیقت شَرّ در هستی نسبت به آنچه انسان در این باره باور دارد، متفاوت است و این ناشی از عدم درک صحیح مصادیق شَرّ است. نقطه اصابت مؤلفه‌های طرح‌واره شَرّ از نگاه عموم، بُعد مادی انسان است که این مؤلفه‌ها در حقیقت جزء خاصیت ذاتی عالم ماده هستند. اما بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که عدم انتساب امور به ربوبیت الهی، روشن‌ترین مالکیت را بر دو مؤلفه پراکندگی و فساد دارد. به عبارت دیگر اموری که نقطه مقابل اراده حق تعالی در کمال انسان قرار گیرد، بارزترین مصداق طرح‌واره شَرّ از نگاه وحی است.

واژگان اصلی: طرح‌واره شَرّ، علوم شناختی، ادراک شَرّ، کلام وحی.

۱ دکتری علوم قرآن و حدیث، گروه پژوهشی مطالعات میان‌رشته‌ای علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (sshhejazi@gmail.com)

مسئله شتر: مارتین در مقابل فرناندز

غزاله حجتی^۱

در مناظره سال ۱۹۹۷ بین فیل فرناندز، فیلسوف خدا‌باور و مدافعه‌نویس مسیحی، و مایکل مارتین، فیلسوف خدا‌ناباور، بر سر وجود خدا مسئله شتر یکی از محورهای اصلی بحث است. مارتین بر آن است که وجود این مقدار شتر، اخلاقی و طبیعی، در جهان دلیل خوبی علیه وجود خدا است. به نظر او، خدا‌باوران برای نشان دادن سازگاری شتر اخلاقی و وجود خدا عمدتاً به اراده آزاد متوسل شده‌اند. با این حال، اراده آزاد مسئله را حل نمی‌کند: زیرا خدا‌باوران (۱) به شکلی ناموجه آزادی فراعلمی را پیش‌فرض می‌گیرند؛ (۲) نمی‌توانند توضیح دهند که چرا خدا انسان‌ها را بالطبع متمایل به خیر نیافریده است و (۳) چرا خدا انسان‌ها را تا این حد آسیب‌پذیر آفریده است؛ (۴) چرا قوانین طبیعت به گونه‌ای آفریده نشده‌اند که این آسیب‌پذیری را کمتر کنند؛ (۵) چرا عواقب شرور اخلاقی بهتر و تعدیل‌شده‌تر از وضع کنونی نیستند؛ (۶) آیا تضمین آزادی اراده به شیوع چنین شتر گزافی در جهان می‌ارزد؛ و (۷) آیا علم پیشین‌الهی یا عاقبت‌اندیشی خدا نمی‌توانست به شکلی غیرمستقیم مانع از شیوع شتر اخلاقی در جهان شود. مارتین، همچنین، بر آن است که شتر طبیعی نیز با وجود خدا ناسازگار است زیرا (۱) خدای قادر مطلق می‌توانست جهانی ممکن با قوانینی متفاوت و کمتر شربرانگیز بیافریند و (۲) برخلاف تصور خدا‌باوران، شرور طبیعی را دستمایه تضمین آزادی اراده یا هشدار به آدمیان در قبال خطاها و غفلت‌های اخلاقی آنان یا دست یافتن به کمال اخلاقی قرار ندهد. در سوی مقابل، فرناندز بر این باور است که وجود شتر در جهان نه‌تنها دلیلی علیه وجود خدا نیست بلکه می‌تواند دلیلی به سود خدا‌باوری به شمار آید. به نظر او، اولاً، خدا‌ناباوران برای وجود شتر در جهان تبیینی ندارند؛ آنان (۱) اگر وجود شتر را تصدیق کنند، باید آن را به منزله امری در مقابل انحراف از خیر یا فساد آن تعریف کنند در حالی که نمی‌توانند خیر را به صورتی عینی و ریشه‌دار در خیر غایی دریابند و (۲) اگر وجود شتر را اساساً انکار کنند، نشان می‌دهند که جهان‌بینیشان از نظر اخلاقی ورشکسته است. ثانیاً، دیدگاه خدا‌ناباورانه درباره شتر هیچ راه‌حلی برای آن ندارد در حالی که دیدگاه خدا‌باورانه یگانه دیدگاه امیدبخش برای شکست نهایی شتر و برتری خیر است. در این مقاله، با نظر به این مناظره، به طرح دیدگاه و استدلال‌های این دو فیلسوف برجسته درباره مسئله شتر می‌پردازیم و نقاط قوت و ضعف ادعاها و استدلال‌هایشان را ارزیابی می‌کنیم.

واژگان اصلی: مسئله شتر، فیل فرناندز، مایکل مارتین، خدا‌باوری، خدا‌ناباوری.

سازگاری وجود شرور در عالم با عدل الهی

عبدالرزاق حسامی فر^۱

یکی از مسائل مهم، در طول تاریخ تفکر بشر، مسئله وجود خداست که در گذشته کمتر و امروزه بیش‌تر مطمح نظر اندیشمندان بوده است و ایشان را به طرح ادله‌ای له و علیه وجود او برانگیخته است؛ گو اینکه کسانی چون کانت، فیلسوف بزرگ آلمانی قرن نوزدهم، معتقدند این راه با عقل نظری و استدلالی نایم‌ودنی است و به تکافؤ ادله موافقان و مخالفان می‌انجامد. ولی به هر حال در کنار براهین بسیاری که به توسط فیلسوفان و متألّهان خداگرا بر وجود خدا اقامه شده است، علی‌الظاهر تنها یک دلیل بر عدم خدا اقامه شده است و آن هم حاصل توسل به مسئله شرور بوده است. اما این دلیل چندان وافی به مقصود نیست؛ چرا که حداکثر وجود نه خدا، بلکه خدای عادل را به زیر سؤال می‌برد. واکنش اندیشمندان دین‌دار در برابر این دلیل، تلاش در مسیر توجیه مسئله شرور و اثبات سازگاری آن با عدل الهی بوده است. آن‌ها در این مسیر گاهی از عدمی بودن شرور سخن گفته‌اند و گاهی از نسبی بودن آن، گاهی از ضرورت آن برای درک حسن خوبی‌ها و گاهی از نقش آن در استکمال انسان. فیلسوفان مسلمان مسئله شرور را به‌طور عمده در دو حوزه مطمح نظر قرار داده‌اند: یکی در حوزه توحید و برای نفی ثنویت در عالم، با نفی موجودی مستقل از خدا که مبدأ و علت‌العلل شرور باشد و دیگری در حوزه افعال الهی و اینکه چگونه اراده الهی به تحقق شرور تعلق می‌گیرد. در این مقاله می‌کوشیم در پرتو دیدگاه متفکران مسلمان، به‌ویژه استاد مظهری، نشان دهیم که چگونه می‌توان وجود شرور در عالم را با عدل الهی سازگار دانست و هم در مورد شرور مابعدالطبیعی و هم در مورد شرور اخلاقی، آنچه تحقق می‌پذیرد را به تعبیر حافظ یک‌سره بر منهج عدل دانست.

واژگان اصلی: خیر، شرّ، وجود خدا، عدل الهی، توحید، اراده الهی.

راه حل مسئله شر از نظر علامه جلال‌الدین دوانی

مرتضی حسین‌زاده^۱

پذیرش وجود شرور در عالم و اعتقاد به وجود خداوند چالشی را ایجاد کرده است که الهی‌دانان و فیلسوفان را به تلاشی مستمر در حل این تعارض وادار کرده است. اگر خداوند دارای صفات علم، قدرت و خیرخواهی است شرور در عالم چرا ایجاد شده‌اند؟ پاسخ‌های متعددی به این تعارض داده شده است. علامه جلال‌الدین دوانی در آثار خود با التفات به اقسام شرور به بیان پاسخ مسئله شر پرداخته است، اما در عدم بودن شر تصریح دارد. پاسخ او به شرور طبیعی با پاسخ فیلسوفان دیگر تفاوتی ندارد اما او پاسخی متفاوت به شرور اخلاقی می‌دهد. می‌توان پاسخ او نسبت به شرور طبیعی را از رساله «اثبات الواجب الجدیده» به دست آورد. او نقص در برخی از ممکنات را به جهت قصور قابلیت آن‌ها می‌داند نه بخل واجب الوجود. طبق مبنای مساوقت خیر با وجود، می‌توان گفت شر نیز با عدم مساوق است. از طرفی به جهت اینکه منشأ وجود خداوند است و وجود را او افاضه می‌کند و عدم مقتضای فطرت امکانی است، هر خیر و کمالی از فیض فضل خداوند است و هر شر و نقصی از طبیعت ممکن. پاسخ او به شرور اخلاقی را از رساله «خلق افعال العباد» می‌توان استنباط کرد. در نظر او ممکنات به جهت اینکه وجود فی‌نفسه ندارند و وجودشان مستفاد از وجود واجب است، در نتیجه نمی‌توان افعال را به انسان نسبت داد. نهایتاً هر انسانی مظهر یکی از اسمای خداوند است یکی مظهر اسم هادی و دیگری مظهر اسم مضل.

واژگان اصلی: شرّ طبیعی، شرّ اخلاقی، ممکنات، جلال‌الدین دوانی.

رویکرد الهیاتی چهار عالم دینی عصر مشروطه به مسئله شرّ عقب‌ماندگی

سیده زینب حسینی^۱ و میثم سفیدخوش^۲

یکی از نشانه‌های اشتراک گفتمانی میان مجموعه‌ای از هم‌عصران، توجه مشترک به شرور مشترک است. غالب متفکران عصر مشروطه از شرور مشترکی سخن می‌گفتند که علل آن شرور و درمان آن‌ها از منظر هر کدام متفاوت است. شرّ عقب‌ماندگی بارها از منظرهای متفاوتی در عصر مشروطه مورد توجه قرار گرفته است. در میان نویسندگان و صاحب‌قلم آن دوره، عالمان دینی مهمی به این شرّ پرداخته‌اند و تحلیل خود را از ماهیت آن و راه غلبه بر آن بیان کرده‌اند. ویژگی مهم توجه عالمان دینی به شرّ عقب‌ماندگی در رویکرد الهیاتی آن‌ها است؛ به نحوی که طبعاً آن‌ها باید این شرّ مفروض را در شبکه مفهومی اصطلاحات و اصول دینی و الهیاتی تحلیل می‌کردند و از آن نتایج سیاسی مشخصی را استنتاج می‌کردند. این ویژگی تفاوت‌های گفتمانی مشخصی را با گفتمان روشنفکرانه آن دوران تعیین می‌کرد. برای نمونه آن‌ها ناچار بودند عقب‌ماندگی را در تقسیمات شرور در سنت دینی جایابی کنند و همچنین عوامل آن را پیدا کنند. تضاد اولیه مفهوم پیشرفت به‌عنوان نقطه مقابل شرّ عقب‌ماندگی با برخی تفسیرهای دینی سنتی که به تحقیر پیشرفت اقدام می‌کردند از مشکلات دیگر این گفتمان است. همان‌طور که بسیاری از روشنفکران گفتمان نوگرایی و تلاش‌های فکری و عملگرایانه را تنها راه برون‌رفت از شرّ بحران عقب‌ماندگی می‌دانستند، گروهی از عالمان دینی وجود داشتند که عامل پدید آمدن شرور را در اصل به ذات انسان‌ها و از سوی دیگر به فرایند مدرنیزاسیون و غربزدگی ارجاع می‌دادند و معتقد بودند «تداوم سنت» و «میراث کهن تفکر سیاسی در اسلام» تنها راه‌هایی از شرور است و خلاف آن موجب جهالت و بطلالت آدمی در روزگار تجدد می‌شود. ما در این مقاله می‌کوشیم شبکه مفهومی الهیاتی شرّ عقب‌ماندگی را در منشورات چهار عالم دینی (یعنی میرزا حسن تبریزی، شیخ فضل‌الله نوری، ملاعبدالرسول کاشانی، و میرزا حسین نائینی) مهم عصر مشروطه جست‌وجو کنیم و گفتمان‌های درونی آن‌ها را شناسایی کنیم.

واژگان اصلی: شرّ عقب‌ماندگی، عصر مشروطه، شبکه مفهومی الهیاتی، سنت.

۱ کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی

۲ استادیار گروه الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی (m_sefidkhosh@sbu.ac.ir)

تبیین متفاوت مسئله شرور از دیدگاه استاد مطهری و لایب‌نیتس

سید شهاب‌الدین حسینی^۱

مسئله شر از مسائل مهم کلامی روزگار ماست و فیلسوفان در حل مسئله پاسخ‌های گوناگونی را ارائه نمودند. استاد مطهری به‌عنوان متکلمی آگاه به زمان و مدافع دیانت در سنت اسلامی و لایب‌نیتس فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی در سنت مسیحی به تبیین شر توجه کرده‌اند. مطهری در تقسیم‌بندی شرور تنها به دو قسم آن یعنی شر اخلاقی و شر طبیعی توجه کرده است، اما لایب‌نیتس شرور را به چهار قسم تقسیم می‌کند: مانند شر اخلاقی، شر طبیعی، شر متافیزیکی و شر احساسی و عاطفی. نقاط اشتراک پاسخ دو فیلسوف در تبیین شر طبیعی و اخلاقی است، در حالی که نقاط افتراق آن در باب شر متافیزیکی و عاطفی است. گویا از نظر مطهری مسئله شر متافیزیکی و شر احساسی و عاطفی مهم تلقی نمی‌شد ولی لایب‌نیتس به گونه‌های چهارگانه شرور توجه کرده است و در شر متافیزیکی اگر خداوند به مخلوقات همه کمالات را اعطا می‌کرد، دیگر مخلوق نبود، بلکه خدا بود و حال آن‌که مخلوقات از نظر درجه وجودی با خدا متفاوت هستند و همین عدم کمالات موجب شر می‌گردد. در شر احساسی که همان حالات ناخوشایند روانی مانند درد، رنج و غم که بر اثر برخورد با سه قسم دیگر شرور بر بشر عارض می‌شود. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی بوده و به تبیین دیدگاه دو فیلسوف بر اساس کتاب عدل الهی استاد مطهری و تودیسسه لایب‌نیتس می‌پردازد و زوایای بحث را مورد کاوش قرار دهد.

واژگان اصلی: تفاوت تبیین، مسئله شر، گونه‌های شر، مرتضی مطهری، لایب‌نیتس.

آیا نباید درد و رنج حیوانات را به‌شمار آورد؟

امیرحسین خداپرست^۱

در بررسی کلاسیک مسئلهٔ شرّ و نسبت آن با علم مطلق، قدرت مطلق و خیر مطلق خدا فیلسوفان غالباً به درد و رنج انسانی پرداخته‌اند. حتی آنگاه که پس از تقسیم شرور به شرّ انسانی (اخلاقی) و شرّ طبیعی وجوهی از شرّ در طبیعت مورد توجه قرار گرفته است، بیش‌تر به این پرداخته‌اند که شرور طبیعی چگونه موجب درد و رنج در زندگی انسان می‌شوند. با این حال، می‌توان پیش‌دستانه این پرسش را مطرح کرد که اساساً کدام درد و رنج‌ها را باید به‌شمار آورد و اگر درد و رنج انسانی شرّ شمرده می‌شود، آیا می‌توان درد و رنج غیرانسانی (گیاهی یا حیوانی) را نیز در زمرهٔ شرور به‌شمار آورد. برخی فیلسوفان به این پرسش پاسخ مثبت داده‌اند. برای نمونه، رابرت فرانچسکوتی در «مسئلهٔ درد و رنج حیوانات» استدلال می‌کند که حیوانات متحمل درد و رنج‌هایی گراف می‌شوند و این می‌تواند استدلال از طریق شرّ علیه وجود خدا را تقویت کند. از سوی دیگر، سی. اس. لوییس استدلال کرده است که متحمل درد و رنج شدن نیازمند درکی از خویش است که در حیوانات وجود ندارد و نسبت دادن آن به حیوانات احتمالاً فقط به شیوه‌ای انسان‌وارانگارانه میسر است. به‌علاوه، او بر آن است که در این موضوع، نمی‌توان حیوان را موجودی مستقل در نظر گرفت زیرا «انسان را خدا برای حکمرانی بر جانوران منصوب کرد» و در نتیجه، درد و رنجی که علی‌الظاهر از جانب انسان به حیوان تحمیل می‌شود نمی‌تواند با عدل الهی مغایر باشد. در این سخنرانی، قصد من آن است که با استفاده از این دیدگاه‌ها به دو پرسش پردازم: (۱) آیا می‌توان درد و رنج حیوانات را در ارزیابی مسئلهٔ شرّ به‌شمار آورد؟ (۲) فارغ از درد و رنج‌های کنونی و پیامدهای الهیاتی آن‌ها، آیا خداپاواران برای تحمیل درد و رنج به حیوانات به‌منظور دست یافتن به خیرهای انسانی بیشتر حقی (جوازی) دارند؟ پاسخ من به پرسش نخست مثبت و به پرسش دوم منفی است. استدلال خواهم کرد که چون حیوانات موجوداتی مُدرک‌اند، نه‌تنها باید درد و رنج آن‌ها را به‌شمار آورد و در ارزیابی الهیاتی مسئلهٔ شرّ دخیل دانست، بلکه ما آدمیان نیز تا آنجا که در توان داریم موظف‌ایم آن‌ها را موجوداتی مستقل در نظر آوریم که نباید دست‌انویز رسیدن به خیرهای انسانی مفروض قرار گیرند.

واژگان اصلی: مسئلهٔ شرّ، درد و رنج حیوانات، خداپاوری، اخلاق، وجود خدا.

^۱ استادیار گروه فلسفه غرب، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (khodaparast.amir@gmail.com)

معقول ثانی فلسفی شرور مقدمه‌ای بر الهیات شَر

غلامحسین خدری^۱

خداناباوران وجود شرور در عالم را نقضی بر اصل وجود و یا فقدان صفات سه‌گانه علم، قدرت و خیرخواهی مطلق خداوند تلقی می‌کنند. متألّهان کلاسیک در سنت غربی یا اسلامی با قائل به عدمی بودن شرور (افلاطون‌گرایی) و یا در صورت وجودی بودنش، در گزینه‌های چهارگانه شرور طبیعی، متافیزیکی، اخلاقی و ادراکی‌اش، با تمسک بر غلبه خیرات بر شرور (ارسطوگرایی) سعی بلیغ بر رفع و یا دفع مشکل در فلسفه، عرفان، کلام و الهیات داشته و دارند. طرح‌اندازی‌های در ساحت الهیات مدرن با رویکردی نوین، ناظر به بحران شرور در عالم در قالب‌هایی از قبیل الهیات شکاکانه برگمن، الهیات پویشی وایتهد، تئودیسۀ اعتراض جان راث و غیره شکل گرفته که مدعی‌اند مسئله شَر را در آن الهیات حل کرده‌اند. نقطه نقل‌گفتمان الهیات شرور این خامه برخلاف خداناباوران در این است که چون شَر به‌عنوان معقول ثانی فلسفی سهمی هم از وجود دارد، پس خدا هست. خالق خیر در هستی، جاعل شَر در عالم نیز هست. وجود عینی شرور در کنار وجود خیرات، اثبات‌کننده خداوندی عالم، قادر و خیرخواه است. روشن است موضع ما، ثبوت در موضوع خدا نیست، زیرا علت خیرات کسی جز خدای شرور در اقسامش نیست. وصول به چنین نتیجه‌ای محصول مقدماتی چند است: (۱) شرور در عالم (اقسام چهارگانه) اموری وجودی و عینی هستند؛ (۲) شرور به‌سان خیر از معقولات ثانی فلسفی هستند (از ابتکارات ناب فلسفه اسلامی در طول حیاتش از فرایی تا عالم معاصر) که گرچه ظرف عروضشان در ذهن است، اما اتصافشان به امور عینی و واقعی است. در عالم اعیان خود شَر و خیر نیست، اما موجودات شرور و موجودات صاحب خیر، وجودی واقعی دارند که همان‌ها در نتیجه منشأ انتزاع این عروض در ذهن و اتصاف در خارج است؛ (۳) ساختار عالم ماده، ضرورتاً محفوف و درهم‌گندیدگی با تراحمات وجودات بی‌شمار میان خیرات و شرور است؛ (۴) این دو مفهوم به اعتباری ذهنی و به اعتباری عینی در ساحت علوم حضوری هستند؛ (۵) شَر مطلق در عالم هستی به‌سان خیر مطلق وجود ندارد، بلکه اینان دو مفهوم اضافی هستند. همه‌چیز در این جهان نسبی است و در مقایسه است که این مفاهیم شکل می‌گیرند؛ (۶) عقل منفعل محض نیست، بلکه از داده‌های بیرونی معقولاتی می‌سازد که خودشان مستقیم در خارج نیستند و به تعبیری ما به ازای عینی ندارند، اما هیچ هم نیستند. منشأ انتزاع‌شان در خارج و عین است و این رخداد در خصوص شرور اتفاق می‌افتد؛ (۷) لازمه لاینفک وجودات عالم طبیعی، وجود شرور است. اگر شری در عالم طبیعی نبود، نقض و نقضی در عالم وجود داشت. خلل در عالم هستی این است که شرور نباشند. در همین راستا می‌توان الهیات شَر را به‌سان الهیات خیر به‌عنوان فصلی ممتاز در مباحث فلسفه دین پایه‌گذاری کرد. شیطان به‌عنوان مادر تمام شرور در این الهیات، امری وجودی و قرینه‌ای بر وجود خداوند و حکمت بالغه وی است. نتیجه آنکه، وجود شرور به‌عنوان یک ضرورت در عالم مادی در کنار خیرات، اثبات‌کننده وجود خدایی عالم قادر و مهربان است.

واژگان اصلی: الهیات شَر، شرور، تضاد، عالم ماده، وجود عینی، معقول ثانی فلسفی.

مقایسه طرز تلقی آیین اسلام و آیین هندو نسبت به شرور و رنج

حمید خسروانی^۱

در تفکر آیین هندو و آیین بودا، شرور و رنج‌ها مذموم نشان داده می‌شود و این باور به «سامسارا» معروف گشته است. انسان باید خود را از دردها جدا کند و به مراقبه، انزوا و جامعه‌گریزی بپردازد تا که از چرخه باطل تناسخ که به علت درگیری یا سامسارا به وجود می‌آید برای همیشه رها گردد. این سلوک، مخالف فطرت آدمی است که در قرآن به آن اشاره شده است؛ از دیدگاه قرآن و روایات، انسان در درد (و سامسارا) است که رشد می‌کند و به توحید و شناخت درستی از خدا می‌رسد؛ و شرور، نه تنها جزئی ممکن، بلکه جزئی ضروری در زیست مؤمنانه است. در ضمن این مقاله، به وجوه تفاوت‌های نگرش قرآن و اهل بیت با نگرش هندوئیسم پرداخته می‌شود. حاصل این تفاوت‌ها را می‌توان در سه نکته کلیدی برشمرد: (۱) باور بنیادین و جوهره چرخه سامسارا، مفهوم «دُخا»^۲ است؛ یعنی وجود انسان و زندگی دنیوی، بذات، غمگین و رنجور است و انسان پس از رهایی از زندگی است که به «سُخا» یعنی خوشحالی می‌رسد. در حالی که اسلام تا این اندازه به ذات انسان و زندگی دنیا بدبین نیست؛ بلکه اولاً ذات انسان در ابتدا همانند لوح سفیدی است که نه غمگین است و نه شاد؛ ثانیاً زندگی نیز لزوماً نمی‌بایست ذاتاً غمگین باشد بلکه انسان می‌تواند به حیات طیبه و شاد در دنیا نیز دست یابد؛ (۲) بر اساس سامسارا، انسان به وسیله رنج و درد دچار کارما^۳ یا دوباره-تولد^۴ می‌گردد تا وقتی که به موشکا یا رهایی کامل دست یابد؛ در حالی که از نظر اسلام انسان اتفاقاً در درد و رنج است که تکامل نهایی می‌یابد و نیازی به برگشت به دنیا ندارد؛ (۳) مهم‌تر اینکه بر اساس باور ودایی سامسارا، انسان با ابزار مراقبه و کناره‌گیری کامل از دردها و رنج‌ها، به نیروانا^۵ یعنی بصیرت درونی و آنااتا^۶ یعنی «خود واقعی» می‌رسد؛ در حالی که در اسلام دقیقاً برعکس این باور وجود دارد؛ یعنی اینکه انسان تا توسط نقص و شرّ در جان، مال، فرزند و ... مورد امتحان الهی قرار نگیرد به «بصیرت درونی» و «خود واقعی» دست نمی‌یابد.

واژگان اصلی: شرور، سامسارا، نگرش اسلامی، نگرش هندوئیسم، بودیسم.

^۱ دانشجوی دکتری کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری (khosravani.h7@gmail.com)

2 Dukkha

3 Karma

4 Rebirth

5 nirvana

6 anatta

نقدی بر استدلال شرّ دینی مبتنی بر شرور تجویز شده در قرآن

حسین خطیبی^۱ و رسول رسولی‌پور^۲

مسئله شرّ از دیرباز یکی از جدی‌ترین ناقض‌های خداباوری بوده است و خداپواران تلاش‌های فراوانی برای پاسخ‌گویی به نسخه‌های پرشمار این مسئله کرده‌اند. اما هنگامی که دریابیم خود خداباوری عامل وقوع شرور فراوانی در تاریخ بوده و هنوز هم هست، وضع معرفتی ناظر به صدق خداباوری بغرنج‌تر می‌گردد. نام این مسئله‌ی زیرمجموعه‌ای از شرّ را می‌توان «شرّ دینی» گذاشت. مسئله شرّ دینی را از دو منظر می‌توان بررسی کرد: (۱) فلسفه دین؛ (۲) فلسفه اخلاق. دلیل کوداج با تکیه بر دو مثال جنگ‌های صلیبی و کشتار جادوگران، باور به وجود خدا را علت تحقق برخی شرور می‌داند. با این وجود، استریکلند به‌خوبی نشان می‌دهد که استدلال خداناباورانه کوداج توانایی به نتیجه رسیدن را ندارد. امیر صائمی معتقد است می‌توان نسخه‌ای از استدلال شرّ مبتنی بر شرور تجویز شده در قرآن اقامه کرد. این استدلال ریشه در تعارض میان سه امر دارد: (۱) در متون مقدس، ظاهراً به شرّ دستور داده شده است؛ (۲) متون مقدس از سمت خدا هستند؛ (۳) وثاقت داوری‌های اخلاق بشری مستقل از دین. سپس تلاش می‌کند با تأیید یا تعلیق (۳)، تعارض را برطرف کند. با وجود تمام جذابیت‌های پژوهش صائمی، این کتاب دست‌کم دو مشکل اساسی دارد: (۱) تکیه بر ضعیف‌ترین نمونه از شرور تجویز شده. به‌رغم اینکه تعارض میان داوری مستقل اخلاق بشری با فرامین دینی (مانند دستور به سنگسار، اعدام و کشتار مرتدین، دگرباشان جنسی و کسانی که خارج از عقد ازدواج، رابطه جنسی دارند) بسیار جدی‌تر و آشکارتر است، صائمی صرفاً به نمونه مجاز دانستن کتک زدن زن کفایت کرده است؛ (۲) صائمی، مبتنی بر داستان‌های این‌یقظان، با خارج کردن دستورات شرّ دینی از حوزه اخلاق و وارد کردن آن‌ها به حوزه اداره اجتماع، مشکل تعارض اخلاقی را برطرف کرده است، اما به توالی فاسد چنین دیدگاهی توجه نمی‌کند. این رویکرد عملاً دست حاکمان جامعه را برای سوءاستفاده حداکثری از شرور دینی باز می‌کند؛ چیزی که در نهایت بیش‌تر به ضرر خداباوری خواهد بود. این نوشته در پی آن است که علاوه بر نقد پاسخ صائمی به مسئله شرّ دینی تجویز شده، دو استدلال خداناباورانه دیگر را ارائه کرده و آن‌ها را بررسی کند. این استدلال‌ها مبتنی بر شرور تجویز شده در ادیان (مورد سنگسار) و شرور برخاسته از ادیان، هم در بعد فردی (نمونه چارلز فریمن) و هم در بعد جمعی (جنگ‌های صلیبی) است. در مورد شرور تجویز شده، به‌منظور تقویت استدلال صائمی، اگر توجه کنیم که خدا، آفریننده انسان و طبیعتاً قوه داوری اخلاقی

۱ دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران (hossein.katibi@gmail.com)

۲ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه خوارزمی (rasouli@khu.ac.ir)

اوست، بنابراین، تعارض میان این قوه با دستورات ارسالی خدا، در واقع تعارض میان دو دسته از دستورات اخلاقی خداست. در مورد شرور منبعت از ادیان، باید توجه داشت که یکی از لوازم قاعده لطف الهی این است که خدا نه تنها بشر را هدایت می‌کند بلکه این هدایت از طریق درست و اخلاقی رخ می‌دهد. پس نمی‌توان فرض کرد که خدا، بشر را از طریق دستور به شرور هدایت کند، چه این با شخصیت اخلاقی خدا تعارض دارد. این دو در قالب دو استدلال با شکل رفع تالی به استدلالی به ضرر خداآوری تبدیل می‌شوند. در پایان، بررسی می‌شود که اگر این دو استدلال بخواهند به نتیجه برسند، چه استلزامات و مفروضاتی مورد نیاز است و اینکه ابتدای به این لوازم آیا تهدیدی جدی برای این دو استدلال خدا ناباورانه به حساب می‌آید یا خیر.

واژگان اصلی: شرّ دینی، دنیل کوداخ، استریکلند، امیر صائمی، قرآن.

توجیه مسئله شرّ دینی با هدف ترجیح اخلاق سکولار بر اخلاق دینی

زهرا درخشانی^۱ و افلاطون صادقی^۲

وجود شرّ در عالم خلقت، همواره موضوع مورد بحث و چالش برانگیز اندیشمندان بوده و الهی‌دانان و فلاسفه دین، هر یک به اقتضای فضای حاکم بر زمانه خود، درصدد پاسخ به نقدهای ناسازگاری مسئله شرّ با وجود خداوند عالم قادر خیرخواه برآمدند. از میان انبوه مسائل پیرامون مسئله شرّ، در چند دهه اخیر چالش جدیدی متأثر از آنتیسم علمی و به اقتضای مدرنیته، از سوی خداناباوران در مواجهه با شرّ پدید آمده است که ماهیتاً با استدلال‌های سنتی از وجود شرّ متفاوت است. تفاوت اصلی آن به مبنای وجود شرّ برمی‌گردد که در رویکرد سنتی به انسان و طبیعت مربوط می‌شد، و در رویکرد جدید به خدا برمی‌گردد و از این جهت است که نفی کامل دین و خدا را نتیجه می‌گیرد. برخی از متفکران غربی، از جمله دانیل کداج، این نظر را مبنای نفی دین و اخلاق دینی قرار داده و راهکاری مبنی بر ترجیح اخلاق سکولار بر اخلاق دینی دارند. طراحان نظریه شرّ دینی بر مبنای روش استقرایی و منطقی به اثبات آن می‌پردازند. به نظر آن‌ها استقرائات متعدد در طول تاریخ و به‌ویژه در عصر حاضر نشان از آن دارد که دین و اعتقاد به خدا خشونت‌زا و شرّآفرین است. از طرفی دیگر قیاسی منطقی بر مبنای مقدمه وجود شرّ و خشونت ارائه می‌کنند که منجر به نفی خدا و دین می‌شود. مهم‌ترین نقص استدلال‌های ایشان عدم نتیجه‌ضروری و کلی در مورد شرّ دینی است. از سوی دیگر جایگزینی اخلاق سکولار به دلیل نسبی بودن آن و نداشتن تضمین اجرایی و ... نه تنها نمی‌تواند مسئله شرّ دینی را حل کند، بلکه هیچ ترجیحی بر اخلاق دینی ندارد. حتی می‌توان گفت در ایجاد شرّ و خشونت از حیث عملی می‌تواند قوی‌تر باشد. این مقاله با روشی توصیفی-تحلیلی در صدد بررسی نظریه شرّ دینی و قوت استدلال‌های آن و ادعای توانایی اخلاق سکولار به جای اخلاق دینی در حل مسئله شرّ دینی و مقابله با خشونت در حوزه واقعیت است.

واژگان اصلی: شرّ دینی (مذهبی)، اخلاق دینی، اخلاق سکولار، الحاد جدید، آنتیسم علمی.

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه دین، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور (zderakhshani@gmail.com)

^۲ دانشیار گروه فلسفه، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور (a_sadeghi@pnu.ac.ir)

دیالوگ مولد خیر و شر در داستان‌های قرآنی

قاسم درزی^۱

شر، نسبتی که با خیر دارد و دلیل وجود شر در عالم همیشه چالش‌برانگیز بوده است. قرآن کریم به عنوان اصلی‌ترین مرجع مسلمانان در این زمینه مطالب قابل‌توجهی را به نمایش گذاشته است. در قرآن خیر و شر در تعاملی دوسویه و مولد هستند و به‌گونه‌ای شر مقدمه‌ای برای دستیابی به خیر و پیروزمندی است. به‌عنوان مثال در داستان موسی، مار، که معمولاً نمادی برای شر هست، به ابزاری برای اعجاز موسی و ایمان آوردن ساحران بدل می‌شود. مار در این ماجرا، سحر و دروغ ساحران را می‌بلعد و سببی است که ساحران کافر به مؤمنانی راستین بدل شوند. در ماجرای یوسف نیز شر برادران یوسف (حسادت) که بردگی را برای او به ارمغان می‌آورد، اما در عمل، زمینه موفقیت‌های آتی یوسف هست و زندگی شاهانه او را پدید می‌آورد. شر زنان (واداشتن یوسف به خیانت) در برابر یوسف نیز زمینه ورود او به جایگاه بالاتر، یعنی عزیزی مصر را پدید می‌آورد. این‌گونه دیالوگ مولد میان شر و خیر در مواضع متعدد دیگری نیز در قرآن قابل رصد است. نمونه شاخص دیگری برای آن ماجرای یونس است: گرچه شر محبوس شدن او در شکم ماهی در بدو امر قابل انکار نیست، اما این شر، زمینه توبه، پاکي و بازگشت مجدد او به سوی خداوند است. نمونه بارز دیگر برای این ارتباط مولد خیر و شر در داستان قرآنی خضر و موسی قابل مشاهده است: کشتن کودک و سوراخ کردن کشتی در این ماجرا، مصادیق ملموسی برای شر محسوب می‌شوند، اما در انتها مشخص می‌شود که این شرور مقدمه و زمینه لازمی برای خیرهای بزرگی در آینده محسوب می‌شده‌اند. مرور این ارتباط ثمربخش و دیالوگ مولد میان خیر و شر در قرآن پاسخ‌دهنده بسیاری شبهات در ارتباط با دلیل وجود شر در عالم و معنایی است که وجود شر می‌تواند برای زندگی انسان پدید آورد.

واژگان اصلی: دیالوگ مولد، شر، خیر، داستان‌های قرآن.

^۱ استادیار پژوهشکده مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن، دانشگاه شهید بهشتی (gh_darzi@sbu.ac.ir)

نسبت خشونت با شرّ در قرآن

قاسم درزی^۱ و مائده بنی‌طالبی^۲

بحث خشونت و شرّ از موضوعات مهمی هستند که همواره در ارتباط با قرآن مورد توجه اندیشمندان، اعمّ از متکلمان و قرآن‌پژوهان بوده‌اند. عموماً شرّ به معنای بدی و در مقابل خیر تعریف می‌شود. حال آنکه خشونت را اگر بخواهیم به اضدادش بشناسیم، نمی‌توان به سادگی واژه سهل‌الوصولی را برای ضد آن انتخاب کرد تا بتوان مفهوم خشونت را شفاف‌تر شناخت. بنابر آنچه سازمان بهداشت جهانی از مفهوم خشونت ارائه کرده است، این مفهوم بر اعمال زور علیه خود یا دیگران دلالت دارد و دارای انواع مختلفی از قبیل: خشونت جسمی، روانی، جنسی و محرومیت است. اینکه این اقسام را می‌توان در زمره شرّ قرار داد سوال پیچیده‌ای است که پاسخ به آن نیازمند توجه دقیق به این اقسام و تعریف منطقی که از مفهوم «شرّ» ارائه می‌کنیم دارد. شرّ و انواع خشونت در آیات قرآن به شکل صریح و غیرصریح بیان شده‌اند و ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند. به‌عنوان نمونه، شکی نیست که «قتل» در زمره خشونت است و «شرّ» نیز به حساب می‌آید، اما وقتی با مفهوم «قصاص» روبه‌رو می‌شویم موضوع پیچیده می‌شود؛ زیرا قصاص مبتنی بر قرآن موجب «حیات» می‌شود و نمی‌توان این قسم را که مسلماً «خشونت» محسوب می‌شود، «شرّ» دانست. بنابراین، فهم نسبت این دو مفهوم در قرآن، هم می‌تواند قلمروی مفهومی شرّ و نسبت آن با مفاهیم مشابه را دقیق‌تر نماید و هم مفاهیم قرآنی با دقت بیشتری تبیین خواهند شد. برای این کار ابتدا آیات مرتبط با خشونت و شرّ از قرآن استخراج شدند سپس به تطبیق این آیات و تحلیل آن‌ها پرداخته شد. شواهد قرآنی نشان می‌دهد که خشونت و شرّ دارای نسبت عموم و خصوص مطلق هستند و «خشونت» عمومیت بیشتری نسبت به شرّ دارد.

واژگان اصلی: خشونت، شرّ، نسب اریعه، سازمان بهداشت جهانی.

۱. استادیار گروه پژوهشگاه مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن، دانشگاه شهید بهشتی (gh_darzi@sbu.ac.ir)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته اعجاز، پژوهشگاه مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن، دانشگاه شهید بهشتی (m.banitalebi@mail.sbu.ac.ir)

بررسی تعارض شرّ و خیریت الهی بر مبنای تفکیک دو ساحت هستی‌شناختی و

معرفت‌شناختی در اندیشه ابن‌سینا

امیرعلی دوستعلی^۱ و سیده فاطمه نیک‌سیما^۲

عمدتاً در تبیین مدعای ابن‌سینا در مسئله شرّ، نگاه وجودی و عدمی به شرّ را از هم تفکیک نموده و یکی را به ابن‌سینا نسبت می‌دهند، اما به نظر می‌رسد ابن‌سینا با تفکیک دو رویکرد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به مسئله شرّ، هر دو نگاه وجودی و عدمی به شرّ را حفظ کرده و اساساً توجه به این تفکیک می‌تواند ما را به موضع اصلی وی رهنمون کند. ابن‌سینا در تحلیل معنایی صفات خداوند، همه صفات را به وجوب وجود بالذات بر می‌گرداند. خیر آن چیزی است که همگان مشتاق آن بوده، و هستی‌شان با آن کامل می‌شود؛ و در نهایت خیر همان وجود است و از این رو واجب الوجود بالذات خیر محض است. از سوی دیگر، در بحث از نظام احسن، ابن‌سینا عدم تنافی شرور طبیعی و اخلاقی را با نظام احسن و عنایت الهی در نسبت با انسان مورد بحث قرار می‌دهد. بدین ترتیب ابن‌سینا آنگاه که سخن از صفت خیر محض واجب تعالی به میان آورده و وجود را همان خیر می‌داند بحث در ساحت هستی‌شناختی است، زیرا در مقابل معنای خیر، شرّ را به نقصان وجود و عدم تعریف کرده است. اما آنگاه که بحث از وجود شرّ و نظام احسن مطرح می‌شود، از ساحت معرفت‌شناختی به شرور می‌نگرد و بیان می‌دارد که شرّ نشأت گرفته از قابلیت ماده است و در نسبت با انسان رقم می‌خورد که برحسب نسبت افراد با امور مختلف ویژگی آن امر خیر یا شرّ تلقی می‌گردد. بر این اساس در مسئله شرّ، خلط در آن جا صورت گرفته است که شرّ در ساحت معرفت‌شناختی را با خیر در ساحت هستی‌شناختی در مقام قیاس قرار می‌دهیم. در حالی که شرّ در ساحت معرفت‌شناختی گویی حظی از وجود دارد، اما شرّ در ساحت هستی‌شناختی که در مقابل خیر محض قرار می‌گیرد حیثیتی عدمی است.

واژگان اصلی: خیریت الهی، شرّ هستی‌شناختی، شرّ معرفت‌شناختی، مسئله شرّ، ابن‌سینا.

^۱ کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت، دانشگاه شهید مطهری (a.a.doostali@gmail.com)

^۲ کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت، دانشگاه شهید مطهری (sfnik98@gmail.com)

تئودیه‌سه شکایت در آثار کازانتزاکیس با تأکید بر کتاب برادرکشی

عباس دهقانی‌نژاد^۱ و محمدمهدی دهقانی‌اشکذری^۲

رنج بشر و رابطه آن با خداوند، مسئله‌ای زنده در رمان‌های نویسندگان بزرگ جهان است. آثار نیکوس کازانتزاکیس نیز نه تنها از این قاعده مستثنی نیست، بلکه رنج آدمیان، مضمون ثابت اکثر آثار وی بوده است و در جای‌جای رمان‌هایش به طرح این مبحث از زبان شخصیت‌های داستان‌هایش پرداخته است. هرچند وی در شاهکارهایش یعنی مسیح باز مصلوب و آخرین وسوسه مسیح به‌طور کلی به مبحث شر پرداخته، اما به نظر اوج این دغدغه در کتاب برادرکشی باشد؛ جایی که شخصیت اصلی رمان کازانتزاکیس، پدر یاناروس به‌عنوان کشیشی درستکار در جست‌وجوی راهی برای فرار از رنج و شر متراکم در این جهان و به‌دنبال جهان موعود است. یاناروس رنج را با تمام وجود احساس می‌کند، روستایش توسط ترکان غصب می‌شود، همسرش می‌میرد، پسر جوانش به دزدان دریایی می‌پیوندد و کشورش درگیر جنگی گسترده، برادرکشی و به تبع آن فقر می‌شود. در این میان مردان کلیسا نیز به جنگ دامن می‌زنند، به‌جای کمک به مردم فقیر از آن‌ها دزدی می‌کنند و خود به عیاشی مشغولند. پدر یاناروس [کازانتزاکیس] در این میانه برخلاف فیلسوفان به‌دنبال ارائه راه‌حلی نظری برای مسئله شر نیست، بلکه وی راهکاری را جسته است که می‌توان آن را «تئودیه‌سه شکایت و بازخواست» نام نهاد. در این رویکرد فرد مؤمن شروع به غر زدن می‌کند. با خدا در ذهن، درگیر می‌شود و حتی سخنانی کفرآمیز بر زبان آورده، خدا را مورد سوال قرار می‌دهد و او را سرزنش می‌کند، اما در نهایت خدا را محکوم نکرده، تسلیم تقدیر او می‌شود. این رهیافت هرچند از لحاظ نظری مشکلی را حل نمی‌کند، اما به نظر باعث ایجاد آرامش در فرد مؤمن شده، به او تسکین می‌دهد و رنج و شر را برای او قابل تحمل می‌سازد و بیش‌تر کارکردی وجودی و واقعی دارد.

واژگان اصلی: تئودیه‌سه شکایت، شر، کازانتزاکیس.

۱ استادیار گروه آموزش معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان (abdnejad@cfu.ac.ir)

۲ استادیار گروه آموزش معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان (mm.dehghaniashk@cfu.ac.ir)

شُرور و تعارض آن‌ها با اطلاق صفات کمالی خداوند دستاویزی برای رد توحید و تحکیم

آموزه بنیادی دین مَزَدَیْسَنی (مزدپرستی)

خدیجه رحمتی^۱

مسئله شُرّ اصلی‌ترین و مهم‌ترین راهی است که نویسنده‌ای دوپن‌باور به نام مردان‌فرخ در اثر خود شکندگمانیک‌وَزار (گزارش گمان شکن) از آن برای اثبات و تحکیم حقانیت دین خویش بهره می‌برد. از آنجا که در باورهای باستانی ایرانی هیچ گناهی بزرگ‌تر از این واقعیت نیست که وجود نیک اهوره‌مزدا در ارتباط با شُرّ قرار گیرد، و وظیفه اصلی این اثر نشان‌دادن صحت آموزه بنیادی دین مزدپرستان است - که خیر و شُرّ از یک اصل منشعب نمی‌شوند (ثویت). بیش‌ترین تلاش مردان‌فرخ در نیل به این هدف در فصل یازدهم است. او در بندهای ۱۳-۳ این فصل با تعریف اصل توحید (معتزلی)، وارد بندهای بعدی می‌شود تا نشان دهد اعتقاد به توحید (انصاف همه خوبی‌ها و بدی‌ها به خدای موحدان) در واقع نقض انصاف او به صفاتی مانند علم، قدرت، خیریت و ... است. بیان او در این بندها - که وجود شُرّ را در تعارض با صفات کمالی خداوند می‌داند - معلوم می‌کند که ظاهراً پیش از پیدایش علمی به نام «فلسفه دین» و موضوعی به نام «صورت یا مسئله منطقی شر»، پرداختن جدی به آن، در محافل و سنت کلامی ایرانیان و مسلمانان - که منشأ آثار بسیاری در این باره شده - سابقه‌ای طولانی دارد و به قرون ۲ و ۳ هـ.ق/ ۸ و ۹ م. بازمی‌گردد و آغاز پرداختن به این مسئله را می‌توان قرن‌ها پیش از عصر مدرنیته یا روشنگری دانست. آنچه نزد مردان‌فرخ در مسئله منطقی شُرّ مورد خدشه واقع می‌شود، همان چیزی است که نزد معتزله به توحید صفاتی (یا عنینیت صفات و ذات است که در قالب انحصار قدم به خدا و نفی هر قدیم دیگر نمود می‌یابد) مشهور و از نظر آنان امری وجودی است. از آنجا که اصلی‌ترین دستاویز مردان‌فرخ در این امر، شُرور موجود در عالم است، کوتاه‌ترین و اساسی‌ترین پاسخ او می‌تواند تحلیل «ماهیت» شُرّ باشد. هنگامی که او درصدد اثبات اهریمن است تا ثویت را راه‌حل خریدسندانه برای وجود شُرور معرفی کند، شُرّ ماهیتی «وجودی» دارد (فصول ۷ و ۸)، و هنگام مواجهه با چرایی و علت ناتوانی اورمزد در دفع اهریمن و یا بازداری او از بدکردن، ماهیتی «عدمی» می‌یابد (فصل سوم). از این رو مردان‌فرخ در بیان ماهیت شُرّ دچار تناقضی می‌شود که خلاصی از آن غیرممکن نمی‌نماید؛ زیرا اگر ماهیت شُرّ وجودی باشد همان ایشکالی که بر اعتقاد موحدان وارد کرده بود به دین او و صفات کمالی اورمزد هم وارد می‌شود؛ و اگر ماهیتش عدمی باشد، در عالم خارج تحقیقی نخواهد داشت تا برای وجودش اثبات منشأیی به نام اهریمن لازم باشد؛ و یا آن را دستاویز رد اصل توحید قرار دهد.

واژگان اصلی: شُرور، اطلاق صفات کمالی خداوند، توحید، ثویت، دین مزدیسنی.

توجیه مسئله شر از نظرگاه دیوید گریفین

یداله رستمی^۱ و سهام مخلص^۲

گریفین مسئله شر را با انکار قدرت مطلق خداوند حل می‌کند به نظر او وجود شر با خدای خیر، تناقضی ندارد، زیرا قدرت در انحصار خداوند نیست. البته قدرت خداوند ترغیبی و انگیزاننده است. بر اساس خداباوری پویشی گریفین، خیرخواهی خداوند همان خلاقیت اوست و خدا بر مبنای خلاقیت خود جهان را در جهت تجارب مهیج و جدید ترغیب می‌کند تا جهان دچار ابتدال و ایستایی نشود. اما در این مسیر موجودات از جمله انسان‌ها ممکن است یا استفاده از قدرت خود در برابر اهداف خداوند مقاومت و مخالفت کنند که این امر موجب وجود شر در جهان می‌شود. طبق این دیدگاه، همه موجودات دارای قدرت ذاتی هستند و به نوعی امکان وجود شر در جهان ضروری است. نکته‌ای که ملازم با دیدگاه گریفین است این است که به نظر او جهان از عدم خلق نشده است، بلکه از ماده آشوبناک اولیه‌ای خلق شده است که قدرت ذاتی دارد. به نظر گریفین، همه شرور اعم از طبیعی و اخلاقی، پیامد آزادی ذاتی است که در جهان وجود دارد، که نامخلوق است و خدا نمی‌تواند مانع آن شود. گریفین در پاسخ به این پرسش که چرا تا این اندازه شر در جهان وجود دارد و چرا انسان‌ها بر انجام شر قادر هستند و آیا خدا برای ایجاد و تجویز شرور هولناک دلیل موجهی دارد، می‌گوید جهان از ماده آشوبناک خلق شده است و اصول متافیزیکی در پشت آن نهفته‌اند که توسط خداوند خلق نشده‌اند که آنها را قوانین متغیر قدرت و ارزش می‌نامد و عبارتند از قابلیت تجربه خیر ذاتی، قابلیت تجربه شر ذاتی، قدرت انجام کارهای خیر و شر، یعنی خیر و شر رساندن به دیگران و قدرت خود تعیین‌بخشی یا همان آزادی. گریفین بر این باور است که در هر موجودی اگر یکی از این متغیرها افزایش یابد متغیرهای دیگر به تناسب افزایش می‌یابند. و البته هر موجودی قدرت بیش‌تری داشته باشد خیر و شر ذاتی و ابزاری (عارضی) او هم بیش‌تر است. گریفین معتقد است که خداوند نمی‌تواند موجوداتی را بیافریند که صرفاً واجد خیر باشند. به نظر او خداوند یا نباید در ابتدا جهان را خلق و کامل می‌ساخت یا این اصول متغیر هم‌پسته در موجودات به‌طور ذاتی وجود دارد.

واژگان اصلی: دیوید گریفین، قدرت خداوند، خیر و شر، جهان‌آفرینش.

۱ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور (rostami17@pnu.ac.ir)

۲ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور (smokhless@pnu.ac.ir)

تحلیل نقد مایکل ری بر دو صفت تعالی و عشق الهی در برهان اختفای الهی جان شلنبرگ

رسول رسولی پور^۱

استدلال اختفای الهی، به روایتی که فیلسوف کانادایی، جان ال. شلنبرگ آن را طرح می‌کند، یکی از استدلال‌های خداناباوری است که طبق آن، نبود ادله کافی به نفع خداباوری، خود دلیلی به نفع خداناباوری است. در مقابل، مایکل ری بر این باور است که توجه به تصورات و پیش‌فرض‌های نادرست که در پس استدلال اختفای الهی پنهان شده است، به ما کمک می‌کند نادرستی این استدلال را دریابیم. مخفی بودن خداوند در طول تاریخ، همیشه با متعالی بودن او همراه بوده است؛ به این معنی که چون خداوند از شناخت بشری فراتر است، درک و تجربه بشری به میزان کافی از خداوند سرشار نشده است. این مشکل می‌تواند صورت تجربی (محدودیت تجربه دینی) یا گزاره‌ای به خود بگیرد. اما آنچه همیشه، ناظر به وجه تجربی اختفا، به‌عنوان نکته‌ای مثبت در نظر گرفته می‌شد (تعالی، عمق، غنا و پیچیدگی خداوند)، امروزه، ناظر به وجه گزاره‌ای آن، به‌عنوان دلیلی بر ضدخداباوری اقامه می‌شود. وجه گزاره‌ای، حاوی تمامی جنبه‌های پدیده اختفای الهی نمی‌شود، اما مناسب‌ترین شکل آن برای اقامه استدلال است که خود دارای زیرمجموعه‌های گوناگونی است؛ همچون: نبود دلیل کافی، خداناباوری معقول (که از نظر شلنبرگ چهارگونه است)، و خداناباوری غیرمقاوم (که از نظر ری با خداناباوری معقول متفاوت است). خداناباوری غیرمقاوم، که همان معنای غیرحقیقی از اختفای الهی است، یعنی وجود افرادی که در برابر باور به وجود خدا و رابطه برقرار کردن با او هیچ مقاومت و عنادی ندارند و در صورت مواجهه با دلایل کافی برای باور به وجود خدا، به او باور پیدا کرده و نسبت به رابطه با او گشوده هستند. اگرچه صورت‌بندی‌های استدلالی گوناگونی از اختفای الهی ارائه شده است، اما ری معتقد است می‌توان از آن‌ها وجه مشترکی استخراج کرد: «اگر خدا وجود دارد، آنگاه او مانند یک پدر یا مادر، عاشق ماست. اما از ما مخفی است بدون اینکه دلیل خوبی برای این اختفا داشته باشد. پس با خدا وجود دارد اما پدری نامهربان است که به رابطه با فرزندان خود توجهی ندارد، یا مانند عاشقی است که قدر رابطه را نمی‌داند که خود را آشکار کند و یا ضعیف‌تر از آن است که بتواند خود را آشکار سازد. اما میان این گزاره‌ها آشکارا تعارض وجود دارد، پس خدای عاشق مطلق شلنبرگی وجود ندارد». این نوشته در پی آن است که پس از تقریر استدلال اختفای الهی و نقدهای مایکل ری به‌طور کوتاه، به تحلیل و بررسی دیدگاه او بپردازد. نتیجه‌ای که در پایان حاصل خواهد شد از این قرار است که اگرچه ری ما را به جهت بهتری برای بررسی استدلال اختفای الهی هدایت می‌کند، اما اگر روش تحلیل او را بر آرای خودش اعمال کنیم، خواهیم دید که نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد و نقدهای ری بر استدلال اختفای الهی، مشکلی جدی برای این استدلال فراهم نمی‌آورد. تأکیدات ری بر تعالی الهی موجب تعطیل الهیات و هر فهمی از خدا می‌شود، و تصور او از عشق الهی، بی‌ربط به استدلال شلنبرگ است و حتی اگر هم نباشد، می‌توان استدلال اختفای الهی را بر مبانی دیگری بنا کرد.

واژگان اصلی: جان ال. شلنبرگ، مایکل ری، اختفای الهی، عشق الهی، تعالی الهی.

استعاره جورچین: استعاره‌ای کارآمد در طرح مسئله شرّ برای نوجوانان و پاسخ به آن

سیده زهرا رشیدی فرد^۱

این مقاله با نگاهی فلسفی-قرآنی و با نظر به دیدگاه علامه طباطبائی، مسئله شرّ را متناسب با فهم عموم، به‌ویژه نوجوانان، بیان کرده و معلوم می‌کند چگونه انسان مؤمن در زندگی بر شرور غلبه می‌کند. مسئله شرّ، همچون یک جورچین، مشتمل بر سؤالاتی است که در روندهایی متناسب با پیش‌فرض‌های افراد، مطرح شده، و پاسخ به هر سوال، منجر به پرسش بعدی و پاسخ به آن، تا تمام شدن همه اجزا ادامه می‌یابد. برخی از سوال‌های مطرح در این جورچین عبارتند از: معنای شرّ چیست؟ آیا نمی‌شد خداوند عالم را به نحوی بیافریند که شری وجود نداشته باشد؟ آیا نمی‌شد انسان اختیار نداشته باشد؟ آیا نمی‌شد انسان همیشه اختیار خود را در مسیر خیر به‌کار گیرد؟ آیا خلقت انسان با وجود سختی در زندگی یا شمرسانی او به دیگر موجودات ضروری بود؟ آیا شرور مانع رسیدن انسان به هدف نخواهند شد؟ برخی از گزاره‌هایی که در مقام پاسخ به سؤالات این جورچین ارائه می‌شود عبارتند از: خلقت جهان به گونه‌ای است که هر موجود به صورت خودبه‌خودی به سوی غایت خود حرکت می‌کند؛ هر موجود واجد ویژگی‌هایی ذاتی است که تغییر در آن‌ها، به معنای تغییر در ذات و محدودیت در رسیدن به غایت خواهد بود؛ ویژگی‌های ذاتی گرچه برای آن موجود خیر است، اما می‌تواند سبب شرّ برای دیگر موجودات شود؛ اختیار انسان یک ویژگی ذاتی است که رسیدن انسان به غایت حقیقی نیازمند آن است؛ خداوند به سبب حکیم بودن، غایت حقیقی انسان را برای او معلوم ساخته است؛ اختیار انسان سبب می‌شود که او بتواند غایت حقیقی یا مخالف آن را انتخاب کند؛ انسان در عالم مادی، از جهتی دچار محدودیت‌ها و از جهتی بی‌نهایت خواه است؛ دوگانه محدودیت و بی‌نهایت‌خواهی احتمالاً سبب تحقق شروری می‌گردد؛ حرکت انسان به سمت غایت حقیقی، کمک موجودات دیگر را به دنبال دارد و او می‌تواند در بسیاری از موارد بر سختی‌ها غلبه کند؛ سختی‌ها برای انسانی که در مسیر غایت حقیقی قرار دارد خیر هستند. نوآوری این مقاله در توجه دادن به عدم یکسانی طرح مسئله شرّ و پاسخ به آن برای افراد مختلف است.

واژگان اصلی: مسئله شرّ، غایت خلقت، علامه طباطبائی، جورچین مسئله شرّ.

ناکارآمدی راه‌حل‌های مسئله‌شتر از نگاه ناینبانیان

الیاس رضایی^۱

مسئله‌شتر، مسئله‌ای است که نه تنها ذهن متفکران بلکه ذهن مردم عادی را همواره به خود مشغول داشته است؛ چرا که ما در دنیای زندگی می‌کنیم که درد و رنج ناشی از بلایای طبیعی و انسانی، ویژگی جدایی‌ناپذیر آن است. فلاسفه و متکلمین در دوره‌های مختلف کوشیده‌اند تا برای این درد و رنج‌ها، توجیه، پاسخ و یا راه‌حلی بیابند تا آن‌ها را با حکمت، قدرت و علم نامتناهی خداوند و کلاً با وجود او سازگار بیابند. ناینبانی یکی از این درد و رنج‌هاست، ناینبانی نقص و محدودیتی است که گاهی دامن برخی انسان‌ها را از ابتدای تولد تا آخر عمر رها نمی‌کند. ما در این تحقیق به سراغ بیست نفر از ناینبانیان رفته‌ایم و پاسخ‌ها و راه‌حل‌های متفکرین را با آن‌ها در میان گذاشته و کارآیی چنین راه‌حلهایی را از نگاه آن‌ها مورد ارزیابی و نقد قرار داده‌ایم. اکثر مصاحبه‌شوندگان افراد موفق و تحصیل کرده بوده و تعداد اندکی از افراد با تحصیلات اندک و یا حتی خانه‌نشین در بین آن‌ها وجود داشته است. راه‌حلهایی که با آن‌ها در میان گذاشته شد عبارت بود از: (۱) شترِ عدمی است؛ (۲) شرور نسبی است؛ (۳) خداوند در آخرت جبران می‌کند؛ (۴) خدا در همین‌جا جبران می‌کند؛ (۵) شرور فواید بسیاری دارند؛ (۶) شرور رازآلودند و ما نمی‌توانیم سر از کار خدا درآوریم. آنچه در این پژوهش روشن شد این بود که فلاسفه و متکلمین مسیحی و مسلمان در تبیین نظریاتشان در خصوص توجیه مسئله‌شتر هیچ‌گاه از زاویه‌ی افراد ناینبانا به مسئله نگاه نکرده و چون دنیای ناینبانیان را درک نکرده‌اند، به همین دلیل توجیحات آن‌ها عموماً به دل افراد ناینبانا نمی‌نشیند. ولیکن به‌رغم این موضوع باید اذعان کرد که این راه‌حل‌ها و توجیحات و خصوصاً راه‌حل‌های متکلمین در زندگی بسیاری از ناینبانیان اثر و کارکرد معنابخشی دارد و این امر در زندگی آن‌ها کاملاً مشهود است.

واژگان اصلی: مسئله‌شتر، ناینبانی، شترِ طبیعی، شرور.

مزایا و نواقص تتودیسۀ اعتراض با تأکید بر دیدگاه یوهان باپتیست میتس

نوروز علی روحانی نژاد^۱

مسئله شَر یکی از مسائل اساسی در نظام‌های الهیاتی به‌ویژه در فلسفه دین است که در مقام نقض برخی صفات و شک در اصل واجب‌الوجود مورد بحث بوده است. مدافعان عدل الهی به روش‌های گوناگون به دفاع و تبیین راه‌حل مسئله شَر پرداخته‌اند که می‌توان گفت بیش‌تر این دفاعیه‌ها به‌صورت نظری در مقام توجیه شرور و رنج‌ها مطرح گردیده‌اند. چنین رویکردی در مواجهه با مسئله شَر، به‌خصوص پاسخ‌های که رنج‌دیدگان را به صبر و تسلیم در برابر شرور دعوت نموده و وعده پاداش اخروی را به آن‌ها می‌دهد، ممکن است آثار بدی را در پی داشته باشد و انسان‌ها را در برابر شرور اجتماعی تشویق به رضایت و سکوت نموده تا سرانجام در برابر ظلم و ستم لب‌باز نکنند. سکوت و عدم اعتراض، بی‌اعتنایی فرد نسبت به شرایط انضمامی خود و عدم همبستگی و همدلی در رویارویی با رنج‌دیدگان را در پی خواهد داشت. با در نظر داشتن این موارد، برخی از اندیشمندان مانند دیوید بلومنتال، جان راث، نوید کرمانی و آنسون لیتز به بررسی نوع دیگری از تتودیسۀ، تحت عنوان «تتودیسۀ اعتراض» پرداخته‌اند که در یک نگاه کلی می‌توان دو گونه رویکرد و تفسیر را از این نوع تتودیسۀ برداشت نمود. یکی «اعتراض ملحدانه» که مدعیان این‌گونه نگاه نهایتاً از الحاد و بی‌ایمانی به خداوند سر درمی‌آورند؛ دیگر «اعتراض مؤمنانه» مدعیان این نوع نگاه در کنار شکایت و اعتراض از عدم کفایت لطف و محبت خدا، ایمان و وفاداری به خداوند را نیز گریزناپذیر می‌دانند. یوهان باپتیست میتس را می‌توان در این دسته قرار داد، او تصویری نظام‌مند از عدالت، خیرخواهی و قدرت مطلقه خداوند ارائه نداده و معتقد است که دین دارای ظرفیت‌های جهت اعتراض علیه بی‌عدالتی و رفع رنج قرار داده است. تتودیسۀ اعتراض در کنار مزایا، تعارض‌های جدی با آموزه‌های بنیادین ادیان ابراهیمی داشته که پذیرش آن را دشوار می‌سازد و ما در این مقال اجمالاً به تبیین نواقص آن نیز پرداخته‌ایم.

واژگان اصلی: تتودیسۀ اعتراض، شَر، یوهان باپتیست میتس.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه بین‌المللی اهل‌بیت (علیهم السلام)
(nawrozalirohani437@gmail.com)

شر معرفت‌شناختی در کتاب ایوب

مریم سالم^۱

در کتاب ایوب، شروری دامن‌گیر ایوب می‌شوند که به خاطر ناسپاسی و نافرمانی او از خداوند نیست. در این کتاب، دو ایوب با دو ویژگی متمایز ظاهر می‌شوند: (۱) ایوب شاکر که با از دست دادن مال، مکتت و فرزندان، هنوز شکرگزار خداوند است؛ (۲) ایوب ناشکیب و نافرمان که بعد از بیماری و خاکسترنشینی و در گفت‌وگو با دوستان، با بی‌گناه دانستن خود، خدا را به دلیل ایجاد رنج‌هایی که مستحق آن‌ها نیست، متهم به بی‌عدالتی کرده و او را شتمات می‌کند و به پوچی می‌رسد. او خداوند را به شبیری قوی و درنده تشبیه می‌کند که گلوی او را گرفته و او را پاره‌پاره می‌کند، و یا به جنگ‌جویی تشبیه می‌کند که وی را با بی‌رحمی و بی‌درپی هدف آماج تیرهای خود قرار می‌دهد. در بخش‌های مختلف این کتاب، به‌ویژه گفت‌وگوهای ایوب با دوستان خود، با نظریات مختلفی در باره جایگاه رنج در زندگی انسان مواجه می‌شویم: رنج به‌عنوان معلول گناه انسان، رنج به‌عنوان عاملی تربیتی برای دوری انسان از گناه و رنج به‌عنوان آزمون الهی برای تأیید استقامت بر پرهیزکاری انسان. علاوه بر این دیدگاه‌ها، دیدگاه دیگری نیز در این کتاب قابل دریافت است که بیان می‌دارد قوای ادراکی انسان در شناخت حکمت افعال الهی ناکارآمد هستند و افعال الهی را بر اساس منافع و مصالح خود داوری می‌کنند و لذا افعال سراسر خیر الهی را شرّ می‌پندارند. این نظریه، شرّ را نه امری واقعی بلکه امری معرفتی و برآمده از نحوه شناخت محدود انسان نسبت به افعال الهی، تلقی می‌کند. به‌نظر می‌رسد که نظریه اخیر در کتاب ایوب نظریه ارجح است. در چارچوب این نگاه به مسئله شرّ، تسلیم ناشی از فیض و لطف الهی تنها راه مقابله با شرور و معنا بخشیدن به زندگی است. این نظریه زمانی در کتاب ایوب تأیید بیشتری می‌یابد که خداوند ایوب را که به‌دنبال علت وجودی شرّ می‌گشت و دوستانش را که درصدد بیان دلایل منطقی شرّ بودند، وادار به توبه و تقدیم قربانی می‌کند. پاسخ تسلیم محض ایوب نیز بازگشت تمام آن چیزی است که از دست داده بود.

واژگان اصلی: ایوب، شرّ وجودی، شرّ معرفت‌شناختی، گناه، تسلیم.

۱ استادیار گروه حکمت و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی (m_salem@sbu.ac.ir)

بررسی مسئله شر از دیدگاه دو فیلسوف خدا‌باور غرب (آگوستین و لایب‌نیتس) و نقد آن بر

اساس معارف و حیانی

محمدتقی سبحانی^۱ و کریم جعفری^۲

مسئله شر یکی از کهن‌ترین مباحثی است که ذهن اندیشمندان را در مکاتب گوناگون به خود درگیر کرده است. چالشی که الهی‌دانان در مسئله شر با آن مواجه هستند، ناهم‌خوانی شر جهان‌شناختی با علم، عدل، حکمت و رحمت گسترده خداوند است. به همین سبب کوشیده‌اند تا از طرق مختلف از جمله عدمی دانستن شر و عدم امکان صدور شر از خداوند درصدد پاسخ‌گویی به این مسئله برآیند. آگوستین اولین اندیشمند غرب است که در سنت مسیحی پاسخ سامان‌مندی به مسئله شر داده و لایب‌نیتس هم مبتنی بر نظام احسن به این مسئله نگریسته است. این مقاله ضمن بررسی و نقد دیدگاه این دو اندیشمند، با چهار اصل مستفاد از معارف و حیانی و عقلانی نظریه‌ای را ارائه کرده که تا حد زیادی از نقایص و مشکلات نظریه رقیب تهی بوده و مطابق با وجدان عام بشری به این پرسش کهن پاسخ می‌دهد. این نظریه بر چهار اصل زیر استوار گردیده است: (۱) وجودی بودن شر. آگوستین معتقد است ماده ذاتاً خیر بوده و نمی‌تواند شر باشد، بنابراین هر آن‌چه از او صادر شود خیر خواهد بود. این در حالی است که آیات و روایات با مسئله شر یک مواجهه کاملاً واقع‌بینانه و معقول دارد. نگاه معارف و حیانی به بینونت میان خالق و مخلوق، خلقت لا من شیء و نفی علیت ضروری در فعل حضرت حق سبب گردیده تا شر همچون خیر یک امر وجودی و عینی تلقی شود و با مشکلات عدم‌انگاری مواجه نباشد؛ (۲) امکان صدور شر از خداوند. آگوستین معتقد است چون خداوند خیر محض است پس نمی‌توان هیچ شری را به او نسبت داد. معارف و حیانی مبتنی بر نظریه خلقت لا من شیء و فاعلیت بالاراده و عدم قول به سنخیت و علیت، امکان صدور شر از خداوند را بلاشکال می‌داند؛ (۳) غیریت خیر و شر با حسن و قبح. یکسان‌انگاری خیر با حسن و شر با قبیح سبب می‌شود تا نتوان تحلیل صحیحی از مسئله شر ارائه کرد. این در حالی است که حسن و قبح از حوزه ارزش‌شناختی و دایره ادراکات عقل عملی و خیر و شر از مقوله هستی‌شناختی و عقل نظری است. معارف و حیانی بین خیر و شر از یک سو و حسن و قبح از سوی دیگر تفکیک قائل شده است. از این رو می‌تواند در عالم مواردی از مصادیق شر باشد اما قبیح تلقی نگردد و یا مصادیقی از خیر باشد اما حسن تلقی نگردد؛ (۴) مناط عدالت و حکمت حسن و قبح است نه خیر و شر. در معارف و حیانی قتل و خونریزی در صورت ظلم قبیح بوده اما اگر بر طبق عدالت باشد قبیح نیست و اشکالی ندارد.

واژگان اصلی: خیر، شر، حسن، قبح، وجودی بودن شر، نسبی بودن شر، عدمی بودن شر.

۱ هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و رئیس پژوهشکده معارف اهل بیت (علیهم السلام) (sobhani.mt@gmail.com)

۲ دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث و دانش‌پژوه سطح چهار کلام امامیه حوزه علمیه قم (karim.jafariiii54@gmail.com)

بررسی انتقادی مقاله ویلیام آر دربارهٔ رنج نژادی بانگاهی به آرای نوصدراییان

نسرین سراجی پور^۱

ویلیام آر جونز (۱۹۳۳-۲۰۱۲م) استاد دانشگاه فلوریدای آمریکا در رشتهٔ الهیات سیاهان بر مبنای الهیات آگریستانس معتقد است رنج نژادی شرّ طبیعی و وجودی است. وی در مقاله‌ای با عنوان «آیا خدا طرفدار برتری نژادی سفیدپوستان است؟» با توجه به تعریف خاصی که از رنج نژادی ارائه می‌دهد، این ادعا را طرح می‌کند که احتمالاً خداوند سفیدپوستان را بر سیاهپوستان برتری داده و بنابر این احتمالاً خداوند علت شرّ نژادی است. او در تعریف شرّ نژادی مؤلفه‌های توزیع نامناسب، منفی بودن رنج، شدت و حدت و فرانسلی بودن را لحاظ می‌کند و بر اساس اینکه رنج تبعیض نژادی سیاهپوستان تمام این ویژگی‌ها را دارد، نتیجه می‌گیرد که خدا خواسته نژاد سفید برتر باشد. دیدگاه ویلیام آر مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است: (۱) رنج نژادی، رنج وجودی و طبیعی است. از نظر متفکران نوصدرایی موجودات بالذاتی هستند که دارای شرّ بالعرض‌اند. مثال ارادهٔ انسان یک امر وجودی است اما بالعرض به‌واسطه اختیار و قدرت فعل، فعل مذموم را انجام می‌دهد. از نظر متفکران نوصدرایی شرّ اخلاقی دو مؤلفه دارد: باور فاسد و صفات مذموم، و از آنجایی که شرّ تبعیض نژادی دارای این دو ویژگی است از مصادیق شرّ اخلاقی به‌شمار می‌رود؛ (۲) ویلیام آر معتقد است شرّ نژادی مخلوق یک خالق یا علت است و با توجه به اینکه قوانین حاکم بر جهان قواعد الهی است و طبیعت، شخص نیست، نتیجه می‌گیرد تنها امکان این است که احتمالاً خدا خواسته است برخی از انسان‌ها را به ارادهٔ خود برتر قرار دهد. بر مبنای تحلیل نوصدراییان، می‌توان شرّ نژادی را به انسان منسوب دانست: به دلیل اینکه انسان شخص و واجد اختیار است و مطابق قوانین الهی، خدا خواسته است که انسان قادر به انتخاب افعال خود باشد، زیرا اگر خداوند علت شرّ نژادی باشد با توجه به مؤلفه‌های شرّ اخلاقی، خدا باید واجد افکار باطل و ملکات مذموم باشد و این اعتقاد با الهیات آگریستانس و با غایت‌مندی خدا که ویلیام آر به آن باور دارد ناسازگار است؛ (۳) ملاک برتری انسان نزد خدا رنگ سفید است. مطابق نظر نوصدراییان، معیار برتری انسان‌ها کمالات انسانی و فضایی است که اکتساب می‌کنند. همچنین از نظر متفکران مسلمان اگر انسان به‌واسطه اختیار و عقل که خدا به او داده است بر افکار و صفات مذموم غلبه کند، رنج نژادی به‌عنوان یک شرّ اخلاقی محقق نخواهد شد. ادعای دیگر ویلیام آر این است که خداوند می‌توانست تنوع انسان‌ها را به‌گونه‌ای ایجاد کند که تبعیض نژادی به‌وجود نیاید. بنابراین خدا خیرخواه نیست. از آنجایی که ویلیام آر در مورد تنوع انسانی، معیار و میزانی ارائه نمی‌دهد، بنابراین هر نوع تنوع انسانی که خداوند ایجاد کند، باز امکان تنوع دیگری وجود دارد.

واژگان اصلی: ویلیام آر، جونز، نوصدراییان، رنج نژادی، شرّ اخلاقی، شرّ وجودی، الهیات آگریستانس.

^۱ استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) پردیس خواران (nasrineseraj47@gmail.com)

نهاد عالی علم و مسئله الهیاتی شرّ؛ مسائل و مقولات بنیادین

میثم سفیدخوش^۱

نخست اینکه نهاد عالی علم به‌مثابه یک میدان کنش، برخوردار از لایه‌ای ایده‌ای است که به‌صورت خودآگاه و ناخودآگاه (و طبیعتاً با پیامدهای متفاوت) لایه‌های رویین‌تر کنش دانشگاهی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بخشی از گفتمان ایده‌ای کنش دانشگاهی به‌صراحت یا به‌طور ضمنی دلالت‌های الهیاتی مهم و تأثیرگذاری دارد. هم موقعیت تشکل سازمانی میدان کنش دانشگاهی در تجربه‌های متفاوتش و به‌ویژه در اروپا، و هم منطق درونی مفاهیم بنیادین علم، موجب حساسیت طبیعی نهاد علم به امر دینی و نگرش‌های الهیاتی شده است و اشکال متنوعی از جنگ و صلح را میان آن‌ها رقم زده است. دانشگاه الهیات‌بنیان نخستین شکل تحقق رسمی آن نهاد عالی علمی است که تبار دانشگاه‌های امروزی به آن باز می‌گردد و برای چندین سده تنها شکل تحقق میدان دانشگاه بوده است، هرچند امروزه شکل اصلی آن نباشد. ایده‌های سپسین دانشگاه هم هرگز بی‌بهره از دلالت‌های الهیاتی نبوده و نیستند. دوم اینکه مفهوم شرّ غیر از دلالت اخلاقی دلالت الهیاتی مهمی هم دارد که گاهی نادیده گرفته شده و یا به صرف دلالت اخلاقی فروکاسته می‌شود. خیر و شرّ به‌مثابه دو مفهوم پایه‌ای اخلاق اموری تنظیم‌کننده یا غایت رفتارهای فردی و اجتماعی انسان‌ها در ارتباط با یکدیگر هستند؛ در حالی که دلالت الهیاتی خیر و شرّ در پیوند با نگرش ایمانی به کلیت زندگی، معناداری آن، رسالت آدمی در زندگی و جهت‌گیری کلی در زندگی است. الهیاتی خواندن این درک از خیر و شرّ از آن روست که به‌طور سنتی متعلق عقیده و ایمان است و بیش از هر چیز یادآور حضور یا فقدان امر مقدس است. طبیعتاً این دو دلالت اخلاقی و الهیاتی در زمینه‌های مشخصی هم‌پوشانی پیدا می‌کنند، ولی مفهوماً نوعی تفکیک میان آن‌ها مشروع به‌نظر می‌رسد. بر اساس آنچه گفته شد هدف اصلی مقاله حاضر تحلیل نظری این اولویت در کنش دانشگاهی است، به‌نحوی که مقولات بنیادین آن شناسایی شده تا در گام بعد بتوانیم وضعیت هر کدام از ایده‌های دانشگاه را از منظر اولویت دادن به حساسیت نسبت به خیر یا شرّ شناسایی و تحلیل کنیم. برای این منظور مناسب نظری چهار ایده مشخص و محقق دانشگاه با مفهوم الهیاتی شرّ تحلیل می‌شود.

واژگان اصلی: نهاد علم، دانشگاه، مفهوم الهیاتی شرّ، دلالت الهیاتی خیر و شرّ.

رنج به مثابه پیشران به خوشی‌های فراتر روح‌اله سوری^۱

پیدایش رنج، یکی از مهم‌ترین پیامدهای شرور، در زندگی مادی است. شگفتا که دانش، توانایی، مهربانی و حکمت خداوند، که هریک بی‌کرائند، این امکان را به آفریننده می‌دهند تا بهترین نظام ممکن را برای عالم برگزیند. با این‌همه زندگی دنیا با انواع گوناگونی از رنج، همراهی می‌کند. به‌رغم گریز و ستیز بشر، همیشه رنج پیروز است و هیچ خوشی از گزند رنج، بیرون نیست. در میانه هر خوشی، ناگاه می‌رسد و صحنه را زیر و زبر می‌کند. به‌راستی چرا چنین است؟ در پاسخ، گروهی به محدودیت‌های جهان طبیعی اشاره می‌کنند که پیدایش شرور و در نتیجه رنج، پیامد انکارناپذیر جهان مادی است. این پاسخ، ناسودمندی بل زیان‌مندی رنج را می‌پذیرد، اما پیدایش آنرا در برابر خیر و سود بیشتری که در جهان طبیعت هست، معقول و ضروری می‌داند. ما نیز می‌پذیریم که جهان مادی، به‌جهت محدودیت‌هایی که دارد، همواره درصدی از شرّ و رنج را به‌همراه خواهد داشت. اما آیا همین رنج ضروری، از پایه ناسودمند است؟ چنین به‌نظر نمی‌رسد؛ زیرا رنج، با آشکارسازی تنگ‌نای خوشی‌های موجود، نقش شایانی در گذار از آنها و دست‌یابی به خوشی‌های مفقود دارد. در واقع، رنج، این تنگ‌ناها را ایجاد نمی‌کند، بل آنها را نمایان می‌سازد؛ زیرا مستی خوشی‌های موجود، مانع از دیدن تنگ‌نای آنهاست. آدمی با دیدن این تنگ‌ناها از خوشی‌های محدود کنونی چشم‌پوشیده و به جستجوی خوشی‌هایی بدون این تنگ‌ناها می‌پردازد. رنج، آدمی را از گستره بسته و تکراری که در آن است، به گستره‌های ناشناخته و فراتر، فرا می‌خواند. رنج، پیش‌ران هر پویایی است که در جهان طبیعت دیده می‌شود. بدون رنج، جهان (دست‌کم در بخش اختیاری آن) از حرکت می‌ایستد و بدان‌چه هست، آرام می‌گیرد. اما رنج، جهان را از چیزی که هست، به چیزی که باید باشد، می‌راند. توجه به خوشی‌های برتر، تنها به عالم‌های فرامادی ویژه نیست؛ زیرا درون عالم ماده نیز مراتب گوناگونی از کمال هست، که دل‌خوشی به هریک، مانع از دست‌یابی به دیگری است. با این‌همه عالم مادی، در سنجش با فراماده، به تنگ‌نایی کلان دچار است؛ زیرا کاستی، شرّ و رنج، پیامد ناگزیر عالم مادی است و هراندازه خوشی‌ها برتر شوند، بازهم رنج، حتی اگر اندک، اما هست. بنابراین، بخشی از پیش‌رانی رنج، درون عالم ماده و بخش فزون‌تر آن فرامادی است. رویش بذر در دل خاک، زایش نوزاد از شکم مادر و ترک خوشی‌های نوجوانی برای دست‌یابی دانش‌های نظری، برخی از پیش‌ران‌های مادی رنج است، و روی‌گردانی به سوی ملکوت و کشف زوایای آن، بخشی از پیش‌رانی فرامادی اوست. خلاصه آن‌که رنج، چیزی بیش از یک پیامد ناسودمند جهان مادی است. او تلنگری سودمند برای دیدن کاستی‌ها و پیش‌روی به سوی خوشی‌هایی فراختر است. پیمودن چنین مسیری، خواه ناخواه، به کشف عالم‌های فرامادی می‌انجامد و آدمی را برای ورود به آن‌ها ترغیب می‌کند. این، همان رازی است که پیدایش رنج، از سوی آفریننده مهربان، را توجیه می‌کند.

واژگان اصلی: رنج، پیش‌ران کمال، خوشی‌های محدود، خوشی‌های فراتر.

نسبت شرّ و جدّی گرفتن دنیا

نادر شکراللهی^۱

چرا هرچه از عرفان به سمت فلسفه‌های الهی و بعد فلسفه‌های غیر الهی می‌آیم، مسئله شرّ پررنگ‌تر می‌شود و گاهی از آن به زرادخانه کفر تعبیر می‌شود؟ این تفاوت تابع مقدار جدّی گرفتن دنیاست. در نگاه عارفان زندگی دنیوی در مقابل اصل هستی هیچ انگاشته می‌شود. این هیچ‌انگاری با خیالی پنداشتن زندگی که در بعضی از آموزه‌های ادیان هندی دیده می‌شود، متفاوت است. این نگاه در متون دینی ریشه دارد که «انّ الاخره لهی الحیوان». اهمیت قائل شدن برای زندگی دنیوی مسئله شرّ را پررنگ می‌کند. بر همین اساس است که یکی از دعاهای پیامبر اسلام (ص) آن بود که «اللّه ارنا الاشیاء کما هی». اگر امور همان‌گونه که ارزش و واقعیت دارد در معرض دید قرار گیرد و حیات واقعی از حیات دنیوی متمایز شود، و قدرت فرقان که از آثار تقواست برای فرد رخ دهد، دیگر زندگی دنیوی موقعیت پیشین خود را که در نگاه ابتدایی به ذهن می‌رسید، از دست می‌دهد. اما در تلقی‌هایی که جایگاه زندگی دنیوی بشر جدّی گرفته می‌شود و بلکه بالاترین سطح زندگی دانسته می‌شود و بالاترین همت بیرون این نگاه آبادانی دنیاست، همان که در ادعیه اسلامی از این نگاه تحذیر می‌شود: «اللهم لا تجعل الدنيا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا»، در این صورت با توجه به ماهیت زندگی دنیوی که رنج، جزء ذاتی آن است و بیماری و مرگ و پیری ... در آن غیرقابل حذف است، یک سوال در مقابل چشم مردم برجسته می‌شود: چرا این همه رنج‌های طبیعی و اخلاقی و متافیزیکی وجود دارد؟ این دقیقاً همان نگاهی است که قرار بود که با حرکت و پیام انبیاء تصحیح شود و در کبد و سختی بودن انسان در دنیا و بی‌اهمیت زندگی دنیوی یادآوری شود. اگر این‌گونه دنیا از اصالت بیفتد، آنگاه این رنج دقیقاً در جهت هدف خلقت قرار می‌گیرد به این معنا که اصل هدف زندگی بشر دنیای آخرت است، و خداوند قرائن بسیاری را در زندگی دنیوی طبق طبق قاعده لطف در مقابل انسان قرار می‌دهد تا اصل را اصل ببیند و جای اصل و فرع را عوض نکند و به دنیا دل بسته نشود. بر این اساس این رنج‌ها برای اولیای الهی بیش‌تر است تا بی‌ارزشی و بی‌اهمیتی این سطح از زندگی بیشتر برای مردم عادی نمایان باشد.

واژگان اصلی: شرّ، زندگی دنیوی، جدی گرفتن دنیا، اصالت زندگی اخروی.

تحلیل بیماری / طبیعت به‌مثابهٔ شتر در سینما بر اساس آرای لوتمان رامتین شهبازی^۱

ارتباط «شتر» و «طبیعت» یکی از «مسائل» قابل بحث در حوزه مطالعات شتر به‌شمار می‌آید. یکی از عناصر موجود در طبیعت در این راستا، «بیماری»های مختلف هستند. در این شکل از خوانش، طبیعت/بیماری دارای عناصری از خائوس است که با حمله به جهان کاسموس، آن را تسخیر کرده و به‌واسطهٔ آن، تغییراتی را در ساحت «خیر» ایجاد می‌کند. این انگاره در هم‌کناری خوانش‌های فلسفی با نشانه‌شناسی فرهنگی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. یوری لوتمان در مکتب نشانه‌شناسی فرهنگی مسکو-تارتو، در تقابلی دوتایی، طبیعت را در برابر فرهنگ قرار داده و می‌کوشد با بیان این تضاد به معنای هر یک از این دو حوزه پی‌برد. هنر به‌عنوان عاملی برای بازنمایی عناصر مختلف، یکی از بسترهای مطالعاتی برای همین تقابل نیز محسوب می‌شود. هنر سینما در بین هنرها این امکان را داشته‌است که نشان دهد، صیرویت تبدیل «خیر» به «شتر» تابع چه مؤلفه‌هایی است و این مؤلفه‌های متغیر در حرکت چگونه به بازنمایی شتر می‌پردازد. از همین روی برای این مقاله دو فیلم را که از منظر هم‌نشینی روایی، به نظریهٔ فوق نزدیک هستند برای مطالعه برگزیده شده‌اند. فیلم «درخشش» (۱۹۸۰) استنلی کوبریک و «عشق» (۲۰۱۲) میشائیل هانکه که در هر دو عنصر خیر در قالب حصول بیماری به شتر تبدیل شده و این مسئله را صورت‌بندی می‌کند. هدف از نگارش این مقاله نشان دادن صیرویت خیر به‌سوی شتر با استفاده از بیماری به‌عنوان متغیری در طبیعت در هنر سینماست. در این پژوهش که بر اساس هدف کاربردی، از نظر روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، بر پایهٔ روش، کیفی و بر مبنای ماهیت توصیفی تحلیلی است، به این سوال پاسخ داده خواهد شد که چگونه طبیعت در قالب بیماری می‌تواند مسئلهٔ خیر را به شتر تبدیل کرده و عناصر بازنمایی آن در هنر سینما چیست؟ نتیجه اینکه در این تغییر عناصری که در قالب خیر، به فرهنگ تعبیر می‌شوند و عوامل نظم‌دهنده به جهان هستند، آرام‌آرام با مستولی شدن بیماری به‌مثابهٔ شتر، ساختارهای خود را از دست داده و به عاملی برای آشوب می‌گیرند و این آشوب به از میان رفتن انسان منجر می‌شود.

واژگان اصلی: شتر، خیر، بیماری به‌مثابهٔ طبیعت، کوبریک، هانکه، نشانه‌شناسی فرهنگی.

ماهیت شرّ در قرآن کریم بر اساس نظریهٔ نیاز بنیادین به ارزش‌مندی

محمدحسین شیخ شجاعی^۱

در نظریهٔ نیاز بنیادین به ارزش‌مندی، همهٔ نیازهای انسان به این نیاز یعنی ارزش‌مندی خویش منتهی می‌شود. اگر خیر و شرّ را چیزهایی بدانیم که بر اساس نوع پاسخ پدیده‌ها به نیازهای انسان هویت می‌گیرند، بر اساس نظریهٔ نیاز بنیادین به ارزش‌مندی، خیر و شرّ، چیزهایی دانسته می‌شوند که انسان در آن‌ها نیاز خویش را به ارزش‌مندی در می‌یابد یا نمی‌یابد. بنابراین انسان چیزی را شرّ می‌بیند که متضمن تحقیر او باشد. از سوی دیگر، تلقی تحقیر و ارزش‌مندی بر اساس نظام ارزش‌های انسان شکل می‌گیرد و این بر پایهٔ شناخت‌های انسان استوار است. بنابراین شناخت‌های ما تعیین می‌کنند که چه چیزی ارزش است و بر اساس آن، چه چیزی را شرّ یا خیر می‌دانیم. بلاها و مشکلات، یا داشته‌ها و موفقیته‌ها در نسبت با این نظام ارزش‌ها خیر یا شرّ جلوه می‌کنند. این یک موقعیت کاملاً ذهنی از خیر و شرّ می‌سازد که وضعیت عینیت برونی را تعیین می‌کند. اما در عینیت، تنها برخی چیزها واقعاً نیاز انسان را تأمین می‌کنند و انسان را به آرامش می‌رسانند. از اینجا خیر و شرّ یک پایهٔ عینی پیدا می‌کنند و بر چیزهایی اطلاق می‌شوند که واقعاً ارزش انسان را نزد خود او تأمین بکنند یا نکنند. شرّ واقعی چیزی است که ارزش انسان را پیش او از بین می‌برد حتی اگر به ظاهر چنین نباشد. اما این ارزش واقعی چیست؟ از اینجا به سراغ قرآن می‌رویم تا مسیر مطمئن برای تأمین ارزش‌مندی و از اینجا ماهیت واقعی شرّ را از دیدگاه قرآن بیابیم. هدف این پژوهش، ترسیم این چهارچوب و پاسخ به چیستی شرّ از دیدگاه قرآن کریم است. بر اساس دیدگاه قرآن، نیاز انسان به ارزش‌مندی که به او اطمینان پایدار می‌دهد، در ارتباط با خداوند تأمین می‌شود و نه در برتری‌ها و دارایی‌های مادی، پس شرّ چیزی خواهد بود که به این ارتباط خدشه وارد می‌کند. بررسی آیاتی که به شرّ اشاره دارند، نشان می‌دهد که این آیات با این صورتبندی مذکور از خیر و شرّ مطابقت دارند. این پژوهش از تحلیل فلسفی و تطبیق نتایج آن با آیات قرآن کریم بهره می‌برد.

واژگان اصلی: ماهیت شرّ، شرّ در قرآن، نیاز بنیادین به ارزش‌مندی.

پرسش از انسان و مسئله آگزیستانسیال شر

امیر صادقی^۱

از یک منظر مسئله شر را می‌توان از دو بعد نظری و آگزیستانسیال مورد بررسی قرار داد. درباره ابعاد نظری مسئله شر سخن بسیار گفته شده و دیدگاه‌های مختلف و متنوعی طرح شده است، اما سخن گفتن از بعد آگزیستانسیال مسئله شر بسیار دشوار است. تجربه مواجهه آگزیستانسیال با شر در برخی انسان‌ها تا انکار باورهای دینی و حتی ارزش فلسفی زندگی پیش می‌رود و بنیاد زندگی آن‌ها را دگرگون می‌کند. با این وجود پژوهش‌های زیادی در زبان فارسی که این موضوع را با مرکزیت «انسان» و نه شر در کانون توجه خود قرار داده باشند و در عین حال مسئله آگزیستانسیال شر را به‌عنوان دغدغه‌ای فلسفی مورد تحلیل قرار داده باشند، به‌راحتی قابل جست‌وجو نیست. بررسی چگونگی رویارویی انسان با مسئله شر به‌مثابه بخشی از تجربه زیسته انسان در جهان، پرسشی بنیادین در خود دارد: این نحوه مواجهه به‌لحاظ فلسفی چگونه بر روند شکل‌گیری جهان‌بینی و قضاوت‌های اساسی انسان و بالتبع بر دریافت انسان از خود در جهان تأثیر می‌گذارد؟ یا به عبارتی دیگر این رویارویی چگونه در جابجایی انسان از خود در جهان و به بیان دقیق‌تر در برقراری نسبت انسان با خود، خدا و جهان نقش‌آفرینی می‌کند؟ بدون تردید این دریافت در پیوند با نسبت وجودی انسان با جهان و خدا است و ارزش‌های اساسی او را سامان می‌دهد. بررسی فلسفی پاسخ به این پرسش و مواجهه آگزیستانسیال با شر موضوعی است که به غایت شایسته تحقیق برای پاسخ‌گویی به بخش بزرگی از ابهامات و پرسش‌های بشر امروزی است. در حالی که در اغلب پژوهش‌هایی که به این موضوع پرداخته‌اند بُعد متافیزیکی و حتی روان‌شناختی غالب است، در این جستار تلاش بر آن است تا نشان داده شود برای پاسخ به پرسش بالا از منظر آگزیستانسیالیستی لازم است که نخست به پرسش از انسان پرداخته شود و آنگاه ربط و نسبت انسان با آگاهی‌اش از رنج و درد و ترس و نهایتاً مرگ مورد پژوهش قرار گیرد. این پرسش و درهم‌تنیدگی آن با «انسان به‌مثابه در جهان بودن»، مسیر فلسفی‌ای است که می‌تواند راه دیگری را برای پرداختن به بُعد آگزیستانسیال مسئله شر هموار کند.

واژگان اصلی: مسئله شر، آگزیستانسیال، انسان، مرگ‌آگاهی، جهان..

^۱ استادیار گروه فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (amir.sadeqi@gmail.com)

آیا جهنم شرّ است؟ بررسی رویکرد ملاصدرا

یحیی صباغچی^۱

باور به عذاب اخروی و خصوصاً جاودانگی در عذاب، در نگاه برخی خداپاوران/منتقدان مسئله شرّ را مطرح می‌کند. صورت‌بندی مسئله شرّ در باور به جهنم بدین شکل - به‌طور خلاصه - قابل بیان است: (۱) خدا وجود دارد و ذاتاً قادر مطلق، عالم مطلق و خیرخواه مطلق است؛ (۲) برخی اشخاص مخلوق برای همیشه راهی جهنم می‌شوند، یعنی شرّ وجود دارد. اگر یک برقرار باشد، بدان معنا است که خدا می‌تواند مانع دو بشود. پس یک و دو مانع‌الجمع هستند. این صورت‌بندی دارای تعدادی پیش‌فرض است: از جمله فهم مفروضی درباره ماهیت جهنم، کارکرد جهنم، وضعیت انسان‌های جهنمی و نسبت خدا با جهنم. مطابق فهم مفروض از جهنم در این صورت‌بندی، «جهنم» از مصادیق شرّ است و خدا می‌تواند مانع آن شود و بنابراین اگر مانع آن شود، خیر از او سر زده است و اگر مانع آن نشود، مرتکب شرّ شده است. اما می‌توان پرسید که آیا به‌راستی جهنم، شرّ است و آیا مانع شدن از وقوع آن، خیر است و بالتّیجه، آیا میان باور به خدای قادر و عالم و خیر خواه مطلق و باور به جهنم، تعارض وجود دارد؟ در پاسخ به این سوالات، گریزی از فهم مجدد ماهیت جهنم نیست. این مقاله درصدد است بر اساس رویکرد صدرایی، ماهیت جهنم را بررسی کند تا معلوم شود که آیا جهنم، شری است که خدا باید مانع آن شود، یا خیر. در این مسیر، توصیف دقیق‌تری از وضعیت کسانی به‌دست خواهد آمد که وارد جهنم شده‌اند و در آن جاودان خواهند بود. در یک مرحله، صدرالمতّالّهین معتقد است که جهنم یک شرّ حقیقی نسبت به غایت آفرینش انسان است که عذاب آن، منبعث از یک عامل بیرونی نیست، بلکه تجسم اعمال اهل آن است. اما از سویی دیگر، و بر اساس کارکرد آن، جهنم برخاسته از رحمت الهی است. از منظر او کارکرد جهنم عبارت است از تسری رحمت بر کسانی که خودشان در زندگی دنیا نخواستند این رحمت را جلب کنند. بر این اساس، ماهیت جهنم شرّ نخواهد بود. در مرحله‌ای دیگر، او معتقد است که جهنم، امری عرضی و لازمه امری مطلوب بالذات، یعنی بهشت، است و در این نگاه کلان هم جهنم شرّ نیست.

واژگان اصلی: عدالت، شرّ، ملاصدرا، رحمت، عذاب، جهنم.

تبیین زیباشناسانه از مسئله شتر بر اساس مبنای هستی‌شناسی ابن‌سینا زهرا ضیایی^۱ و طاهره آل‌بویه^۲

ابن‌سینا بر اساس مبنای هستی‌شناسی خود تبیین عمیق و جامعی از زیبایی بیان کرده است. او در برخی از مهم‌ترین آثارش، تلاش نموده تا تصویر مشخصی را از زیبایی مطرح سازد. تفاسیری که او از زیبایی ارائه کرده است، اگرچه به صورت کلی ناظر به فلسفه زیباشناسی او دارد، اما با عطف توجه هر یک از تعاریف او از زیبایی، می‌توان به جزئیاتی دست یافت که نقش کلیدی و تأثیرگذاری در رویکرد به مسئله شتر دارند. از این رو، یکی از مسائل مهمی که او در ضمن پرداختن به مباحث زیباشناسی مطرح می‌کند موضوع شتر است. به‌رغم اینکه اکثر فلاسفه اسلامی نوعی رویکرد سلبی و منفی به مسئله شتر دارند، اما عبارات ابن‌سینا حاکی از ارتباطی محکمی میان زیباشناسی و مسئله شتر است؛ موضوعی که هم در پژوهش‌های زیباشناسانه در اندیشه ابن‌سینا و هم در مسئله شتر، مغفول واقع شده است. چنین به‌نظر می‌رسد که اگر مسئله شتر را در فرایند زیباشناسی ابن‌سینا قرار دهیم، زمینه تبیین و تفسیر جدیدی از مسئله شتر خواهیم داشت. بنابراین، هدف از تحقیق حاضر تبیین و تحلیل رابطه میان زیبایی و مسئله شتر است. یافته‌های این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته نشان می‌دهد که در نگرش ابن‌سینا، از آن‌جایی که جهان هستی محصول جمال مطلق است و از جمال مطلق تنها زیبایی پدیدار می‌شود، پس می‌توان نتیجه گرفت که اصولاً مسئله‌ای به نام شتر نیز وجود نخواهد داشت. ابن‌سینا افزون بر تأکید بر این موضوع، ارتباط میان خیر و زیبایی را نیز مورد توجه قرار داده است؛ به‌طوری که تا قرن‌ها بعد این موضوع مورد توجه اکثر فلاسفه اسلامی و پژوهش‌گران زیباشناس قرار گرفت.

واژگان اصلی: شتر، ابن‌سینا، هستی‌شناسی، زیباشناسی.

۱ دانشجوی دکتری کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی (رض)، جامعه المصطفی العالمیه
(1362114@gmail.com)

۲ استادیار گروه کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی (رض)، جامعه المصطفی العالمیه
(t.albouyeh@gmail.com)

پوچی عمیق زندگی ناشی از شر سیستماتیک به مثابه شری علیه خداناباوری؛ بررسی انتقادی دیدگاه یوجین ناگاساوا و تکمیل آن از منظر مسئله فلسفی معنای زندگی

مسعود طوسی سعیدی^۱

این مقاله در صدد نشان دادن پوچی عمیق^۲ ناشی از شک استعلایی در باب شر سیستماتیک^۳ در گیتی، مسئله شر را به چالشی علیه خداناباوری مبدل می‌سازد. برای این منظور، دیدگاه یوجین ناگاساوا که برای نخستین بار نشان داد مسئله شر می‌تواند چالشی علیه خداناباوری نیز محسوب شود بازخوانی انتقادی می‌شود. ناگاساوا مصداق شر سیستماتیک در گیتی را فرایند کور و خشن تکامل می‌داند که به مرگ و میر موجودات و گونه‌های زیستی می‌انجامد. او ضمن تقابل دادن این رنج سیستماتیک و قانونی در طبیعت با خوش‌بینی وجودی^۴ که هم‌زمان مورد قبول خداباوران و خداناباوران است، نشان می‌دهد که خداناباوری نسبت به خداناباوری، قدرت تبیینی بیشتری را برای جمع هم‌زمان تصویری تکاملی و تصویری خوش‌بینانه از گیتی داراست. من در این مقاله اولاً نشان می‌دهم برهان ناگاساوا یک نقض اساسی دارد: او مرگ را مؤلفه نهایی شر سیستماتیک و ناسازگار شدن آن با خوش‌بینی وجودی قلمداد می‌کند، اما توضیحی برای این مدعا ارائه نمی‌دهد و آن را واضح می‌داند. من نشان خواهم داد که مرگ آن دلالتی را که مطلوب ناگاساوا است ندارد و به این ترتیب، این حد وسط مهم برهان او مخدوش می‌شود. ثانیاً، و در ادامه همین رویکرد و ضمن ارجاع به مسئله معنای زندگی، توضیح می‌دهم که می‌توان با جایگزین کردن پوچی عمیق ناشی از شک استعلایی - آن‌چنان که توماس ناگل تحلیل می‌کند - درباره شر سیستماتیک به جای تأکید بر مرگ، برهان ناگاساوا را بازنویسی و تقویت کرد. در این راستا نشان می‌دهم که شک استعلایی درباره شر سیستماتیک، هم شکاکیتی معقول است و هم ما را دقیقاً در همان وضعیتی قرار می‌دهد که ناگل از آن تحت عنوان پوچی عمیق زندگی یاد می‌کند. این پوچی عمیق، شر دومی است که بر مبنای شر سیستماتیک پدید می‌آید و در نسبت با دو موضع خداناباوری و خداناباوری یک تفاوت مهم را نسبت به شک سیستماتیک باعث می‌شود. تفاوت مهم این است که توضیح آن نسبت به شر سیستماتیک، برای خداناباوری ساده‌تر و برای خداناباوری دشوارتر است. در پایان نتیجه‌گیری می‌شود تا زمانی که خوش‌بینی وجودی در ضمن شرور عالم معقول دانسته شود، خداناباوری بر خداناباوری ترجیح دارد. **واژگان اصلی:** شر سیستماتیک، پوچی عمیق، خداناباوری، خوش‌بینی وجودی.

^۱ استادیار پژوهشکده مطالعات بنیادین علم و فناوری، دانشگاه شهید بهشتی (m_tousi@sbu.ac.ir)

2 Deep Absurd

3 Systematic Evil

4 Existential Optimism

تأثیر شرّ بر باور دینی و پیامدهای معرفت‌شناختی آن

مهدی عباس‌زاده^۱ و زینب شکر^۲

برخی بر این باورند که ذهن انسان و عوامل ادراکی و معرفتی مرتبط به آن، یگانه عامل شناخت واقعیت و جهان خارج نبوده، بلکه افزون بر عوامل معرفتی، عوامل غیرمعرفتی (اعم از درونی/انفسی همچون احساسات، عواطف، ظرفیت‌های ژنتیکی و وراثتی، ظرفیت‌های جسمی و روانی، یا بیرونی/آفاقی همچون عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی، زیست‌محیطی و...) نیز به‌نحو مستقیم یا غیرمستقیم بر فرایند پیدایش و گسترش باورها و معرفت آدمی اثرگذارند؛ برخی زمینه‌سازی یا مُعدّ وصول بشر به معرفت بوده و برخی دیگر، مانع و حجاب کشف واقع امورند. در این میان، پدیدار شرّ - به‌سان مسئله‌ای همواره گشوده - از جمله عوامل غیرمعرفتی (درونی/بیرونی) مؤثر بر باور و معرفت دینی است. مسئله شرّ، اغلب مهم‌ترین مانع در مسیر باور افراد به مفاهیم و مقولات دینی بوده است که هم بر باور دینی پیشین^۳ تأثیرگذار است و هم بر باور دینی پسین^۴. باور دینی پیشین آن است که در مقام مفهوم شکل می‌گیرد و توجیه آن نیازی به تجربه ندارد، برخلاف باور دینی پسین. خیرخواهی و عدل الهی، هم به‌نحو پیشین قابل بررسی است و هم به‌نحو پسین. اما شرّ، با اینکه عمدتاً از طریق تجربه درک می‌شود، گذشته از باورهای دینی پسین، حتی باورهای دینی پیشین را نیز ممکن است به چالش بکشد. در واقع، باور به خدا، در مواجهه با مسئله شرّ، ممکن است سه وضعیت پیدا کند: (۱) وجود خدا یکسره انکار شود؛ (۲) وجود خدا تأیید ولی خیرخواهی و عدالت او انکار شود؛ و (۳) وجود خدا و خیرخواهی و عدالت او تأیید و به مسئله شرّ نیز پاسخ داده شود. بدین‌سان نحوه مواجهه افراد با مسئله شرّ می‌تواند منشأ پیدایش تنوع و تکثری از باورهای دینی و غیردینی باشد. گاه لزوم تحمل عقاید دینی مختلف و ضرورت زیست روادارانه، تکثرگرایی دینی را موجه جلوه داده است، اما روشن است که فقدان معیاری قطعی به‌منظور اعتبارسنجی باورهای دینی مختلف، به نسبی‌گرایی معرفتی - که دارای تناقضی ذاتی است - می‌انجامد.

واژگان اصلی: عوامل غیرمعرفتی، مسئله شرّ، باور دینی، تنوع دینی، تکثرگرایی دینی، نسبی‌گرایی معرفتی.

۱ دانشیار گروه معرفت‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (mahdia177@gmail.com)

۲ دانشجوی دکتری حکمت متعالیه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (zshokri724@gmail.com)

3 a priori

4 a posteriori

مغالطه در حکم شری اخلاقی

علی اکبر عبدالآبادی^۱

اگر «مغالطه» را به «خطا در مقام استدلال» و «شرّ اخلاقی» را به «وارد ساختن زیان غیر لازم به خود و/یا دیگری» تعبیر کنیم، می‌توان گفت که هنگامی که کسی در مقام استدلال خطا می‌کند یا به خطا دچار می‌شود، با وارد ساختن مدّعی کاذب و/یا دلیلی ضعیف به ذهن دیگری هم به خودش و هم به دیگری زیان غیر لازم وارد می‌سازد. آن زیان غیر لازم این است که شخص با مغالطه در مقام استدلال هم دیگری را از فهم حقیقتی و کسب معرفتی و هم خودش را از کشف/تقرّب به حقیقتی و کسب معرفتی محروم می‌سازد. حال، اگر فهم/کشف حقیقت و کسب معرفت را، از حیث اخلاقی، دارای «ارزش ذاتی» بدانیم، ضرورت پرهیز از مغالطه به‌عنوان شری اخلاقی دوچندان می‌شود، چرا که شخص با مغالطه در مقام استدلال، با ممانعت از رسیدن/نزدیک شدن به دو «مطلوب ذاتی» - یعنی، حقیقت و معرفت - هم به خودش و هم به دیگری زیان غیر لازم وارد می‌سازد و، از این طریق، خودش و دیگری را از تحصیل دو خیر/کمال اخلاقی محروم می‌سازد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که مغالطه در مقام استدلال، بی‌شک، متضمّن وارد ساختن زیان غیر لازم به خود و دیگری است و، از این حیث، بی‌شک، مصداق «شرّ اخلاقی» است. در این مقاله خواهیم کوشید تا با رویکردی تحلیلی نشان دهیم که با توجه به اینکه «منطق، در واقع، اخلاقی تفکر و استدلال است»، چگونه مغالطه که، بر حسب ظاهر، خطایی منطقی و معرفتی است، در واقع، نوعی شرّ اخلاقی است.

واژگان اصلی: مغالطه، شرّ اخلاقی، خود، دیگری، زیان غیر لازم، حقیقت، معرفت.

^۱ استادیار گروه حکمت و کلام، ادیان و عرفان، دانشگاه شهید بهشتی (a_abdolabadi@sbu.ac.ir)

شر؛ نظام‌واره‌های نخواستہ و فرآیندهای آشوبناک

احمد عبادی^۱، محمدمهدی عموسلطانی فروشانی^۲ و فائزه ناطق^۳

در نظام‌واره نخواستہ، رفتار و اجزای موجودات که به‌تنهایی شر نیستند به مرور زمان پیچیده‌تر شده؛ تا آنجا که چه‌بسا طی فرآیند سازگاری با شرایط درونی (از طریق برهم‌کنش‌های درون طبیعت) و بیرونی (ظرفیت محیط)، شرور نخواستہ تقلیل‌ناپذیری را به‌عنوان ویژگی نخواستہ از کل از خود بروز دهند. این واقعیت‌های تکامل‌یافته، اثری علی بر اجزای خود داشته که بر مبنای شرایط اولیه و ویژگی‌های سطح بنیادین، قابل پیش‌بینی نیستند. غیر از این شر طبیعی، می‌توان شرور اجتماعی را نیز بر اساس نظام‌های اجتماعی تبیین کرد. بر مبنای نخواستگی شرور اجتماعی، شر حاکم در یک جامعه ای‌بسا جنبه فردی نداشته باشد، بلکه یک ویژگی نخواستہ از کل نظام‌واره باشد به‌نحوی که کاملاً جنبه جمعی و ساختاری دارد. نخواستگی، کیفیت بنیادین دستگاه‌های خودسازمان‌دهنده است که شامل جنبه‌هایی از جمله نظام‌واره‌بودن، نخواستگی از پایین به بالا، علیت غیرخطی، سلسله‌مراتبی‌بودن، وحدت در عین کثرت و ... است. شر از منظر نخواستہ‌گرایی ویژگی قطعی و غیرخطی نظام‌واره‌ای است که نسبت به شرایط اولیه بسیار حساس می‌باشد، هرگونه تغییر در آن ممکن است موجب نخواستہ‌شدن فرآیند آشوب و شرور غیرقابل پیش‌بینی شود. مطالعه نظام‌واره‌های آشوبناک، شاخه‌ای از ریاضیات و دانشی میان‌رشته‌ای است و به پدیده‌هایی می‌پردازد که فرآیند شرور و بی‌نظمی‌شان ظاهراً تصادفی است، اما در واقع از قوانین و الگوهای حساس نسبت به تغییرات شرایط اولیه، پیروی می‌کنند. یکی از مباحث آن نظریه اثر پروانه‌ای در توضیح شر طبیعی می‌باشد. با توجه به انگاره فوق، شر طبیعی صادق دانسته می‌شود. چنانچه این سخنان بتواند ثابت کند شر بدون وجود اجزاء و افراد شرور در یک نظام‌واره نخواستہ شایع و منتشر می‌شود، با کمک این دانش چگونه می‌توانیم خود را سازماندهی کرده تا نخواستہ‌شدن شر را مدیریت و محدود کنیم؟ و چه کمکی به گشودن گره‌های معرفتی، فلسفی یا الهیاتی می‌کند؟ متافیزیکی نخواستہ‌گرا درحالی که به تکاملی بودن فرآیند آفرینش جهان معتقد است، شرور نخواستہ را صرفاً بخشی از روند تکامل ندانسته بلکه قائل است: مرتبه معینی از اراده آزاد موجودات آگاه، امکان شر را فراهم کرده است. واژگان اصلی: مسئله شر، نخواستہ‌گرایی، اراده آزاد، فرآیند آشوبناک، اثر پروانه‌ای.

۱ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه اصفهان (a.abadi@theo.ui.ac.ir)

۲ دکتری دین‌پژوهی، دانشگاه ادیان و مذاهب (mahdi.amosoltani@yahoo.com)

۳ دانشجوی کارشناسی ارشد منطق فهم دین، دانشگاه اصفهان (faezeh.nategh1379@gmail.com)

آیا با وجود شرور، خلق بهترین جهان ممکن توسط خداوند پایان یافته است؟

وحید عزیزی^۱

بر اساس استدلال‌های فلسفی الهیات طبیعی، وجود خدا امر یقینی است. از سویی شرور طبیعی و اخلاقی در جهان وجود عینی دارند و با وجود شرور، این جهان، بهترین جهان ممکن نیست. اما نمی‌توان این واقعیت را دلیل موجهی بر ناتوانی خداوند در خلق بهترین جهان ممکن، فقدان علم مطلق و خیرخواهی الهی دانست. بر این اساس، دیدگاه موجود مبنی بر اراده و فعل الهی در خلق نهایی بهترین جهان ممکن را می‌توان مورد پرسش و بازنگری جدی قرار داد. این که خداوند برای خلق جهانی متنوع و اداره آن از ساده‌ترین قوانین ممکن استفاده کرده است دلالت بر قدرت و علم الهی دارد. خداپاواران سنتی و نواندیش، دخالت علی و همکاری سببی الهی در خلق و حفظ هر آن چه اقتضای وجود دارد و فعالیت مستقیم الهی به‌عنوان علت هم‌زمان هر رخدادی حتی شرور را باور دارند. آیا پاسخی درخور برای تبریته خداوند در حدوث شر در جهان می‌توان ارائه کرد؟ در نحله فلسفه طبیعت‌گرا آن چه در چهارچوب نظریه تکامل نگنجد با عقل ناسازگار است. در یک نگرش فلسفی نوآورانه می‌توان این‌گونه فرض کرد که جهان ممکن بهتر در پیوستاری تحوُّلی و تکاملی به روش «صبرورت» در حال تشکیل است. انتهای زمانی آن را نمی‌دانیم اما در این میان، برخوردها، ایجاد فرصت‌ها و فراز و فرودهایی - که شاید حدوث شرور برای شکل‌گیری آن‌ها ضروری باشند - در حال انجام است. محدودیت عقل و دانش انسان باعث ناتوانی او در دانستن این که چگونه برخی رویدادها در جهان بر رویدادهای دیگر تأثیر می‌گذارند شده است. این مهم که میزان تأم ناراحتی‌هایی که شرور، موجد آن‌ها هستند در قیاس با کلان حیات رو به تکامل موجودات ذی‌شعور جزئی است، نباید از نظر دور بماند. بحث شر فقط مختص گونه انسان هوشمند که یکی از میلیون‌ها گونه موجود در زمین است نیست. الهی‌دانان پویشی همچون وایتهد، هارتس‌هورن و جان بی. کاب خصوصیت ذاتی خداوند را تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از فرایندهای زمانی دانسته‌اند. پیروان مکتب فلسفی شیکاگو با تبیین متفاوتی از توصیف‌های سنتی درون‌دینی و مردود دانستن علم و قدرت مطلق الهی و نیز تفکیک شرّ ظاهری از شرّ واقعی، خدا را از دخالت در حدوث شرور عالم میرا دانسته‌اند. اگر در اطراف این فکر نوآورانه که خلق «جهان ممکن بهتر» توسط خداوند هنوز پایان نیافته است و برای تحقق چنین جهانی، پویشی مستمر در حال انجام است و شرور نیز جزئی از این اداره خلاقانه الهی است پژوهش شود طرحی نو در انداخته می‌شود و مسیر فلسفی جدیدی فراروی فیلسوفان گشوده خواهد شد.

واژگان اصلی: شرّ، الهیات پویشی، نظریه تکامل، صبرورت.

شرّ گزاف آری یا نه؛ تحلیلی عقلی بر اساس آموزه‌های اسلامی

عالمه علامی^۱ و سیده منا موسوی^۲

یکی از تأثیرگذارترین استدلال‌های قرینه‌ای شرّ در زمان معاصر، استدلال بر مبنای شرّ گزاف است. شرّ گزاف آن است که عقل آدمی از ارائه هرگونه تبیینی در چرایی وقوع آن از سوی موجودی قادر، عالم و خیر محض ناتوان است. در این تقریر که توسط ویلیام رو ارائه شده است، فراوانی شرور و نیز برخی مصادیق خاص آن معقولیت خداناباوری را تا آنجا افزایش می‌دهد که باور به وجود خدای ادیان نامعقول می‌نماید. هدف پژوهش حاضر آن است که به روش توصیفی-تحلیلی دفاعیه‌ای عقلانی مبتنی بر آموزه‌های الهی در قرآن و سخن پیشوایان معصوم در برابر این استدلال سامان دهد. این دفاعیه با اتخاذ برخی مبانی دینی نظیر وجود خداوند، حیات پس از مرگ، محدودیت دانش بشری، محدودیت عالم طبیعت و آزادی اراده انسان به عنوان اصول موضوعه، در چند مرحله و صرفاً بر اساس پاسخ‌گویی به مسئله شرّ گزاف به‌طور خاص، بر اساس یک مقدمه و سه گام شکل می‌گیرد. در مقدمه، تمایز نهادن میان رنج و شرّ این نتیجه را به‌دست می‌دهد که هرآنچه به ظاهر از سوی انسان شرّ می‌نماید، لزوماً شرّ نیست تا شاهدی علیه وجود خداوند تلقی گردد. در گام نخست با تحلیل پرسش خداناباوران در باب چرایی وقوع رنج در عالم به دو پرسش جزئی‌تر، به حکمت‌ها و مصالحی نظیر مقدمه‌بودن رنج برای دستیابی به خیر، جنبه آزمایشی بودن و نیز نقش معرفتی رنج اشاره می‌شود. این گام ما را در فهم این مطلب یاری می‌رساند که اگرچه نفس وجود رنج در عالم ماده ناگزیر است، اما اهداف پیش گفته، می‌تواند خداوند را در رواداشتن آن موجه سازد. در گام دوم، به تبیین خداناباوری شکاکانه بر اساس سنت مأثور می‌پردازیم. براین اساس محدودیت‌های دانشی و توانشی انسان مانع از فهم او از تمام جوانب رنج و مقاصد خداوند در رواداشتن آن است. سومین و آخرین گام، بر اساس باور به زندگی پس از مرگ و حیات جاویدان سامان می‌یابد. به‌نظر می‌رسد این پاسخ در کنار دیگر گام‌های مطرح شده، به حل نهایی مسئله شرّ گزاف می‌انجامد؛ خصوصاً آن‌که گستره آن علاوه بر رنج انسانی، شامل رنج حیوانات نیز می‌گردد.

واژگان اصلی: شرّ گزاف، رنج، ویلیام رو، خداناباوری شکاکانه، معرفت‌بخشی رنج.

۱ دکتری کلام، دانشگاه قم (alemeallami@gmail.com)

۲ استادیار کلام دانشگاه قم (mon_2004_m@yahoo.com)

تبیین گابریل مارسل از مسئله شر: از راز تا مسئله؛ از بودن تا داشتن سید محمد کاظم علوی^۱

گابریل مارسل (۱۸۸۹-۱۹۷۳م) در کتاب بودن و داشتن آنچه را که فیلسوفان «مسئله شر» می‌نامند، تنزل از «راز» به «مسئله» می‌داند. شرّ در نگاه مسئله محور، که مارسل آن را تفکر و اندیشه اولیه می‌نامد و آن را غالب در علوم می‌داند، یک موضوع تفکری است، که ذهن آن را به مثابه امری بیرونی^۲ قلمداد می‌کند و سعی در حل آن دارد. ذهن وقتی با آن مواجه می‌شود، با حل مسئله، در جهت از میان برداشتن آن گام برمی‌دارد. اما آیا راز را می‌توان از میان برداشت و با خیال حل آن، از آن آسوده گشت؟ راز، موضوع تفکر نیست که مقابل من باشد و به‌مثابه یک امر، سعی محققانه‌ای در پیدا کردن راه حل برای آن داشته باشم؛ بلکه در درون من است و با آن زندگی می‌کنم و مواجهه من با آن، مواجهه یک فاعل شناسا^۳ با امر مورد شناخت^۴ نیست، بلکه هر دو طرف آن فاعل شناسا است و نمی‌توان این دوگانگی را صادق دانست. شرّ حادثه‌ای نیست که در عالم واقع بدون حضور من رخ داده باشد، بلکه در همان عالمی واقع شده است که من در آن واقع شده‌ام و با آن زندگی می‌کنم. مارسل، شرّ را در کنار عشق و مرگ قرار داده و بیان می‌کند که فلسفه سنتی، در مواجهه با این واقعیت‌ها، تصور بازی‌گونه از آن‌ها داشته و با تردستی فکری مبادرت به حل آن‌ها می‌نماید. این یک نگاه داشتن و تملک است، که یک امر وجودی را به یک مسئله تنزل می‌دهد. شرّ یک امر وجودی و اگرستانسیالیستی است که با مشارکت، حضور و تفکری درونی گشوده می‌شود و ما را با محدودیت‌های خود روبه‌رو می‌کند. محدودیت‌هایی که جز با ایمان، تعالی نمی‌یابد. با نگاه به درون، رضایتی حاصل می‌شود که به تعالی می‌رسد و این رضایت با لذتی که در بیرون از من است متمایز می‌گردد.

واژگان اصلی: مسئله شرّ، گابریل مارسل، تمایز راز و مسئله، تمایز بودن و داشتن.

^۱ دانشیار فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری (smk.alavi@hsu.ac.ir)

2 object

3 subject

4 object

نقدهای جان ککس به سه تفسیر اصلی از شر اخلاقی

هدایت علوی تبار^۱

جان ککس، فیلسوف معاصر آمریکایی، از موضع غیردینی به موضوع «شر» می‌پردازد. او سه تفسیر اصلی را از شر اخلاقی برمی‌شمارد و آن‌ها را نقد می‌کند: (۱) شر انحراف از خیر است و هیچ انسانی آگاهانه شر را انجام نمی‌دهد. مبنای این تفسیر این فرض مابعدالطبیعی است که در پس ظاهر جهان، واقعیتی فراحسی وجود دارد که در آن نظامی اخلاقی حاکم است. این تفسیر درست نیست: اول، قرینه‌ای برای وجود این واقعیت فراحسی وجود ندارد. دوم، به‌جای اینکه شر را انحراف از خیر بدانیم می‌توانیم خیر را انحراف از شر بدانیم. (۲) شر موهوم است و واقعیت ندارد. علت اینکه انسان‌ها دچار توهم شر می‌شوند این است که امیال منحرف‌شده آنان با نظام اخلاقی مغایر است و به همین دلیل نمی‌توانند ارضاء شوند و ما ناکامی این امیال را شر می‌پنداریم. این تفسیر درست نیست: اول، امیالی وجود دارند که منحرف نشده‌اند اما ارضاء نمی‌شوند و ناکامی آن‌ها شر واقعی است. دوم، باورهای اخلاقی و زندگی متمدنانه اقتضا می‌کنند که دست‌کم برخی از شرور واقعی باشند. (۳) شر برای وجود یا درک خیر ضروری است، زیرا خیر فقط در تقابل با شر می‌تواند وجود داشته باشد یا درک شود. این تفسیر درست نیست: اول، خیر بدون شر می‌تواند وجود داشته باشد. دوم، برای درک خیر نیازی به وجود شر نیست، زیرا تجسم‌های خیالی شر و همچنین امر خنثی یا بی‌طرف کفایت می‌کنند. ککس نتیجه می‌گیرد که هر سه تفسیر با این فرض شروع می‌شوند که خیر اصل است و سپس بیهوده تلاش می‌کنند تا فراگیری شر را توضیح دهند. از نظر او ما باید واقعیت و فراگیری شر را بپذیریم و به جای ارائه تبیین مابعدالطبیعی بکوشیم تا با بهبود وضعیت زندگی انسان‌ها و اصلاح شخصیت آنان، از مقدار شر بکاهیم.

واژگان اصلی: جان ککس، شر اخلاقی، واقعیت فراحسی، تبیین مابعدالطبیعی.

از رنج تا گنج (رنج معنابخش از دیدگاه مولانا جلال‌الدین)

امیرعباس علی‌زمانی^۱

همان‌گونه که برخی از متفکران معاصر مانند جان هیک گفته‌اند، رنج به‌مثابه نقطه مرکزی «مسئله شر» است. چه‌بسا بتوانیم بگوییم که بزرگ‌ترین چالش پیش‌روی انسان در این جهان وجود رنج، کثرت و فراوانی و تنوع عظیم رنج‌ها، و از دو مهم‌تر، تجربه رنج‌هایی است که انسان احساس می‌کند در پیش و پشت آن‌ها هیچ معنایی وجود ندارد. به گفته دکتر فرانکل آنچه آدمی را از پای درمی‌آورد، «وجود رنج یا شدت رنج نیست، بلکه فقدا معناست.» رابطه بین رنج و معنا رابطه پیچیده‌ای است؛ چه‌بسا بتوانیم از یک نوع رابطه دیالکتیکی بین این دو سخن بگوییم. در اندیشه مولانا جلال‌الدین ما با یک سه‌ضلعی مواجه هستیم: رنج، عشق و معنای زندگی. به تعبیری می‌توان گفت که رنج همراه با عشق (سننر رنج عاشقانه) ما را به معنای می‌رساند. در این مختصر، فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که رنج اگر به گنج منتهی نشود؛ رنج پوچ و غیرقابل تحمل و بی‌معناست. حال باید پرسید آن گنج چیست؟ و چه نوع رنجی به گنج منتهی می‌شود. در این مقاله، ما سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که رنج منتهی به گنج رنج عاشقانه است و آن گنج خود برتر و معشوق برتر است. به گفته مولانا: «رنج گنج آمد که رحمت‌ها دروست / مغز تازه شود چو بخراشید پوست.»

واژگان اصلی: رنج، عشق، معنای زندگی، مولانا جلال‌الدین.

نقدی بر وجودی بودن شرور و راه‌حل‌های آن در متکلمان اولیه امامیه مأخوذ از آموزه‌های

دینی

حسین عمادزاده^۱

رویکرد متکلمان اولیه امامیه، مأخوذ از آموزه‌های دینی به مسئله شرّ، تفاوت جدّی‌ای با فیلسوفان مسلمان دارد. متکلمان قبل از خواجه که کلام به معنی اخص، فلسفی نشده بود راه‌حل مسئله شرّ را از آیات و روایات اهل بیت (علیهم السلام) به‌دست آورده‌اند. به همین دلیل راه‌حل‌های آنان با نظریات فلسفی در باب شرور متفاوت است. بسیاری از فلاسفه، شرور را عدمی دانسته‌اند و اصلی‌ترین راه‌حل آن‌ها در مسئله شرّ، این بوده که شرور، عدمی‌اند و مخلوق خداوند نیستند. متکلمین امامیه شرّ را صادر از خدا می‌دانند و آن را متضاد با صفت خیرخواهی مطلق خداوند - مأخوذ از الهیات مسیحیت - نمی‌دانستند. در کلام امامیه خداوند حکیم است و وجود شرور به‌دلیل حکمت الهی است و گزاف و بیهوده نیست، و لذا شرور و بلایای عالم مادی حسن و نیکو هستند؛ چون خداوند شرّ را با دو اصل «انتصاف» و «عوض» جبران می‌نماید. آیاتی از قرآن که اشاره به خلقت موت، ظلمت و ... دارد و همچنین آنچه مأخوذ از روایات است دال بر وجودی بودن شرور است؛ و از آنجا که خداوند حکیم علی‌الاطلاق است و هرگز کار بیهوده و گزافی را مرتکب نمی‌شود، شرور عالم، غرض و هدفی دارند. علاوه بر مصلحت و غرض الهی در جعل شرور - چه شرّ انسانی و چه شرور طبیعی - اگر کسی از شرّ انسانی ضرر ببیند بر خداوند لازم و واجب است که داد او را از ظالم بگیرد (انتصاف)؛ یا در این دنیا و یا در آخرت با برداشتن و یا کاستن حسنات و سیئاتش. اما چنانچه شرّ عاملی طبیعی داشته باشد و انسان هیچ مداخلیتی در آن نداشته باشد، خداوند علاوه بر غرض و هدفی که از آن دارد، آن شرّ را با عوضی که به انسان می‌دهد، جبران می‌کند، به‌صورتی که اگر انسان را مختار بگذارند بین انتخاب آن عوض و یا شرّ، شرّ را انتخاب می‌کند.

واژگان اصلی: آموزه‌های دینی، متکلمان اولیه امامیه، شرور، عدمی، انتصاف، عوض.

۱ دکتری معارف اسلامی، دانشگاه صنعتی خاتم الانبیاء بهبهان (hemadzadeh26@gmail.com)

مسئله شَرّ در نسبت با خواتش الهیات فمینیستی از صفات الهی

شبنم فرجی^۱

در الهیات سنتی خداوند با صفاتی مانند «عالم مطلق»، «قادر مطلق»، «خیرخواه محض»، «تغییرناپذیری» و... توصیف می‌شود. خدایی که چنین صفاتی داشته باشد، نمی‌تواند منشأ شرور باشد. بنابراین فیلسوفان دین به انحاء گوناگون مانند عدمی دانستن شرور، اراده آزاد و... درصدد حل مسئله شَرّ برآمده‌اند. اما در الهیات‌های فمینیستی، برای حل مسئله شَرّ بر عدم اطلاق صفات الهی تمرکز می‌شود. به باور فمینیست‌ها، تصور خدای تغییرناپذیر و مطلق، «چهره‌ای مردانه» از خدا ترسیم می‌کند که بر اساس ایده‌آل‌ها و روایت‌های مردانه شکل گرفته است؛ درحالی‌که با این انگاره‌ها نمی‌توان مسئله شَرّ را حل کرد. آنچه برای فمینیست‌ها اهمیت دارد، «رنج» است؛ لذا تصویر خدا را به گونه‌ای بازسازی می‌کنند که نسبت به رنج انسانی پاسخگو و التیام‌بخش باشد. اما در الهیات مردانه‌نگر بحث «رنج» چندان مطرح نیست، بلکه مسئله شَرّ یک معمای نظری متفاوتی است که باید حل شود، ولو اینکه حل آن کمکی به التیام رنج بشر نکند. در دیدگاه مردانه‌نگر «زن» با مؤلفه‌هایی مانند «جسمانیت»، «احساس» و... و «مرد» با مؤلفه‌هایی مانند «ذهنیت»، «تفکر انتزاعی و عقلی» و... معرفی می‌شود و گویی «زن» از نظر هستی‌شناسی یکی از مصادیق شَرّ در چارچوب الهیات مردانه‌نگر است. پس فمینیست‌ها درصددند شَرّ را در چارچوب دیگری صورت‌بندی کنند که دست‌کم «زن» مصداق شَرّ نباشد و در افراطی‌ترین حالت «مرد» را و در حالت متعادل‌تر «مردسالاری» را مصداق شَرّ بدانند. برای وصول به این هدف باید تصویری نو از خدا بر ساخت کنند؛ زیرا خدای الهیات سنتی مجموعه‌ای از صفات مردانه، یعنی همان صفاتی است که منجر به مردسالاری و شَرّ در خواتش فمینیستی می‌شود. پس فمینیست‌ها با نقد انگاره‌های مردانه، خدا را به عنوان موجودی در ارتباط فعال با جهان در نظر می‌گیرند که کمال او نه در اطلاق صفات، بلکه در مهربانی، پرورش مخلوقات، دسترس‌پذیری و... است. لذا اساساً مسئله شَرّ به‌نحو دیگری مطرح می‌شود. آنان به‌جای سخن گفتن از «شَرّ» و مباحث نظری، انتزاعی و متفاوتی، از «رنج» و مباحث عینی و عملی سخن می‌گویند. در نتیجه، مسئله شَرّ، به شَرّ اخلاقی و رنج انسانی تقلیل می‌یابد و محور بحث از «خدا» به «انسان» تغییر می‌کند. ناعدالتی جنسیتی ناشی از مردسالاری به مثابه شَرّ تلقی می‌شود و اصلاح روابط انسانی و شیوه‌های زندگی برای کاهش رنج انسان و دستیابی به جهان بهتر مورد توجه قرار می‌گیرد. این دیدگاه با وجود تلاش برای بهبود روابط انسانی، با نقدهایی مواجه است؛ البته به دلیل تنوع خواتش‌های فمینیستی، نمی‌توان نقد واحدی نسبت به همه آن‌ها داشت. در این مقاله، دیدگاه الهیات فمینیستی در باب صفات خداوند و نسبت آن با مسئله شَرّ، پس از تبیین، بررسی و نقد می‌شود. این دیدگاه کمال و تعالی خداوند را خدشه‌دار می‌کند و با نزدیک شدن به الهیات پوششی شکلی از پانتئیسم را توسعه می‌دهد که در آن، امر الهی نه جدا از جهان، بلکه درون آن نهفته است. همچنین جامع‌نگری لازم را ندارد و پرداختن به ابعاد مختلف مسئله شَرّ را بی‌فایده می‌انگارد و شَرّ اخلاقی را نیز در بی‌عدالتی منحصر می‌کند.

واژگان اصلی: مسئله شَرّ، شَرّ اخلاقی، رنج، الهیات فمینیستی، صفات الهی.

چالش‌های راه‌حل ارسطویی مسئله شر

محمدکاظم فرقانی^۱

راه‌حل مشهور به راه‌حل ارسطویی برای مسئله شر بر تقسیم پنج‌گانه فرضی موجودات مبتنی است: خیر محض، خیر کثیر، خیر و شر مساوی، شر کثیر و شر محض. در این راه‌حل تحقق دو قسم نخست مجاز و تحقق سه قسم اخیر غیرمجاز معرفی و تمام شرور جهان بر اساس تحقق قسم دوم یعنی خیر کثیر توجیه می‌شود. با این استدلال که این شرور لازمه چنین موجوداتی است و اگر این موجودات آفریده نشوند، خیر کثیر آن‌ها هم تحقق نمی‌یابد که خود مستلزم قسم چهارم یعنی شر کثیر است. این راه‌حل، برخلاف راه‌حل مشهور به راه‌حل افلاطونی که شرور را عدمی می‌داند، شرور را موجود اما گریزناپذیر معرفی می‌کند. نخستین چالش این راه‌حل همین است که از مبنای خود یعنی موجودیت شرور منصرف شده است؛ چرا که عدم تحقق خیر کثیر را شر کثیر دانسته است. دومین چالش این راه‌حل، مشخص نبودن مبنای آن در تعیین خیر یا شر بودن آثار یک موجود است با این توضیح که خیر بودن می‌تواند به معنای نفع رساندن باشد و می‌تواند به معنای ضرر نرساندن باشد؛ چنان که شر بودن می‌تواند به معنای ضرر رساندن باشد و می‌تواند به معنای نفع نرساندن باشد. سومین چالش آن ناتوانی آدمیان از احصای موارد نافع یا ضار بودن یک موجود است. چهارمین چالش آن اشتباه آدمیان در تشخیص مصادیق نفع و ضرر و در نتیجه اشتباه ایشان در حکم به کثیر یا قلیل بودن خیریت یا شریعت یک موجود است. پنجمین چالش این راه‌حل، کمیت محور بودن آن و ششمین چالش آن تفکیک منافع یک موجود از مضار آن است و حال آن که در بسیاری از موارد نفع و ضرر یک موجود نسبت به موجود دیگر، درهم آمیخته است.

واژگان اصلی: مسئله شر، راه‌حل ارسطویی، راه‌حل افلاطونی، شر کثیر، خیر کثیر.

کاربست الگوی استنتاج از راه بهترین تبیین در داوری میان دو نظریه «انتصاف و عوض» و

«نسبی و عدمی بودن شر»

محمدحسن فیروزیه^۱

در سنت فکری جهان اسلام پیرامون شرور عالم مباحث مختلفی شکل گرفته است. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به دو سنت مهم کلام اسلامی و سنت فلسفی در جهان اسلام اشاره کرد. در این مقاله، به سنت کلامی متقدم توجه شده است، زیرا برخلاف کلام متأخر، بیش‌ترین چالش و تفاوت را با سنت فلسفی داشته است. متکلمان نخستین بر خلاف اکثر فلاسفه مسلمان قائل به وجودی بودن شرور در عالم بوده و برای توجیه سازگاری وجود آن‌ها با بعضی از صفات خداوند نظیر عدالت و حکمت قائل به نظریه «انتصاف» و «عوض» شده‌اند. در مقابل، فلاسفه مسلمان برای پرهیز از ثویت و انتساب شرور به خداوند و سازگاری شرور با صفت وحدانیت خداوند قائل به نظریه «عدمی بودن شرور» و «نسبیت شرور» شده‌اند. در فلسفه معاصر تحلیلی، یکی از گونه‌های رایج استنتاج، استنتاج از راه بهترین تبیین^۲ است که از گونه‌های استنتاجات احتمالاتی و غیرقیاسی به حساب می‌آید. در استنتاج از راه بهترین تبیین، با بهره‌گیری از ملاک‌هایی همچون سادگی، انسجام، وحدت‌بخشی، عمق و سازگاری با معارف پیشین نظریه‌ای که بهترین تبیین را از یک مسئله ارائه نماید به‌عنوان نظریه ارجح و نزدیک‌تر به صدق انتخاب می‌شود. در این مقاله دو نظریه «انتصاف و عوض» و «عدمی و نسبی بودن شرور» با این روش مقایسه شده و اثبات خواهد شد که نظریه متکلمان متقدم تبیین بهتری برای وجود شرور در عالم است. به‌عنوان مثال با توجه به ملاک سادگی می‌توان نشان داد که نظریه «انتصاف و عوض» از پیش‌فرض‌های متافیزیکی-الهیاتی کم‌تری به نسبت نظریه «عدمی و نسبی بودن شر» برخوردار بوده و تبیین بهتری از شرور ارائه می‌دهد. همچنین نشان داده خواهد شد فهم وجودی از شرور، که مطابق با نظریه «انتصاف و عوض» است، با معارف پیشین متعارف انسان‌ها سازگاری بیشتری دارد.

واژگان اصلی: شرور، کلام اسلامی، فلسفه اسلامی، استنتاج از راه بهترین تبیین.

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) (hasan.f1378@gmail.com)

2 Inference to the Best Explanation

تفاوت مواجهات اسلامی و مسیحی با پدیدهٔ شر با تکیه به دو آموزهٔ تجسد و آگاپه

حامد قدیری^۱

یکی از دلایل جدی نفی وجود خدا تمسک به وجود شر در عالم است؛ به گونه‌ای که طبق یکی از بیان‌ها، عدم‌مداخلهٔ خدا در لحظهٔ بروز شر منطقاً مستلزم نفی وجود خدا یا دست‌کم قربنه‌ای بر آن تلقی می‌شود. در این مقاله استدلال خواهیم کرد که توجه به تفاوت مواجهات پدیدارشناختی مسیحی و اسلامی در باب نحوهٔ ارتباط ساحت الهی و ساحت بشری نشان می‌دهد که تعارض وجود شر با وجود خدا در مسیحیت پررنگ‌تر از اسلام است؛ و برای نشان‌دادن این تفاوت بر دو آموزهٔ تجسد و آگاپه در اندیشهٔ مسیحی متمرکز خواهیم بود. در اندیشهٔ مسیحی آموزهٔ تجسد مستلزم آن است که اولاً حضور مادی امر مقدس و الهی در عالم ممکنات منافاتی با تعالی و تقدس آن نداشته باشد؛ ثانیاً این حضور و حلول دست‌کم یک‌بار به صورت تاریخی رخ داده است و می‌توان توقع چنین حضور و حلولی را داشت. هم‌چنین دیدگاه آگاپه‌محور، بنیان رابطهٔ میان خدا و انسان (و تبع آن، میان انسان‌ها با یک‌دیگر) را «حُب» می‌داند و این رابطه را با استعارهٔ «محب و محبوب» توضیح می‌دهد. بدین ترتیب، به هنگام بروز شر، مواجههٔ پدیدارشناختی مسیحی اولاً از آن حیث که حلول مادی خدا را منافی تعالی خدا نمی‌داند و تحقق تاریخی آن را پذیرفته و ثانیاً از آن حیث که عدم‌مداخلهٔ الهی را معارض با حب‌ورزی خدا می‌داند، توقع و انتظار بیش‌تری برای حضور و مداخلهٔ مستقیم خدا در عالم دارند. اما مواجههٔ پدیدارشناختی اسلامی از این دو حیث با مواجههٔ پدیدارشناختی مسیحی متفاوت است. اولاً در الاهیات اسلامی، اطلاق و تعالی الهی به گونه‌ای در نظر گرفته می‌شود که امکان حلول در امر مادی را ندارد و آنچه از ساحت الهی به ساحت بشری منتقل می‌شود، نه حضور مادی («تجسد/به‌جسددرآمد»)² بل حضور مجرد زبانی («وحي/به‌زبان‌درآمد»)³ خواهد بود. ثانیاً در بدنهٔ اصلی الاهیات اسلامی، به تبع ادبیات برآمده از فقه، رابطهٔ خدا و انسان نه با استعارهٔ «محب و محبوب» بل با استعارهٔ «عبد و مولا» توضیح داده می‌شود. بدین ترتیب، در لحظهٔ بروز شر، مواجههٔ پدیدارشناختی اسلامی حتی اگر قائل به ربوبیت محض الهی باشد، باز هم توقع و انتظار کم‌تری برای حضور و مداخلهٔ مستقیم خدا در عالم دارد.

واژگان اصلی: مسئلهٔ شر، تجسد، آگاپه، وحي.

۱. استادیار فلسفه دین، دانشگاه ادیان و مذاهب (hamed0ghadiri@gmail.com)

2 in-carn-ation

3 in-liter-ation

تبیین هستی‌شناختی شرور با توسل به مفهوم نسبیت الهی اکبر قربانی^۱

فهم درست نسبت خدا با جهان، در تبیین آنچه شر نامیده می‌شود، راهگشا و کارساز است. نوشتار پیش‌رو، به شیوه توصیفی-تحلیلی، کوشیده است با توجه به آموزه مراتب واقعیت و با توسل به مفهوم نسبیت الهی، تبیینی هستی‌شناختی از شرور ارائه کند. باید دانست که خدا یا واقعیت‌اعلی دارای دو وجه تعالی و تدانی یا تزیه و تشبیه است. تعالی الهی، به مطلق بودن خدا اشاره دارد و تدانی الهی، بیانگر حضور خدا در همه مراتب تجلی و ظهور است. اگر بپذیریم که خدا مطلق و نامتناهی است، آفرینش جهان که به معنای فاصله گرفتن از وجه متعالی خداوند است، مستلزم نوعی محدودیت و نسبیت است. در واقع آفرینش به معنای تجلی مطلق و نامتناهی در صورت‌های مقید و متناهی است. این محدودیت و نسبیت نوعی نقص وجودی است و همین نقص وجودی است که شر نامیده می‌شود. اگر خدا در وجه مطلق و متعالی خود باقی بماند و هیچ تجلی نسبی و متدانی نداشته باشد، اصلاً آفرینش جهان و انسان میسر نخواهد شد. درست است که بنا بر آموزه‌های دینی خدا عالم مطلق و قادر مطلق و خیر محض است، اما با توجه به اصل تعالی و تدانی الهی و مفهوم نسبیت الهی - که شواهدی هم در آموزه‌های دینی دارند - می‌توان دریافت که تصور جهان بدون شر، تصور امری متناقض‌نما است. جهان ممکنات با نقص و شر آمیخته است و این شرور که ناشی از وجه متدانی خدا و نسبیت الهی است، منافاتی با وجه متعالی و مطلق الهی ندارد و خدشه‌ای بر خیر‌اعلای وجود مطلق وارد نمی‌کند. کسی که طالب جهان بدون شر است، باید به‌طور کلی از آفرینش صرف‌نظر کند که خودش شر بزرگ‌تری به شمار می‌آید.

واژگان اصلی: مراتب واقعیت، تعالی و تدانی، نسبیت الهی، شرور.

۱ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان، واحد اردستان (qorbani61@gmail.com)

مسئله شَرّ و محدودیت‌های بشری ما

قدرت‌الله قربانی^۱

مسئله شَرّ دارای دو جنبه بشری و الهی است. به دلیل جنبه بشری آن، انسان‌ها در بررسی مسئله شَرّ با مشکل محدودیت معرفت بشری مواجه هستند. دلیل این امر، جنبه مقابل مسئله شَرّ، یعنی نقش خدا در آن است که انسان در شناخت هدف و نحوه دخالت الهی و نتیجه حاصل از آن، توان معرفتی نامتناهی و یقینی مطلق ندارد، در حالی که خداوند قادر و عالم مطلق است. پس محدودیت بشری ما مانع از شناخت دقیق همه ابعاد شُروری است که در زندگی خود با آن مواجه هستیم که برخی متفکران از این ویژگی، با عنوان رویکرد شکاکانه به مسئله شَرّ تعبیر کرده‌اند. این مسئله در سنت خداباوری، به خداباوری شکاکانه معروف است و مدعی است که انسان‌ها به دلیل محدودیت‌های بشری و نیز پیچیدگی مسئله شَرّ، قادر به شناخت همه ابعاد آن و قضاوت کامل و دقیق درباره آن‌ها نیستند. برخی با تمسک به این رویکرد، تلاش دارند دلیل خدا‌ناباوران را در رد وجود خدا به دلیل نیافتن توجیهات منطقی برای شرور جهان، به‌ویژه شرور گزاف، مورد تردید جدی قرار دهند؛ با این استدلال که محدودیت معرفتی ما در نیافتن دلایل خدا در ایجاد برخی شرور، دلیل بر وجود نداشتن چنین دلایل موجهی برای خدا نیست. در این تحقیق، نشان داده می‌شود که اگرچه رویکرد خداباوری شکاکانه تا حدودی در نقض دلایل خدا‌ناباوری در مسئله شَرّ موفق است، اما تأکید بیش از حد بر شکاکیت معرفتی درباره خدا، موجب شکاکیت معرفتی عام می‌گردد. راه‌کار پیشنهادی، توجه به قابلیت‌های معرفتی انسان از انواع مختلف، توجه به اهمیت خدای دارای صفات مطلق و استفاده از آن‌ها برای پاسخ‌گویی به مسئله شَرّ است. همچنین توجه به اهمیت زیست خدا‌باورانه در بستر زمان است که می‌تواند بسیاری از موارد جهل ما را نسبت به ابعاد پیچیده شرور جهان رازگشایی نماید.

واژگان اصلی: مسئله شَرّ، محدودیت بشری، خدا‌باوری شکاکانه، شرور گزاف، زیست خدا‌باورانه.

انسان عاری از ابتلا به شرور: تحلیل و ارزیابی نگره «معافین» در روایات امامیه

احمد کریمی^۱

پرسش از امکان آفرینش جهان یا انسانی عاری از شرور، در میان ملحدان و متدینان پاسخ‌های متفاوتی داشته است. بنا به برخی روایات امامیه، «ضائین»، گروهی از انسان‌ها هستند که از همه انواع بلاها و رنج‌هایی که آدمیان را تهدید می‌کنند در امان هستند، به این معنا که خداوند، در ابتلایشان به شرور و بلاها، بخل و دریغ ورزیده و زندگی دنیوی، رزق، و حتی مرگ و بعث و سکن‌گزینی در جنت الهی با عافیت دارند و نزد پاره‌ای محدثان به «معافین» نام گرفته‌اند. یافته‌های این پژوهش که با روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته نشان داد، بنا بر روایات کم‌شمار اما معتبر این باب، عافیت در این گروه، که از زمره مؤمنان به خداوندند، شامل همه ساحات مادی و معنوی و دینی است و در نتیجه، خلق انسان‌هایی عاری از ابتلا به شرور، امکان وقوعی دارد. این نگره، با آموزه کلامی فضل الهی سازوار است اما به هر روی، در تعارض با آیاتی است که بر عمومیت رنج انسانی دلالت دارد و نیز موهم نوعی استثناگذاری و جبر در خصوص وضعیت معافین است. همچنین این نگره در تعارض با دیدگاه سنتی است که با تأکید بر بی‌ارزشی وجه صرفاً مادی دنیا، برخی از انواع بلا را از نعمت‌های الهی و برای مؤمنان می‌داند و در نتیجه، معافیت از بلا را شرّ حقیقی تلقی می‌کند. در صورت عبور این نگره از نقایض معرفتی پیش‌گفته، دیدگاه کسانی که معتقدند لازمه اختیار انسان، و نیز قوانین طبیعت، وجود بلاهاست نقض می‌شود؛ زیرا نگره تلازم میان رنج با علل و عوامل طبیعی و اختیار را نفی می‌کند.

واژگان اصلی: مسئله شرّ در امامیه، معافین دنیا، عافیت دنیوی، اختیار و شرّ اخلاقی، جبر طبیعی.

تحلیل و تطبیق مسئله خیر و شرّ در حکمت ایرانی و اشراقی

سمیه کریمی^۱ و جعفر شانظری^۲

شناخت دقیق و تحلیل صحیح افکار و آرای حکمای اسلامی چون شیخ اشراق، وابسته به شناسایی و زمینه‌ها و عوامل پیدایش اندیشه‌ها و اثرپذیری آن‌ها از خردورزی پیشینیان است. انسان‌شناسی یکی از موارث حکمی ایران باستان است که بن‌مایه‌های آن در آرای حکیمان مسلمان و فلسفه آنان (فلسفه مشاء و فلسفه اشراق)، مشاهده می‌شود. از این رو تحلیل فلسفی خیر و شرّ در حوزه انسان‌شناسی، ناظر به معنای خیر و شرّ در حکمت ایران باستان است که از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. بر همین اساس این نوشتار به جهت تأیید و صدق این مسئله به بررسی تحلیلی-تطبیقی مبانی فلسفی برگرفته از خیر و شرّ در حکمت ایرانی با حکمت اشراقی پرداخته است؛ روی‌آوردی که نتیجه آن، گواه از وجود نقاط مشترک فلسفی در تطبیق تاریخی مبانی حکمی ایرانی و اشراقی دارد. اشتراکاتی چون: اشتراک مفهوم خیر و شرّ (نور و ظلمت)، وجود اختیار و مختار بودن انسان در پیدایش خیر و شرّ و فرشتگان مصادیق خیر و شیاطین مصادیق شرّ، که همگی حکایت بر سیر تاریخی اندیشه خیر و شرّ به‌لحاظ وجودشناسی و معرفت‌شناسی از حکمت ایرانی تا اشراقی دارد. چرا که برخی از پژوهش‌گران این وراثت فلسفی را برگرفته از حکمت یونانی دانستند نه حکمت ایرانی و دلیل خود را به شک، شبهه و اختلاف نظر در نبود قدمت سندی حکمت ایرانی برگرفته از آئین زرتشت دانستند.

واژگان کلیدی: خیر، شرّ، حکمت ایرانی، حکمت اشراقی.

۱ طلبه سطح ۳ حوزه عالی مجتهد امین و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان
(karimi.so.1387@gmail.com)

۲ دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان (jshanzari@yahoo.com)

رنج وجودی در آثار سینمایی اینگمار برگمان

عارفه گودرزوند^۱

از میان فیلم‌سازان دنیا شاید کسی به اندازه اینگمار برگمان با بیانی اندیش‌گون و فلسفی به مسئله رنج وجودی انسان نپرداخته است. اینگمار برگمان (۱۹۱۸-۲۰۰۷) کارگردان سوئدی، نه تنها به‌عنوان کارگردانی عالی و منحصر به فرد، بلکه به‌عنوان فلسفی‌ترین کارگردان، جایگاه خود را در کانون سینما تثبیت کرده است. تمام مجموعه آثار او، به‌طور صریح یا ضمنی، به پرسش‌هایی درباره آزادی انسان، سکوت و غیبت خدا، رنج، شر، معنای زندگی و مسئله ایمان می‌پردازد. موضوع اصلی برگمان در فیلم‌هایش تمامی مفاهیمی هستند که انسان‌ها با خود در زیست‌جهان‌شان به‌صورت عمومی و مشترک تجربه می‌کنند. رنج و شر شاید پیچیده‌ترین و اساسی‌ترین مفاهیم در نزد برگمان هستند که محور و دغدغه اصلی آثارش محسوب می‌شوند. هدف اولیه اینگمار برگمان از ساخت فیلم‌ها، خلق کاوشی قابل تأمل و عمیقاً فلسفی در تجربه انسان در مواجهه با بحران‌های وجودی خویش است. برگمان با استفاده بسیار از کلوزآپ صورت، به تصویر کشیدن صورت‌های سرد و بی‌روح، لانگ‌شات‌های کسل‌کننده، ریتم‌های کند و تکرار مکرر صحنه‌ها، تصویرهایی به رنگ خاکستری، زمین پوشیده از برف، رنج وجودی انسان را به زیبایی به تصویر می‌کشد. برگمان علاقه‌مند است که مخاطبش را در یک چالش عمیق فلسفی و دینی گرفتار سازد. از طریق شخصیت‌ها و روایت‌ها با طرح پرسش‌های عمیق فلسفی، مخاطب را به رویارویی با باورداشت‌های دینی و تردید در آن‌ها سوق می‌دهد. فیلم‌ها اغلب ابهامات زیادی را با پایان‌های باز و پرسش‌های حل‌ناشده‌ای بر جای می‌گذارند و بیننده را برمی‌انگیزاند تا با مفاهیم در سطح عمیق‌تری درگیر شود. برگمان وجود برهنه انسان را با همه اضطراب‌های وجودی‌اش به تصویر می‌کشد و او را با خویشستن حقیقی‌اش مواجه می‌سازد. او همواره در فیلم‌هایش به غیبت و سکوت خداوند در برابر رنج‌های انسان اعتراض داشته است. نگارنده بر آن است تا با بررسی سه‌گانه سکوت (نور زمستانی، آینه‌های شکسته و مهر هفتم) و نیز فیلم‌های سکوت، توت‌فرنگی‌های وحشی و سونات پاییزی، به بررسی و تحلیل رنج وجودی انسان از دیدگاه اینگمار برگمان بپردازد.

واژگان اصلی: رنج وجودی، شر، معنای زندگی، سکوت خدا، سینما، اینگمار برگمان.

مسئله شرّ در اندیشه متأخر ویتگنشتاین

مهدی محسنی^۱

آیا می‌توان با تکیه بر مفهوم نحوه‌های معیشت و تمایز میان نحوه‌های معیشت دینی و فلسفی در فلسفه متأخر ویتگنشتاین، به او نسبت داد که پروای این را نداشت که مؤمنان با وجود تناقضی منطقی باوری دینی را بپذیرند؟ مسئله شرّ، ادعای نوعی تناقض ضمنی میان باور به وجود خدا و وجود شرور است. برای کشف تناقضی ضمنی در باورهای مؤمنان، فیلسوف ملحد باید ابزارهای منطقی را به کار گیرد تا نشان دهد تناقضی در پس باور به وجود خدا پنهان است. از سوی دیگر همواره آدم‌هایی به دنبال طرح پاسخی به مسئله شرّ خواهند بود و تلاش خواهند کرد تا نشان دهند خداوند برای تجویز شرور عالم دلایلی داشته است. این‌که مسئله شرّ نهایتاً در طرح دعاوی خود موفق خواهد بود یا آن‌که ناکام خواهند ماند، مستلزم ورود به یک بحث فلسفی پیرامنه و استفاده وسیع از ابزارهای منطق است. زبانی که به مسئله شرّ می‌پردازد، کاربرد دینی از زبان به شمار نمی‌رود، بلکه کاربرد فلسفی از زبان است. زبان دین، کارکردی منحصر به خودش دارد و نباید مدعیات آن را مشمول آن نوع از تحقیقات و داوری‌هایی قرار دهیم که در حوزه منطق و فلسفه به کار می‌روند. دین ملتزم و تابع قوانین منطق نیست و به عنوان نوعی بازی زبانی با تأمل آغاز نمی‌شود. البته ویتگنشتاین نمی‌گفت فیلسوف نمی‌تواند باوری دینی را خرافه یا تناقض‌آمیز بداند. در روش فلسفی ویتگنشتاین تحلیل دستور زبان، آشفتگی‌ها را نظم می‌دهد و ما را از سردرگمی‌هایی می‌بخشد و فیلسوف می‌تواند این آشفتگی‌ها را برملا کند و برای نظم‌بخشیدن به آن تلاش کند. اهتمام ویتگنشتاین بر ربط وثیق میان معنا و کاربرد و توجه به کثرت کاربردهای زبان به پژوهش فلسفی کمک شایانی کرده است. اما این ادعا که تنها تعلق خاطر فیلسوف، یافتن منطق زبان واژه‌ها است و فیلسوف هیچ فعالیت متافیزیکی‌ای ندارد، ادعایی بیش از اندازه قوی است. مسائل فلسفه دین چیزی بیش از مشکلات زبانی‌اند و با دقت‌های دستور زبانی و وسواس در کاربرد واژه‌ها و استعمال درست جملات فیصله نخواهند یافت.

واژگان اصلی: ویتگنشتاین، زبان دین، مسئله شرّ.

مسئله شرّ و اختفای الهی

فاطمه محمد

«مسئله شرّ» و «اختفاء الهی»، از گسترده‌ترین دلایل مورد بحث در فلسفه کنونی دین علیه خداباوری است که هر دو را می‌توان در صورت‌بندی‌های «منطقی» و «شهودی» ارائه نمود و در پی پاسخ‌گویی به آن‌ها برآمد. اگر هر یک از این صورت‌بندی‌های مسئله شرّ تا حد زیادی نیرومند باشد، می‌تواند توانایی خداوند برای آشکارسازی وجود خود را به روشی عقلانی مسدود کند، که به نوبه خود مشکل شهودی اختفای الهی را تضعیف خواهد کرد. معمولاً هم خدااناباوران و هم خداباوران این امر را بدیهی می‌دانند که خداوند در هر موقعیتی می‌تواند وجود خود را به شیوه‌ای غیرقابل تردید عقلانی برای هر کسی که قادر و مایل باشد آشکار کند و این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان او را در خودداری از انجام این کار میرا دانست یا خیر؟ و چگونه؟ خداانابوران استدلال می‌کنند که توجیحات کافی در دسترس است، در حالی که ملحدان استدلال می‌کنند چنین نیست. تعداد کمی همچون کینگ، راهبرد جایگزین برای استدلال آوردن را به کار گرفته‌اند که شاید حتی خداوند نیز قادر به آشکار کردن وجود خود برای همه افراد غیرمقاوم به شیوه‌ای بی‌شک منطقی نیست. شلنبرگ نیز با بیان صورت‌بندی منطقی و به دنبال آن صورت‌بندی شهودی در خصوص مسئله اختفای الهی، به این مسئله به‌عنوان مسئله‌ای مجزا و مؤثر در خدااناباوری می‌پردازد. از آنجایی که در سال‌های اخیر، مسئله شرّ و نیز مسئله اختفای الهی مورد اقبال مؤلفین و مترجمین قرار گرفته، اما نوشته‌های نسبتاً کمی درباره ارتباط بین این دو به رشته تحریر درآمده است، نوشتار حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی به بیان صورت‌بندی‌های عقلانی و شهودی هر یک و ارتباط آن‌ها با یکدیگر و تبیین و تحلیل آرای اندیشمندان صاحب‌نظر از جمله شلنبرگ، کینگ و هیک در این زمینه خواهد پرداخت و در پی این است که نشان دهد برخلاف دیدگاه آنان، با تکیه بر دو مسئله «شرّ سیستماتیک» و «خوش‌بینی وجودی»، پنهان بودن خداوند قرینه‌ای برای کذب خداباوری نیست و وجود شرّ در عالم در نهایت به احتجاج یا عدم حضور علت عالم منتهی نمی‌گردد.

واژگان اصلی: شرّ، اختفاء الهی، الحاد، خداباوری، خدااناباوری، شرّ سیستماتیک، خوش‌بینی وجودی.

بررسی و نقد راه حل الهیات گشوده در حل مسئله شر

عیسی محمدی‌نیا^۱

الهیات گشوده به‌عنوان یکی از جدیدترین رویکردهای خداباوری، براساس مبانی الهیاتی خود سعی در حل مسائل مطرح در عرصه فلسفه دین داشته است. مسائلی مانند چگونگی علم پیشین خداوند، اختیار انسان، رابطه خداوند با جهان و همچنین مسئله شرور از جمله مسائلی‌اند که الهی‌دانان گشوده تلاش کردند تا با مبانی فکری خود آن‌ها را حل نمایند. قائلین به این تفکر در اعتراض به تأثیر فلسفه یونانی بر الهیات مسیحی و با شعار بازگشت به آموزه‌های کتاب مقدس، تغییراتی بنیادین در صفات خداوند ایجاد کردند و در جهت حفظ اختیار و افزایش آزادی انسان، حاکمیت خداوند بر مخلوقات را عام شمرده و قید پویایی را به علم مطلق خداوند اضافه نمودند. آن‌ها همچنین محدودیت خودخواسته در قدرت را به خداوند نسبت داده و رابطه‌مندی و عشق را نیز در میان صفات خداوند بسیار مهم برشمردند؛ به طوری که بر اثر این نگاه، خداوند دارای اثرپذیری از مخلوقات خود است. یکی دیگر از مسائل بسیار مهمی که خداباوران گشوده، از جمله کلارک پیناک و جان ساندرز، مطرح نموده و مبادرت به پاسخ آن ورزیدند، مسئله شرور در جهان است. به زعم آن‌ها، شرور اخلاقی ناشی از سوءاستفاده انسان‌ها از آزادی و اختیارشان است، همچنان که شرور طبیعی را لازمه خلق موجودات دارای آزادی و اختیار در این جهان دانسته‌اند. اما این رهیافت در حل مسئله پر از چالش شرّ موفق نبوده است. چرا که می‌توان براساس آموزه گشودگی، مسئولیت شرور اخلاقی را، هرچند به‌نحو غیرمستقیم، متوجه خداوند دانست. به‌نظر می‌رسد برخی مبانی فکری و فلسفی آن‌ها همچون حاکمیت عام خداوند و رابطه‌مندی او در رسیدن به این پاسخ از سوی آن‌ها مؤثر بوده است. از آنجایی که پژوهش دیگری، مسئله شرور را از نگاه خداباوری گشوده و به‌طور خاص پیناک و ساندرز مورد بررسی قرار نداده است، در این نوشتار تلاش می‌گردد تا مبانی و روش این دو در حل مسئله شرّ مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

واژگان اصلی: خداباوری گشوده، شرّ اخلاقی، شرّ طبیعی، علم مطلق پویا، حاکمیت عام.

بررسی دو تفسیر (عدمی و وجودی) دربارهٔ شرّ

اردشیر محمودی^۱

درباره شرّ دو تفسیر عدمی و وجودی شایع است، پرسش اصلی آن است که کدامیک از این دو توجیه مسئلهٔ شرّ را دارد؟ (۱) تفسیر وحدت‌انگار: این نگاه بر دو قسم است؛ (الف) وحدت‌انگاری وجودی: در این نگاه، وجود با «وحدت و خیر» مساوقت دارد، به دلیل اصالت وجود و حاکمیت واحد آن بر همهٔ مخلوقات، و به تبع وجود و وحدت، خیر نیز در همه‌جا اصالت و حاکمیت دارد. از آنجا که شرور مخالف خیرند و چون خیر با وجود مساوقت دارد، پس شرّ با وجود مخالف است و با مفهوم مقابل آن یعنی عدم مساوقت دارد. پس شرور اموری عدمی بوده و ساختهٔ حدود محدود ذهن ما هستند و در واقعیت مابازایی ندارند؛ (ب) وحدت‌انگاری مادی: در این تفسیر، همه‌چیز مادی و از آثار ماده است، مادهٔ اول، آخر، ظاهر و باطن جهان است و از این جهت شأنی مانند خدای ادیان در نگاه وحدت وجودی دارد. در نگاه وحدت‌انگاری مادی هر آنچه که مطلوب (خیر) و نامطلوب (شر) ماست، همه از انفعالات و تغییرات ماده بوده و جعل اصطلاحاتی مانند خیر و شرّ و ارزش‌گذاری ما بر این فعل و انفعالات امری خارج از ذات و قوانین ماده بود و اموری صرفاً ذهنی است و با واقعیت ماده نسبتی حقیقی ندارند، فلذا نمی‌توان برای شرّ و یا خیر توجیه عقلانی یافت. (۲) تفسیر کثرت‌انگار: در این نگاه، کثرات و ماهیات، موجوداتی معین و مشخص بود و محدودیت و نقص نیز جزئی از ویژگی‌های آن‌هاست و با همین محدودیت و نقص تشخیص یافته‌اند. به همین دلیل خداوند در کتب مقدس از انسان خواسته تا از شرّ آن‌ها به او پناه ببرند (مثلاً در سورهٔ فلق). در این آیات «شرّ» به همهٔ مخلوقات اعم از انسان و غیرانسان منتسب شده، و به‌غیر از خداوند که مطلقاً خیر است، بقیهٔ موجودات دارای جوهری از شرند که خداوند خواسته تا از شرّ آن‌ها به او پناه ببریم. بنابراین شرور جزء انتولوژی عالم بوده فلذا اموری عدمی نیستند، بلکه دارای نحوه‌ای از وجود و بخشی از وجود موجوداتند. زیرا اگر شرّ را امری عدمی بدانیم، دستور خداوند مبنی بر فرار از امور عدمی، گزاره‌ای غیر معقول است. در پارادایم مدرن بشر به‌واسطه آگاهی به بُعد تجربی عالم، تلاش‌های «علمی» زیادی برای دوری از شرّ و نزدیک شدن به خیر انجام داده، فلذا راه کاهش و گذار از شرور در همهٔ پارادایم‌ها، «علم و آگاهی» است. با پیشرفت علوم پزشکی، معماری، کشاورزی و حقوق و ... انسان توانسته از میزان شرور کاسته و تا حدودی از آن‌ها فرار نماید. به همین ترتیب نیز با علوم دینی و آگاهی‌های فلسفی-عرفانی، می‌توان به خداوند به‌عنوان خیر مطلق نزدیک و از نقایص و شرور عالم کثرت دوری جسته یا از میزان آن‌ها کاست.

واژگان اصلی: خیر، شرّ، تفسیر کثرت‌انگار، تفسیر وحدت‌انگار.

واکاوی مسئله شَرّ از چشم‌انداز معنای زندگی

عاطفه مروی^۱

مسئله شَرّ از دیرباز مهم‌ترین چالش پیش‌روی خداباوری بوده است. وجود شَرّ در دو ساختار («مسئله منطقی شَر») و («مسئله قرینه‌ای شَر») طرح گردیده و متناظر با آن پاسخ‌هایی در همین دو قالب ارائه شده است. در این نوشتار برآنیم در ساختاری دیگر و با رهیافتی وجودی‌نگر به مسئله شَرّ بپردازیم، چرا که بخش عمده‌ای از مسئله شَرّ ناظر به ماهیت ذهنی شَرّ یا رنج است. در نگرش اگزیستانسی، رنج‌ها بر ساخته طرز تلقی ما از واقعیت‌های زندگی هستند. کی‌یرکگور، فیلسوف نامدار اگزیستانس، رنج را لازمه وجود انسانی و وجه‌گیریناپذیر زندگی او می‌شمرد. وی به رغم تفکر رایج فلسفی نه تنها رنج را عامل بازدارنده و آزاردهنده انسان محسوب نمی‌کند، بلکه آن را عاملی مؤثر در جهت تعالی و ترقی فرد انسانی می‌داند. کی‌یرکگور منشأ اصلی پیدایش رنج را عدم سنخیت و تجانس بین وجود انسان و دنیا می‌داند و بنابراین به‌جای موجه‌سازی شرور بر اساس علل طبیعی و عوامل ناشناخته متافیزیکی، بر کارکرد فوق‌العاده رنج در تعلیم‌دهی و تعالی‌بخشی انسان تأکید می‌کند. پژوهش حاضر نیز با ابتنا بر ماهیت ذهنی و انفسی رنج، در صدد است به پشتوانه معنای زندگی و ظرفیت‌های وجودی انسان، از رنج معنادار سخن گوید، که بر اساس آن مسئله شَرّ قابل تبیین و توجیه است. ادعای نویسنده این است: آنچه رنج را نامطلوب و به شَرّ مبدل می‌سازد («بی‌معنایی رنج») است. ولی در تفسیری از معنای زندگی که جهان‌کنونی تنها نشئه کوچکی از سیر ابدی آدمی و مقدمه‌ای برای حیات اصیل جاودانه او انگاشته می‌شود، مؤلفه رنج در آن معنادار خواهد بود و هر امر معنادار و ضروری دیگر شَرّ تلقی نمی‌شود.

واژگان اصلی: مسئله شَرّ، معنای زندگی، رنج.

رنج، روایت و معنا

سیدامیررضا مزاری^۱

چگونگی روایت یک رخدادی که برای افرادی رنج‌آور بوده ممکن است با نوع روایتی که ارائه می‌شود از دست برود. ماهیت حقیقی رخداد، یعنی فعل غیراخلاقی، در گرو روایتی است که از آن ارائه می‌شود. این چگونگی را می‌توان به این مسئله تحویل داد که واقعیت تاریخی را چگونه باید درک کرد؟ به عبارت دیگر آیا واقعیت یک رخدادی که موجب رنج برای فرد یا جامعه‌ای شده است را می‌توان مطلق فرض کرد (یعنی واقع‌گرایی خام داشت) یا گونه‌ای نسبی‌گرایی ناباورانه را بپذیریم؟ بنابراین فهم گذشته تاریخی یک رخداد معماگونه می‌شود، زیرا رخدادی که واقعیتی داشته اما اکنون واقعیت آن ناپدید شده است. در فهم ماهیت تاریخی دو نگاه وجود دارد: (۱) از یک سو افرادی همچون هایدن وایت بر این باورند که روایت‌های تاریخی ضرورتاً کارکردهای زبانی هستند و هیچ ارجاعی بیرون از روایت وجود ندارد. روایت تاریخی زمانی برای وایت صادق است که مؤثر و کارآمد باشد؛ (۲) در مقابل افرادی چون ریکور بر این باورند که روایت می‌تواند به نجات تاریخ رنج کمک کند. مبنای این ادعای ریکور تمایز بین روایت داستانی و روایت تاریخی است. او فلسفه اخلاقش را متکی بر روایت می‌کند. فهم زندگی به‌مثابه روایت جان‌مایه حرف ریکور است. از منظر او دستیابی به حقیقت تاریخی به‌واسطه درهم‌تیدگی تاریخ و داستان ممکن است. این ایده در واقع در نزد ریکور منجر به این امر می‌شود که درهم‌تیدگی روایت‌هایی که شخص از خود دارد با روایت‌های دیگران نسبتی اخلاقی پیدا می‌کند. به عبارتی روایت شکلی از فهم حقیقت تاریخی را ارائه می‌کند، که نه مطلق است و نه نسبی. این امر در واقع همان فرونسیس ارسطویی است، به عبارتی همسو با هایدن وایت منکر نقش داستان‌گویی در تاریخ نیستیم، بلکه همراه با ریکور کارکرد روایت تاریخی را با روایت داستانی متفاوت می‌دانیم. فهمی ریکور از روایت در واقع امکانی را برای ما فراهم می‌کند که رخداد تاریخی را به‌مثابه زندگی‌های واقعی دیگران فهم کنیم. همان‌طور که زندگی واقعی خودمان را دیگران در قالب روایت می‌فهمند.

واژگان اصلی: تاریخ رنج، روایت تاریخی، روایت داستانی.

«تئودیسۀ عوض» و چالش فلسفی-الهیاتی «اشترای رضایت»

محمدرضا معینی

عموم الهی‌دانان و فیلسوفان دین معترف‌اند که تئودیسۀ‌های پیشنهادی در پاسخ به مسئلهٔ قرینه‌ای شرّ، در نهایت مستلزم باور به شکلی از حیات پس از مرگ است. با این وجود تئودیسۀ‌های ناظر به حیات پس از مرگ و جبران آلام در آن نشسته، در ادبیات فیلسوفان دین مسیحی چندان پرطرفدار نیست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین راه‌حل متکلمان متقدم مسلمان برای پاسخ به مسئلهٔ آلام و شرور دنیوی، اثبات «ضرورت عوض بر خدا» به ویژه در نشئهٔ آخرت است. در سال‌های اخیر برخی از فیلسوفان مسلمان بر پایهٔ این ایدهٔ کلامی یک تئودیسۀ اسلامی ارائه کرده و آن را «تئودیسۀ عوض» نامیده‌اند. پژوهش حاضر، به بررسی یکی از چالش‌های فلسفی-الهیاتی این تئودیسۀ اسلامی، یعنی چالش «اشترای رضایت در قبول عوض»، می‌پردازد. این چالش در برخی از آثار کلامی متقدم ذکر شده، اما پاسخ‌های ارائه‌شده برای آن محل تردید و نیازمند بازنگری است. به نظر می‌رسد که شهود اخلاقی عمومی این است که در صورت عدم رضایتِ شخصِ رنج‌دیده به دریافت عوض به‌طور عام یا دریافت یک عوضِ خاص، رنج واقع‌شده غیرموجه و قبیح خواهد بود و فاعل مستقیم یا غیر مستقیم (یا مجوّز) شرّ تنها در فرضی مذموم نیست که رضایت شخص رنج‌دیده را جلب یا احراز نماید. بر اساس این شهود اخلاقی و برای موجه ساختن آلام و شرور طبیعی و اخلاقی واقع در این جهان، مدافعان «تئودیسۀ عوض» باید تبیینی از این ارائه دهند که خداوند چگونه رضایتِ شخصِ رنج‌دیده را احراز می‌کند. پژوهش حاضر، پنج تبیین برای این چالش پیشنهاد کرده و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد: (۱) «اکثار در عوض»؛ (۲) «رضایت مفروض»؛ (۳) «رضایت سابق»؛ (۴) «حاکمیت مطلق الهی»؛ و (۵) «مالکیت مطلق الهی». پذیرش هر یک از این تبیین‌ها، مستلزم قبول هزینه‌های جدید الهیاتی یا پاسخ به چالش‌هایی فلسفی-الهیاتی جدیدی است که در نه سنت کلام اسلامی و نه در «تئودیسۀ عوض» به تفصیل بدان پرداخته نشده است. مقاله حاضر، با بازخوانی نظریهٔ «ضرورت عوض بر خدا» و لوازم کلامی آن در میراث متکلمان مسلمان تلاش می‌کند قوت نظری «تئودیسۀ عوض» را در ارائهٔ پاسخی قابل قبول به چالش «اشترای رضایت در قبول عوض» بسنجد و از این مسیر، ارزیابی دقیق‌تری از اعتبار و صحت این تئودیسۀ اسلامی به دست دهد.

واژگان اصلی: مسئلهٔ قرینه‌ای شرّ، تئودیسۀ عوض، اشترای رضایت.

بررسی مسئله شرور با تأکید بر صفات مستأثره خداوند

سید محمد حسین موسوی پور^۱

پس از اثبات وجود خداوند، صفات الهی و فهم درست معانی آن، نقش فزاینده‌ای در فهم برخی از شبهات الهیاتی دارد. از جمله مسائل بسیار مهم در اندیشه‌های الهیاتی، مسئله شرور است. در رویکرد کلامی، مسئله شرور بیش‌تر بر تلقی و برداشت ما از بعضی صفات مانند عدالت، رحمت و علم الهی استوار است. اشکال چنین برداشتی، مبتنی بر تقسیم رایج صفات الهی به صفات متجلیه و مستأثره است که صفات متجلیه صرفاً در ظرف دنیوی قابل تحقق است. در حالی که صفات مستأثره چنین تحقق‌ی نداشته و اختصاص به حق تعالی دارد. در این طرز تلقی، اشکال مسئله شرور این است که با صفات سه‌گانه مذکور در تعارض است که باید تعارض میان شرور با صفات مذکور را حل کرد. اما اگر طبق نظر عرفا، کُنه همه صفات الهی را مستأثره بدانیم. یعنی، اینکه حقیقت هیچ یک از صفات الهی در مرتبه زندگی دنیوی تجلی نکرده است، بلکه تجلی کُنه صفات، به ساحت‌های دیگر هستی برمی‌گردد، دیگر تعارضی میان مسئله شرور و صفات مذکور نخواهد بود. با توجه به رویکردهای مذکور، در برداشت رایج از صفات، باید بپذیریم که ما فهم دقیقی از عدالت، رحمت و علم الهی نداریم. و بر این اساس تیزی مسئله شرور که مبتنی و مفروض بر فهم صفات الهی است، کُند خواهد شد. نگارنده در این مقاله تلاش می‌کند که به روشی تطبیقی و کتابخانه‌ای، در دو محور، تلقی رایج از شرور و توضیح صفات مستأثره را مورد بحث قرار دهد.

واژگان اصلی: مسئله شرور، صفات مستأثره، صفات متجلیه، عرفان اسلامی.

۱ استادیار گروه معارف اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی تهران (musavipur@khu.ac.ir)

ضرورت تدوین نظامی فلسفی برای هوش مصنوعی با محوریت مسئله شر

محمد مهدی مؤمن دوست^۱ و غلامحسین خدری^۲

هوش مصنوعی در تلاش است تا مانند یک ایرانیان فکر کند و سخن بگوید. لیکن جهت پاسخ‌گویی به سؤالات بنیادین، نیازمند نظام فلسفی یکپارچه‌ای است که از دو منظر بتواند به دقت تحلیل انجام دهد: (۱) اول با پرسش و پاسخ‌های دقیق، نظام فکری و مبانی معرفت‌شناسانه مخاطب را تشخیص دهد؛ (۲) دوم با توجه به منطق و مسلمات مخاطب، همانند یک حکیم به او پاسخ دهد. سؤال و هدف اصلی در این مقال، تبیین اهمیت نظام فلسفی برای هوش مصنوعی و نشان دادن تبعات منفی عدم انجام این امر مهم است. مسئله شر به‌عنوان یکی از مهم‌ترین، عمومی‌ترین و گسترده‌ترین موضوعات فلسفی، انتخاب درستی برای شروع ساختارمندی و افزایش غنای هوش مصنوعی است. جنبه نوآوری این جستار، بررسی آسیب‌شناسانه منطقی-فلسفی موضوع بحث است. در این تحقیق به روش کیفی توصیفی براساس منابع کتابخانه‌ای، نکات ذیل تبیین می‌شود: (۱) ارائه توده‌ای لغات و پرگویی فعلی هوش مصنوعی با نطق دقیق فلسفی تفات دارد؛ (۲) تکنولوژی فقط تکنولوژی نیست، بلکه با خود مبانی معرفت‌شناسانه مبدأ را نیز ترویج می‌کند؛ (۳) معنا مخلوق است یا مکشوف؟ پاسخ آن هر چه باشد هوش مصنوعی، معنا و روش منطقی خاص خود را در موضوعات مختلف منتشر می‌کند؛ (۴) هوش مصنوعی در صورت عدم بهره‌مندی از نظام منطقی متقن و استوار، منجر به گسترش آسیب‌هایی خواهد شد که اصلاح آنها در آینده کاری سخت و شاید ناممکن است. واژگان اصلی: نظام فلسفی، هوش مصنوعی، آسیب‌شناسی منطقی، ایرانیان.

۱ کارشناس فلسفه و کلام اسلامی، نویسنده مستقل (info@momendoost.ir)

۲ دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی تهران جنوب (gh.khedri@pnu.ac.ir)

فمینیسم و مسئله شر: واکاوی سطوح مختلف شر مرتبط با جنسیت و ریشه‌یابی آن فاطمه میررحیمی^۱ و امیرعباس علی‌زمانی^۲

فمینیست‌ها، با توجه به انواع مکاتب مختلفی که در جهان معاصر دارند، سخن جدیدی را در ارتباط با جنسیت و مسئله شر و رنج بیان می‌کنند که برای فیلسوفان دین‌نازگی دارد. تبیین شرور جدید و رنج‌های مختلف تحمیلی بر زنان، تغییر رویکرد از مسئله شر به مسئله رنج و از مفاهیم انتزاعی و ذهنی به مباحث انضمامی و عینی، تأکید بر تغییر گفتمان از مباحث مرتبط با خدا و صفات او به سوی تحلیل روابط انسانی، بررسی ریشه‌ها و عوامل ایجاد شرور مرتبط با جنسیت، بیان استفاده نادرست از انواع تئودیه‌ها در جهت سرپوش‌گذاشتن بر رنج زنان، ارائه راه‌حل‌های مختلف با تمرکز بر بیان راه‌حل‌های عملی برای ایجاد عدالت جنسیتی، از جمله مواردی است که فیلسوفان فمینیست به آن می‌پردازند. از بین مطالب بیان شده، این مقاله سعی در بیان انواع شر در سطوح مختلف و چگونگی گسترش ابعاد آن در نسبت با جنسیت، همچنین ریشه‌یابی این شرور در فلسفه یونانی و اسطوره‌های آن و تفسیرهای مختلف متون مقدس دارد. شروری که می‌توان آن‌ها را نوعی شرور ساختاری دانست که به مرور زمان در روان یک ملت وارد می‌شود. شروری که از طریق فرهنگ، ادبیات، آداب و رسوم و بسیاری موارد، به صورت باور یک ملت درآمده و در نهادهای اجتماعی، قانونی، اقتصادی و فرهنگی آن رسوخ کرده، متراکم شده، با سنت درآمیخته و از طریق ساختارهای جامعه حفظ می‌شوند و از نظر فمینیست‌ها به مردان اجازه می‌دهد خود یا گروه وابسته به خود را برتر از زنان به حساب آورده و اجازه تدبیر، تسلط، تصرف و تملیک آن‌ها را به خود دهند و مانع حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، پرورش و شکوفایی آنها شوند. واکاوی و تحلیل انواع مختلف این شرور و ریشه‌یابی آن‌ها به ما کمک می‌کند تا ابعاد و اهمیت مسئله شر و رنج در ارتباط با جنسیت برای ما وضوح بیشتری پیدا کند و بررسی و نقد آن‌ها، زمینه را برای بیان راه‌حل‌های جدید می‌گشاید تا در جهانی بدون تبعیض، صدای زنان همراه صدای مردان نیز شنیده شود و همه استعدادها در مسیر شکوفایی و فعلیت حرکت کنند.

واژگان اصلی: فمینیسم، مسئله شر، جنسیت.

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد عرفان تطبیقی، دانشگاه شهید بهشتی (fmirrahimi@yahoo.com)

۲ دانشیار گروه فلسفه دین دانشگاه تهران (amir_alizamani@ut.ac.ir)

شر جامعه‌ای: نگاهی به شر از منظر فلسفه اجتماعی دین و اخلاق و الهیات سیاسی-اجتماعی

سید محمود نجاتی‌حسینی (خراسانی)^۱

با وجود حجم عظیمی از ادبیات تاریخی-فلسفی-الهیاتی قابل توجه و تأمل درباره مسئله شر و جوهر آن (از شر اخلاقی تا شر طبیعی)، و نیز طرح برهان‌های الهیاتی-فلسفی کلاسیک و مدرن و پست‌مدرن درباره توجیه شر، اما لزوم بحث درباره این مسئله از منظر اجتماعی فرهنگی و در نسبت با فلسفه و الهیات هم‌چنان حس می‌شود؛ به ویژه درباره شری که ناشی از کارکرد جامعه است - یعنی شری که برآمده از عملکرد ساختارها و نهادها و سازمان‌های اقتصادی-سیاسی-حقوقی-فرهنگی-اجتماعی جامعه و نیز شر برآمده از کنش کنشگران انسانی و گروه‌های اجتماعی-قومیتی-نژادی-جنسیتی-مذهبی در جامعه است. از این منظر ما در این مقاله ایده «شر جامعه‌ای»^۲ که مناسب مفهومی نظری مناسبی با شر در جامعه به شرح موصوف دارد - را مطرح و معرفی خواهیم کرد. از این منظر مسئله-پرسشی که در ایده شر جامعه‌ای قابل واریسی است این است: شر جامعه‌ای چرا و چگونه از طریق مکانیزم‌های جامعه‌ای در بافتار ساختارها و نهادها و سازمان‌ها و در بافتار زیست‌جهان و زندگی روزمره مردم و گروه‌های اجتماعی بازتولید می‌شود؟ این شر جامعه‌ای چه نتایج و تبعات غیراخلاقی و ضدمعنوی برای استمرار یک جامعه انسانی اخلاقی، اعم از مدرن و سنتی و نوستی، دارد؟ سهم و نقش نظم سیاسی حقوقی مستقر - دولت و حکومت - در این مکانیزم ایجاد شر جامعه‌ای چگونه است؟ آموزه‌های فلسفی و الهیاتی شریستیز چگونه می‌تواند در خدمت ممانعت از بروز شر جامعه‌ای و یا کاستن از نتایج غیراخلاقی و ضدمعنوی شر جامعه‌ای باشد؟ علم اجتماعی هنجاری انتقادی چگونه می‌تواند به آموزه‌های فلسفی-الهیاتی شریستیز برای مواجهه واقع‌گرا با مکانیزم‌های ایجاد شر جامعه‌ای و نتایج پیش‌بینی‌شده و یا نشده شر جامعه‌ای کمک کند؟ برای رسیدن به پاسخ‌های مناسب با این مسئله-پرسش در این مقاله تلاش خواهیم کرد توان معرفتی-فکری یک «فلسفه اجتماعی شریستیز» که مجهز به علم اجتماعی انتقادی هنجاری و آموزه‌های الهیاتی فلسفی شریستیز است را تشریح کنیم. و هم‌چنین بر آن هستیم تا نشان دهیم چگونه این فلسفه اجتماعی دین و اخلاق می‌تواند به یک «مهندسی اجتماعی شریستیز»، یعنی به تدابیر ساختاری-نهادی-سازمانی که ملهم از دین و اخلاق‌اند و مناسب برای مواجهه با شر نیز هستند، منجر شود.

واژگان اصلی: شر جامعه‌ای، فلسفه اجتماعی دین، فلسفه اجتماعی اخلاق، الهیات سیاسی-اجتماعی، فلسفه اجتماعی، مهندسی اجتماعی شریستیز.

^۱ استادیار علوم اجتماعی (عضو هیئت علمی بازنشسته)، دانشگاه آزاد اسلامی (nejati.hosseini@gmail.com)

بررسی و تحلیل هستی‌شناسی مرگ اخترامی از جهت خیر و شر در نظام احسن در اندیشه

ملاصدرا

ناهید نجف‌پور^۱، قربانعلی کریم‌زاده قراملکی^۲ و سیدمصطفی شهرآیینی^۳

ملاصدرا مرگ را به دو نوع مرگ ارادی و مرگ طبیعی تقسیم‌بندی می‌کند. هر نوع مرگی با توجه به این که در نظام عالم رخ می‌دهد، هر چند به‌طور اخترامی باشد، از نظر وی طبیعی است. از نظر ملاصدرا مرگ در هر حال خیر است و خیر بودن آن را می‌توان بر اساس نظام احسن بودن عالم و عدل و حکمت الهی فهمید. خداوند حکیم است و هر چه از حکیم صادر شود خیر و تمام است و بنا به حکمت خویش بهترین نظام را قرار داده و مرگ‌ها وقتی نسبت به کل نظام سنجیده شود، اراده و مشیّت خداوند بوده و خیر است. با توجه به اینکه اختیار انسان در نوع مرگ و زمان آن، در مرگ اخترامی مؤثر است. پرسش اصلی این تحقیق این است که برخی روایات و ادعیه معتبر بعضی از انواع مرگ‌ها را شرّ می‌دانند، و رهایی از آن را از خدا طلب می‌نمایند، چگونه می‌توان خیر بودن مرگ را نسبت به خود اشخاص تبیین و تحلیل کرد. با بررسی آثار ملاصدرا می‌توان ملاحظه نمود که وی جز در موارد اندکی همچون تمثیل کشتی و ساکن آن، به این مسئله نپرداخته است. صدرالمتألهین به جنبه شرّ بودن این نوع مرگ اشاره‌ای نمی‌کند، حال آنکه برخی روایات از شرّ بودن بعضی از انواع مرگ‌های اخترامی و دخالت اعمال انسان در به‌وقوع پیوستن آن‌ها هشدار می‌دهد. پرسش اصلی این مقاله این است که با توجه به اینکه برخی مرگ‌ها به نظر شرّ بوده و در روایات نیز برای رهایی از آن‌ها تأکید شده است، ملاصدرا برای توجیه این مرگ‌ها با توجه به مبانی فلسفی خود از جمله اعتقاد به نظام احسن، چه تبیینی دارد؟

واژگان اصلی: مرگ، مرگ اخترامی، نظام احسن، شرّ، خیر.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تبریز (nahidnajafpoor2@gmail.com)

۲ دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تبریز (g.karimzadeh@tabrizu.ac.ir)

۳ دانشیار فلسفه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (m-shahraeini@ihcs.ac.ir)

«تحقق‌ناپذیری بهترین جهان ممکن» به مثابه پاسخی برای «مسئله شر» و نقد ویلیام رو بر آن
رضا نقوی^۱

برخی فیلسوفان معاصر، مانند ریچارد سوئیبنرن، نورمن کرتزمن، و ...، به تأسی از توماس آکوئینی، مدعی‌اند که (۱) تحقق بهترین جهان ممکن، مُحال است؛ (۲) اگر تحقق بهترین جهان ممکن، مُحال باشد، آنگاه نیافریدن بهترین جهان ممکن منافاتی با خیریت محض خداوند نخواهد داشت؛ و (۳) نیافریدن بهترین جهان ممکن منافاتی با خیریت محض خداوند ندارد. استدلال بر (۱): مجموعه «جهان‌های بهتر»، نامتناهی بالقوه است؛ بدین معنا که اگر میزان خیر موجود در جهان بالفعل $n(x)$ باشد، همواره می‌توان جهان دیگری (y) را تصور کرد که خیر موجود در آن $n+1$ است و خدای قادر و حکیم مطلق، می‌توانست آن را بیافریند. استدلال بر (۲): مُحالات منطقی، همچنانکه قدرت نامتناهی خدا را محدود نمی‌کنند، خیرخواهی نامتناهی او را نیز محدود نمی‌کنند. به تعبیر شلسینگر، این اعتراض که چرا خداوند جهانی بهتر از این نیافریده است، همواره قابل طرح است و (۴) «اعتراضاتی که همیشه جاری‌اند؛ هیچ‌گاه جاری نیستند». ویلیام رو در نقد این استدلال، (۱) را مفروض می‌انگارد، اما (۲) را رد می‌کند. از نظر وی باید (۲) را با این مقدمه شهودی جایگزین کنیم که (۵) «اگر تحقق بهترین جهان ممکن منطقاً مُحال باشد، آنگاه خدای خیر محض وجود نخواهد داشت». (۵)، (۱) و وضع مقدم، نتیجه می‌دهد که (۶) «خدای خیر محض وجود ندارد.» رو در نقد (۲) و دفاع از (۵) می‌گوید: وقتی خدا علی‌رغم قدرت بر خلق (y)، (x) را برگزیده باشد، آنگاه ممکن (قابل تصور) است، موجودی وجود داشته باشد که درجه خیریت او چندان شدید است که نمی‌تواند به کمتر از (y) بسنده کند. لذا موجودی خیرتر از این خدا، قابل تصور است. اگرچه خلق «بهترین جهان ممکن» منطقاً مُحال است؛ اما خلق جهان (y) منطقاً ممکن است. بنابراین، ترجیح (x) بر (y) منافی با خیریت محض خداست. همچنین (۴) مصادره به مطلوب است. به نظر من، خود (۱) نیز قابل مناقشه است. اگر همه دفاعیه‌های مربوط به مسئله شر، تام باشند؛ آنگاه فقدان هر خیری در این جهان، ناشی از تعارض آن با یک یا چند خیر برتر خواهد بود. در نتیجه خداباوری راست‌کیشانه، باید بر (۷) «این جهان، بهترین جهان ممکن است» ملتزم باشد.

واژگان اصلی: بهترین جهان ممکن، مسئله شر، بی‌نهایت، ویلیام رو.

نظریه جورج الیس در مسئله وحی بر مبنای مکانیک کوانتوم

جواد نوائی^۱

در طول ادوار تاریخی مسئله تبیین فاعلیت الهی در فرآیند وحی، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فیلسوفان دین بوده است و نظریات متعددی در این خصوص مطرح نموده‌اند. با ظهور فیزیک کوانتوم، برخی از دانشمندان و فیلسوفان دین، تلاش نمودند تا تفسیری نوین بر مبنای نظریه مکانیک کوانتومی از فرآیند وحی ارائه نمایند. یکی از نقش‌آفرینان این عرصه جورج الیس است که با بهره‌گیری از مطالعات میان‌رشته‌ای و نظریه فاعلیت الهی نانسی مورفی، نظریه‌ای جدید، در ماهیت فرآیند وحی مطرح نموده است. او پس از تبیین نظام سلسله‌مراتبی در پدیده‌های هستی و ترسیم سلسله مراتب موجود در علوم و قرار دادن الهیات در رأس سلسله علوم و قرار دادن علم فیزیک در سطح زیرین این سلسله، به تأثیرات علیت بالا به پایین و علیت پایین به بالا پرداخته و معتقد است که با ملاحظه قراردادن چنین سلسله مراتبی، می‌توان به دیدگاه جامعی درباره هستی دست یافت و از این رهگذر، در واقعیت غایی جهان و پدیده‌های مرتبط با آن نظریه‌پردازی نمود. به عبارت دیگر طرح او تفسیری کوانتومی از مسائل الهیاتی است. او با تحلیل علّی رخ داده‌های هستی، همواره به سطحی می‌رسد که در آن سطح رخ داده‌های کوانتومی در جریان است. او معتقد است که فاعلیت الهی در عالم هستی، بر اساس تعیین بخشی کوانتومی و بدون نقض قوانین طبیعت در جریان است. او به منظور تحلیل فرآیند وحی، فعل و انفعالات ذهن نبی را به فعل و انفعالات کوانتومی تحلیل می‌نماید و معتقد است که خداوند با تعیین بخشی این فعل و انفعالات کوانتومی، پیام وحی را بر ذهن نبی منکشف نموده و ذهن نبی این تأثیرات را پس از تفسیر و صورت‌سازی در قالب تصاویر و اصوات، برای انسان‌ها اعلام می‌دارد.

واژگان اصلی: وحی، مکانیک کوانتوم، فاعلیت الهی، سلسله مراتب علّی، علّیت پایین به بالا، علّیت بالا به پایین.

شر از نگاه آدام فیلیپس

سارا نورعلی^۱

آدام فیلیپس روانکاو دوران معاصر است که انجام رسالتش را در پیوند با دانش‌های انسانی، همچون ادبیات و جامعه‌شناسی مرتبط می‌داند و از بزرگانی چون فروید، لکان، شکسپیر، وینیکات، بکت و غیره الهام می‌گیرد. از دیدگاه وی اولین و ساده‌ترین معنی شرّ، پیش از هبوط است: جایی که «فرمان‌برداری»، به آدم و حوا لذت‌هایی «در دسترس» و «بهشتی» می‌داد، اما در مقابل، امر ناممنوع نیز چیزی بود که «باید به آن دست می‌زدند»: زیرا باید چیزی قربانی می‌شد تا چیز دیگری به دست می‌آمد و انسان در معرض تنوع قرار می‌گرفت. بنابراین به معنایی، پس از هبوط است که می‌توان درباره شرّ ثانوی، واقعی و انسانی سخن گفت؛ زیرا ما عملاً با شرّ آشنا شده‌ایم و می‌دانیم چقدر می‌توانیم بد باشیم. در این مجال است که فرد با چالش‌هایی چون «زندگی نازیسته»، «جنون تعریف نشده»، «نگرفتن مطلب»، «سرخوردگی» و «لذت‌های ممنوعه» روبه‌رو می‌شود و هر کدام را شروری می‌بیند که به هدف زندگی‌اش، یعنی «تعادل» آسیب می‌رساند. آدام فیلیپس تلاش می‌کند با تحلیل زندگی انسان، نازیسته‌ها را برایش روشن کند؛ شرّ حاصل از سرخوردگی را به خیر برگرداند و شرّ جنون را به عاقل بودن تبدیل کند. همچنین وی تلاش می‌کند لذت ناممنوع را ببیند و از این طریق، از شرّ برخواسته از ممنوعه‌ها رهایی یابد؛ از درد و رنج نگرفتن مطالب، خود را برهاند و در نهایت، به تعامل با چالش‌های زندگی و کنار آمدن با این شرور آزردهنده رهنمون شود. ما در این نوشتار تلاش می‌کنیم این شرور درونی و بیرونی برخواسته از زیست انسانی را، بیان کرده و راه‌حل‌های آدام فیلیپس در برابر این مسائل را توضیح دهیم.

واژگان اصلی: شرّ پیش از هبوط، شرور هبوطی، زندگی نازیسته، لذت‌های ناممنوع، تعادل.

۱ دانشجوی دکتری فلسفه (حکمت متعالیه)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
(saranorali1373@gmail.com)

نقد برهان اختفای الهی شلنبرگ به مثابه مصداقی از مسئله شرّ از منظر تجربه دینی

یاسر هاشمی^۱ و احمد ولیعی ابرقوئی^۲

شلنبرگ اصلی‌ترین مقرر برهان اختفای الهی، معتقد است اگر خدای ادیان توحیدی واقعاً وجود دارد و دارای صفاتی هم‌چون عشق و محبت نامحدود نسبت به بندگان خویش است، باید عشقی بسیار بالاتر از عشق مادر به فرزند را نشان داده و به طریق اولی آن را دارا باشد؛ حال آن‌که نسبت به سرگردانی انسان‌ها در جست‌وجوی خدای خویش آگاه است و توانایی رفع هرگونه مانعی را نیز در این‌باره دارد؛ اما اختفای الهی به کرات رخ داده‌است، در نتیجه اساساً چنین خدایی با چنین صفاتی وجود ندارد. برخی اندیشمندان، این استدلال وی بر رد خداآوری را در واقع تقریر دیگری از مسئله شرّ و مصداقی از آن تلقی کرده‌اند. نوشتار پیش‌رو، بر آن است که مطابق با دیدگاه یادشده، از منظر تجربه دینی با روشی تحلیلی‌اسنادی و براساس رویکردی معرفت‌شناسانه، کامیابی یا عدم‌کامیابی این برهان را در رد وجود خدا، به مثابه مصداقی از مسئله شرّ ارزیابی کند. نوآوری این تحقیق توجه به نقد برهان اختفا از منظر تجربه دینی است، که طبق فحوص نگارندگان تاکنون در آثاری که به نقد این برهان پرداخته‌اند - چه در فضای اسلامی و چه غیر آن - مورد توجه ناقدان نبوده؛ در حالی که به نظر می‌رسد نقد این برهان، از منظر یادشده می‌تواند بستر مناسب‌تری را در این زمینه پیش‌روی ما قرار دهد. یافته‌های تحقیق: با بررسی انجام شده در انواع مختلف تجارب دینی نشان داده می‌شود که به صورت مسلم برخی از اقسام این تجارب، دارای ارزش معرفت‌شناختی‌اند؛ به ویژه مواردی که از سنخ علم حضوری بوده و معرفتی بی‌واسطه را نسبت به خداوند تثبیت می‌نمایند؛ بنابراین برخلاف مدعای تقریر استقرایی برهان اختفای الهی شلنبرگ، مبنی بر فقدان شواهد و قرائن کافی که دارای وجهت معرفت‌شناختی جهت اثبات وجود و حضور خدا باشند، تجارب دینی، حداقل به‌نحو فی‌الجمله و موجب جزئیة صلاحیت ایفا کردن چنین نقشی را دارا است. در نهایت باید گفت این برهان نیز به که اعتقاد برخی اندیشمندان غربی، تقریری دیگر از مسئله شرّ و مصداقی از آن است، نمی‌تواند به هدف خود یعنی رد وجود خدا دست یابد.

واژگان اصلی: وجود خدا، عدم‌وجود خدا، مسئله شرّ، اختفای الهی، شلنبرگ، قرائت استقرایی، تجربه دینی.

۱ دکتری مدرسی مبانی نظری اسلام، دانشگاه معارف اسلامی قم (hyaser2736@gmail.com)
۲ دکتری مدرسی مبانی نظری اسلام، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران (ahmad.valieel@gmail.com)

شر بنیادین: تبیین کانت از عمد و آگاهی در عمل اخلاقاً نادرست

یاسمن هشیبار^۱

شر به دو قسم اصلی تقسیم می‌شود: شر طبیعی و شر اخلاقی. منظور از شر طبیعی رنج‌ها و آلامی است که عامل انسانی در وقوع آن‌ها دخالتی ندارد، اما منجر به نوعی عدم و نیستی می‌شود (مانند مرگ، بیماری و ...). در مقابل شر اخلاقی رنج و آلامی است که توسط عامل انسانی و به‌طور عمدی ایجاد شده باشد. کانت به شر طبیعی قائل نیست. حوادث طبیعی اگر چه منجر به نیستی و رنج می‌شوند ولی او آن‌ها را شر نمی‌داند. حتی وی تمایلات طبیعی را نیز منشأ شر نمی‌داند. اگر وی شر را نه حاصل فعالیت‌های طبیعی و نه حتی نتیجه جنبه طبیعی انسان بداند، باید منشأ شر را در جای دیگر جست‌وجو کرد، یعنی در وجه فارق افعال انسان از طبیعت که همان اختیاری بودن آن است. همین امر سبب می‌شود این افعال سزاوار ستایش یا نکوهش شوند. عمل انسانی هم‌سو با عقل و قانون اخلاق عمل اخلاقی است. درحالی‌که عملی که در تقابل با این دو است عمل اخلاقاً نادرست است که کانت آن را شر بنیادین می‌نامد. پرسش اصلی این مقاله این است که آیا انسان عالملاً و عمدتاً به عمل غیر اخلاقی مبادرت می‌ورزد؟ به عبارت دیگر، آیا در حالی که می‌داند عملی اخلاقاً بد و نادرست است به آن دست می‌یازد؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است پرسش‌های مقدماتی‌تر را پاسخ دهیم: ویژگی اصلی عمل اختیاری چیست؟ چه استعدادها و گرایش‌های انسانی وجود دارد که زمینه ذهنی عمل اختیاری را شکل می‌دهند؟ سرانجام این که چگونه انتخاب عمل اخلاقاً نادرست شکل می‌گیرد؟ با این مقدمات در موقعیتی قرار می‌گیریم که می‌توان به پرسش اصلی مقاله پاسخ گفت: آیا انسان در حالی که می‌داند عمل وی نادرست است، آگاهانه به انجام آن مبادرت می‌ورزد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، انسان واجد شر اهریمنی است که کانت آن را نمی‌پذیرد. اگر پاسخ منفی باشد، چگونه ممکن است عمل مورد نظر از یک سو ویژگی فعل اختیاری را داشته باشد و از سوی دیگر، فاعل و عامل اخلاقی از نادرستی عمل آگاه نباشد. کانت این بحث را عمدتاً در کتاب دین در محدوده عقل تنها بررسی کرده است و در آثار مکتوب فارسی کمتر به آن پرداخته شده است.

واژگان اصلی: کانت، قانون اخلاق، عمل اختیاری، شر طبیعی، شر اخلاقی، زمینه‌های ذهنی عمل، شر بنیادین، شر اهریمنی.

۱ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال (y.hoshyar@gmail.com)

شر اخلاقی و فرهنگ از دیدگاه کانت

حسین هوشنگی^۱

مسئله شتر در جریان فکری و فلسفی کلاسیک، عموماً از ابعاد طبیعی و مابعدطبیعی بررسی شده است. آنجا هم که شتر در انسان مستقیماً محل توجه بوده، نگاه فردی غلبه داشته است. اما این در دوره جدید است که در رویکرد عینی و انضمامی توجه شتر، وجه جمعی، تاریخی و فرهنگی آن اهمیت افزون‌تری یافته است. کانت از جمله فیلسوفانی است که شتر را به‌لحاظ فردی دارای بن و بنیاد واقعی در سرشت انسان می‌داند. از نگاه او تمایلات طبیعی و تعارض میان آن‌ها منشأ شرارت است و به تبع آن انسان به‌لحاظ فردی و اخلاقی درگیر نزاع دائمی اصل شتر با مبدأ خیر در وجود خود است و به‌لحاظ مدنی و در وضعیت طبیعی درگیر نزاع با دیگران است. مصائب و رنج‌های انسانی مانند ظلم حاکمان و توحش در جنگ‌ها حاصل همین واقعیت است. همچنان‌که همین تمایلات و تعارضات است که از وصول به کمال اخلاقی انسان (پرورش اراده خیر) ممانعت می‌کند. کانت در رویکرد فرهنگی خود، برخلاف دیدگاه رایج در زمانه خود (نظریات فرهنگی و انسان‌شناختی ویکو، روسو و هردر) به‌جای دوگانه طبیعت و فرهنگ، از تقسیم سه‌گانه طبیعت، فرهنگ و اخلاق یاد می‌کند: به این صورت که فرهنگ واسط میان طبیعت خام انسانی و مرحله غایی اخلاق است. طبیعت و غرایز طبیعی معطوف به غایت شادکامی (ارضای تمایلات) است که البته چنین غایتی به نظر کانت قابل حصول نیست. اما فرهنگ در اندیشه کانت دارای دو وجه سلبی و ایجابی است. به‌لحاظ سلبی فرهنگ به‌مثابه انضباط عبارت است از فاصله گرفتن از طبیعت و غرایز با تعدیل، تنظیم و مهار آن و به‌لحاظ ایجابی فرهنگ عبارت است از پرورش استعدادهاى فنى^۲ و عملى^۳. فرهنگ با تعدیل غرایز و با پرورش قوا و استعدادهاى انسانی راه را برای وصول به مرتبه اخلاق و تحصیل اراده خیر هموار می‌سازد. تحقق موجود اخلاقی، غایت خلقت و جهان است حال آنکه فرهنگ غایت انسانیت است و شادکامی و سعادت، غایت طبیعت. این غایت فرهنگی و اخلاقی و حتی غایت طبیعت (سعادت و شادکامی) البته تا آنجا که سازگار با اخلاق باشد، همه به تدریج و در تاریخ و در مقیاس نوع و نژاد انسانی (نه فرد انسانی) تحقق می‌یابد. در فلسفه تاریخ کانت، شرور فردی (تعارض تمایلات طبیعی) و «ردایل فرهنگ» (حسادت، رقابت، جاه‌طلبی و جلب مقبولیت و حیثیت) حتی جنگ، موتور محرک فرهنگ و تمهیدگر بیداری حس اخلاقی است.

واژگان اصلی: شتر، طبیعت، فرهنگ، اخلاق.

۱ دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) (h.hooshangi@isu.ac.ir)

2 technical

3 pragmatic

**Theory and Practice in Dialogue;
Approaching the Evidential Problem of Evil in Islamic-Christian
Comparative Theology**

Lukas Wiesenhütter¹

A strong moral argument against the endeavor of theodicies is the suspicion that they declare evils to be good and, by doing so, participate in upholding unjust structures. Therefore, Johann Baptist Metz has argued for abandoning the discourse about God's possible reasons for allowing suffering. Instead of asking "why", theologians should repeatedly demand God's own eschatological answer to the question. Similarly, Terrence Tilley has argued for the immorality of theodicies by means of speech-act theory. The paper will argue that these critiques present strong points against certain types of responses to the logical and evidential problem of evil. It will, however, not accept the conclusion that attempts of theodicies must be abandoned altogether. While many of the critical points raised might also face Morteza Motahhari's approach to the problem, his overall approach to Divine justice can inspire Christian attempts of linking theoretical and practical approaches to the problem of evil. While the emphasis on God's eschatological power (Metz) is a necessary part of a Christian response to the problem of suffering, it should also be asked how God's justice is conceived as already present here and now. It will be argued that a broad view on the notion of Divine Justice, as put forward by Motahhari, helps to achieve this. If Sharia is perceived as "God's justice among his servants" (Ibn Qayyim al-Jawziyya), it can inspire Christian attempts at theodicies. As such, it can be regarded as a practical answer to the problem of evil by "embodying" the very attribute that is put into question: God's justice. This is connected to the 'theoretical' problem and provides a careful answer to the evidential problem of evil, because it is the embodiment of Divine Justice or the lack thereof that renders faith in a Just God plausible or implausible. Not only might this help Christian theology to find an appreciative way of approaching Sharia. It might also be an inspiration for the way law and ritual are interpreted: as the symbolic representation of God's justice that is still awaiting its eschatological fulfillment.

¹ scientific Assistant in Katholisch-Theologische Fakultät, Universität Bonn, Germany
(lwiesenh@uni-bonn.de)

The Problem of Evil and Theodicy in Babanzâde Ahmet Naim Fatma YILDIZ¹

Babanzâde (1872-1934) continues the general line of Islamic thought in both the detection and solution of the problem of evil. He addresses the problem of evil from a religious and moral perspective. He tries to solve the problem of evil by taking verses and hadiths as references and frequently quoting them. The concepts of human will, intentions, trust in God and Allah's way of dealing (*Sunnatollâh*) in Islam come to the fore in his methodology. Babanzâde does not have a pessimistic perspective on the problem of evil. He criticizes sects such as Mutezile, Kaderiye, Cebriye, and Determinism in relation to the problem of evil. He notes that there are extremes or shortcomings in their attitudes. Although he occasionally deals with evils in nature in the context of the concept of *Sunnatollâh*, he focuses on human-induced moral evils rather than metaphysical evils. He does not think that there is any metaphysical evil. He thinks that the evil in human actions does not result from God's compulsion, and that man is not inherently in some kind of evil swamp. He follows a line that claims that evil mostly originates from the individual or society and that the person experiences the consequences of his own choices. He accepts that people should first put their trust in God and use their partial will for good, instead of blaming God for the evil that occurs. He thinks that people are not victims of fate, like a leaf in the wind or a knife in the hand of a murderer. He adopts a sensitive idea that a Muslim must be purified from evil not only in his actions but also in his mind, heart, and intentions. He also sees it as necessary to fight against evil both individually and socially. He thinks that the family, school, and state are responsible for this issue. Finally, the validity of Babanzâde's theodicy for today will be discussed.

Keywords: Babanzâde Ahmet Naim, Problem of Evil, Human Freedom.

¹ Ph.D. Philosophy of Religion Graduate student from İstanbul University/Independent researcher, Türkiye (fatmayldz122@gmail.com)

The Correlation between the Concept of Evil and the Idea of God

Mahdi Saatchi¹

All arguments from evil against the existence of God presuppose that evil is incompatible with the triple concept of God: omniscience, omnipotence, and absolute good. I claim that not only is there not such an incompatibility, but we can also find a correlation between the concept of evil and the idea of God if we analyze the concept of evil as it entails the so-called problem of evil. As I see it, the concept of evil can be used in evil arguments if and only if it is considered a protest to a kind of deprivation from a subjective point of view. I name this concept "Subjective Evil". So, the subjective concept of evil is the genuine concept of evil, and by the genuine concept of evil, I mean that only this kind of evil can be used in the form of the problem of evil. After that, I will argue that any protest to a type of deprivation from the first person presupposes at least the idea of richness of that kind, if not the existence of it. All types of evils could be categorized into three kinds of deprivation: ignorance, impotence, and malice. So, all protests of these deprivations presuppose the idea of their opposite richness, i.e., omniscience, omnipotence, and absolute good. So, the subjective concept of evil presupposes the idea of God. Because of that, it seems that the so-called problem of evil will never be solved due to the correlation between the two concepts, subjective evil, and God. In opposition to the subjective concept of evil, there is an objective one, based on it there are things that are evil in themselves, regardless anyone believes them as evil or not. From my point of view, it is the wrong concept of evil because there are no such things. Based on the distinction between subjective and objective concepts of evil, I maintain that the so-called problem of evil will arise when the genuine concept of evil, which is subjective, is considered objective.

Keywords: Subjective evil, Objective evil, Problem of evil, Idea of God

¹ Assistant Professor, Department of Islamic philosophy & Theology, Shahid Motahari University, Iran (m.saatchi@motahari.ac.ir)

A Comparative Theology on the Problem of Evil in Islam and Buddhism: Exploring the Doctrines of al-Ibtala' and Dukkha

Ahmad Faizuddin Ramli¹ & Mohamed Ashath²

This comparative theological investigation critically examines the Problem of Evil within the specific religious contexts of Islam and Buddhism. The perennial inquiry into the existence of evil and its reconciliation with the benevolent attributes attributed to the divine has been a central theme in theological discussions across diverse religious traditions. Employing a qualitative methodology grounded in comprehensive library research, the study scrutinizes primary religious texts, such as the Quran and Hadith in Islam, and the Tripitaka in Buddhism, along with seminal works by influential scholars from both traditions. This research reveals distinct perspectives on the nature and origin of evil, with Islam, rooted in monotheism, addressing the intricate interplay between divine justice and human free will. In contrast, Buddhism, founded on non-theistic principles, shifts its emphasis from why evil exists to how one should respond to it, focusing on the contemplation of suffering and pathways to liberation. The findings underscore disparate theological trajectories, concluding with recommendations for fostering interfaith dialogue and understanding. The study advocates for a nuanced appreciation of the diverse responses to the Problem of Evil within these significant world religions.

Keywords: Comparative theology, Islam and Buddhism, theodicy, problem of evil, religious philosophy

1 PhD, Department of Malaysian Studies, Sultan Idris Education University, Malaysia (faizuddin@fsk.upsi.edu.my)

2 PhD, International Islamic University Malaysia, Malaysia (msmaasath@gmail.com)

John Hick's Soul-Making Theodicy

Rasoul Rahbari Ghazani¹

This paper explores John Hick's soul-making theodicy, as detailed in his seminal work, *Evil and the God of Love*, presenting an inquiry into the reconciliation of evil's existence with the Christian concept of an Omnipotent, wholly Benevolent God. Central to Hick's argument is the notion of evil as a necessary condition for the moral and spiritual development of human beings, thereby addressing the classical problem of evil. Hick posits that human existence is characterized by an "epistemic distance" from God, a state that enables free will and the authentic development of virtues such as compassion, patience, and courage. This distance does not indicate divine absence but serves as a stage for the soul-making process, where individuals grow toward God's likeness through their responses to life's challenges. The paper examines Hick's dismissal of the traditional Augustinian theodicy, which attributes evil to the Fall of Man and Original Sin, arguing instead for a reinterpretation of human imperfection and free will within the evolutionary process as integral to God's plan for humanity's development towards divine likeness. Furthermore, Hick's eschatological perspective suggests that the injustices and sufferings of this life find resolution in the afterlife, positing a future-oriented understanding that aligns earthly suffering with the ultimate realization of God's Kingdom. This approach not only justifies the presence of evil as instrumental to soul-making but also underscores the significance of free will in achieving genuine moral and spiritual growth. The paper engages with Hick's exploration of human autonomy, the inherent "fallenness" of humanity not as a lapse from divine Grace but as an essential starting point for the journey towards spiritual fulfillment. By integrating theodicy with anthropological insights and biblical narratives, Hick's soul-making theodicy offers a compelling framework that respects human freedom while upholding divine Benevolence, challenging readers to reconceptualize the problem of evil within a broader theological and existential context.

Keywords: Problem of Evil, Soul-Making Theodicy, Free Will

¹ Ph.D. Student in Philosophy of Religion, Istanbul University, Türkiye
(r1.rahbari@gmail.com)

An Objection ad hominem Against the Argument From Evil: Why the Proponent of the Argument From Evil Against the Existence of God Cannot Criticize the Teleological Argument for the Existence of God?

Krzysztof Piętak¹

I shall argue that these philosophers who criticize the teleological argument for the existence of God from a naturalistic point of view, by pointing out that from the fact that the world seems to be designed by an intelligent agent, it does not follow that the world was designed by an intelligent agent, deprive themselves of the possibility of formulating the crucial premise for both the logical and the evidential version of the argument from evil against the existence of God. The premise in question consists of two intertwining theses: firstly, that experience of evil exists, and secondly, that we can infer from this experience that real evil is instantiated in the world. If my argument is sound, it will turn out that the proponent of the argument from evil who at the same time criticizes the teleological argument in the way described above, is inconsistent when he tries to move from the first thesis (experience of evil exists) to the second thesis (evil exists). Therefore, he is unable to provide a justification for the crucial premise in each version of the argument from evil, namely that evil exists. The main idea underlying this argument ad hominem goes as follows: in order to make plausible the crucial premise in the argument from evil we have to assume that it is inadmissible to distinguish the appearance from essence in the case of the experience of evil: if I experience evil it implies that evil exists, which means – in other words – that an illusion of evil is metaphysically impossible. But the thing is that in other polemical contexts, the proponent of the argument from evil explicitly denies the validity of this assumption. For instance, when he criticizes the teleological argument, he usually attempts to show that it is possible to distinguish the appearance from the essence in the case of teleological experiences. This implies that an illusion of teleology is metaphysically possible. Therefore, the proponent of the argument from evil is either inconsistent or has to choose between the defense of the argument from evil and the critique of the teleological argument.

Keywords: problem of evil, teleological argument, argument ad hominem.

¹ Ph.D. Student, Doctoral School of Humanities, University of Warsaw, Poland (krzysztof.pietak@student.uw.edu.pl)

of widespread agreement regarding the problem of evil. Some nuanced self-awareness and confidence diminution are, therefore, not just recommended, but epistemically obligated. This is a sign of intellectual humility, essential for a balanced and informed belief system. But the point is, that giving up on one's belief, on the other hand, is a sign of epistemic cowardice whose counterpart (i.e., epistemic courage) is equally essential for one's belief system. Thus, an ideally virtuous stance charts a mean between the vices of unwavering dogmatism and unnecessary concession. The former corresponds to epistemic stubbornness and is demanded by the recognition of faultless disagreement. The latter corresponds to epistemic cowardice, which is the critical focus of the present piece. So, what is the epistemically virtuous response for the believer to the (seemingly) faultless disagreement about the problem of evil? Here are some suggestions. She could develop theodicies (or defenses); rely on an account of the problem in which existential and practical stakes prioritize truth adherence over skepticism; or, acknowledge the disagreement – acknowledging that her religious beliefs, however rationally held, could be nevertheless mistaken – but attest to her cognitive limitations as a finite human inquirer regarding the infinite/divine. In conclusion, the concept of an 'epistemically virtuous stance' suggests that the believer should update the strength of her religious belief in the face of faultless disagreements, such as the problem of evil. However, this does not necessitate a complete abandonment of their belief, which would be a significant personal and existential cost. Instead, they had better maintain their belief but with a recognition of its potential fallibility that their belief is open to revision in the face of future evidence or arguments.

Keywords: The Problem of Evil, Virtue Epistemology, Impartial Observer.

Virtue Epistemological Considerations on the Problem of Evil Mohammad Amin Mostajir¹

The enduring problem of evil poses a *prima facie* rational tension with theistic belief in an omnibenevolent, omnipotent deity. The tension arises from the general idea that faultless disagreement about an alethic claim constitutes higher-order evidence against the claim. This is because neither party involved in the disagreement seems to have made a mistake. (Wright, 2021) So, if the theistic belief purports to be truth-valuable, it should be rationally assigned less credence in the face of faultless disagreement about the problem of evil, hence, (at least) suspension of judgment. I aim to argue against this line of reasoning. In particular, I aim to show that the rationally appropriate doxastic stance towards this paradox for the religious believer is not one of suspended judgment, as it might initially seem demanded. Such a response neglects the psychologically and existentially saturated nature of religious commitment. For the religious believer, belief in the divine is not just a philosophical proposition but an integral thread woven into her whole perspective, including her overall cognitive and value system. To bracket the belief would be to carry out a radical refactoring of her rationality itself, as it were, which could have significantly negative upshots. Moreover, the potential cost of missing out on important truths as a result of bad suspension can be as significant as falsely believing. Drawing from William James (1896), I argue that there are dual epistemic duties – not just to avoid false belief, but also to gain truth. Over-emphasizing either duty through an excessive tendency to suspend judgment, just as an obdurate commitment to beliefs, reflects bias, and thus threatens to develop epistemic cowardice. According to Ichikawa’s definition of epistemic cowardice, easily abandoning belief exhibits epistemic cowardice: a disposition ‘to suspend judgment when one ought to believe, allowing one’s beliefs to wither too quickly in the face of challenges’ (Ichikawa, 2024: 33). Of course, recognizing philosophical challenges like the problem of evil mandates some revision and attenuation of confidence, yet it does not require an outright suspension of judgment. The believer, in her pursuit of epistemic virtue, must not be entirely insensitive to the higher-order evidence constituted by a sustained lack

¹ Ph.D. Student of Philosophy, University of Southampton, United Kingdom
(a.m.mostajir@soton.ac.uk)

Human Freedom, Sovereignty, and Moral Evil

Daniel Molto¹

I have defended (2022) a response to James Sterba's (2021) recent version of the logical problem of evil. Sterba's argument depends heavily on an analogy between the actions of a just God and the actions of a just state. In contrast to a substantial number of published objections to Sterba's argument (eg Almeida 2020; Atfield 2021; Hasker 2020, 2021), I think that this analogy is at least somewhat appropriate. Rather than attack the analogy in principle, my objection to Sterba turns on the hypothesis that God's relationship with humanity is justly circumscribed by the sovereignty of the latter. In the same way that a just state does not intervene in the affairs of a sovereign entity, even where they could have done so to the benefit of the latter, God's interventions are circumscribed by considerations of what I call "human sovereignty". In this paper, I set out some of the advantages of the account I began to develop in response to Sterba. I argue that it has several notable advantages over the traditional Free Will theodicy, including that it explains why a just God would not intervene for the benefit of the innocent victims of moral evil when doing so does not take away human free will, and that it is compatible with Sterba's understanding of the "Pauline Principle". In the final section of this paper, I consider one worry I have with my own solution, namely that it does not cohere well with the Islamic tradition particularly the doctrine that sovereignty belongs to Allah alone. I consider how I might modify my proposal, by analyzing the conception of 'sovereignty' that is required to make it work. I compare what I'm saying with some of the writings of the Mu'tazili theologians.

Keywords: Problem of Evil; Logical Problem of Evil; Free Will theodicy

¹ Assistant Professor, Department of Philosophy, University of Sussex, United Kingdom (d.molto@sussex.ac.uk)

The Divine Hiddenness Argument against the Divinity of the Qur'an, a Formulation and Critique

Yaser Mirdamadi¹

While the divine hiddenness argument is typically raised against the justification of believing in the existence of God, I will suggest a new version that can be taken up to challenge the divinity of the Qur'an. It can be called the divine hiddenness argument against the divinity of the Qur'an (DHAQ for short): Introduction 1: The Qur'an asserts its divine origin. Introduction 2: Assuming its divine nature, the Qur'an has to contain true claims. Introduction 3: Implicit in the Qur'anic claim of divine origin is the promise of providing clear (*mubīn*) guidance. Introduction 4: A book of guidance should offer unambiguous direction to all. Introduction 5: However, the Qur'an is fraught with ambiguity and enigmatic passages and, hence, has been subject to irreducibly diverse interpretations. Conclusion 1: The Qur'an cannot fulfill its role as a guiding scripture due to its persistent lack of clarity. Conclusion 2: The assertion that the Qur'an serves as a guiding light must be denied. Conclusion 3: Since the Qur'an systematically fails to guide as claimed, its divine origin must be denied. I will argue that DHAQ is a new problem of evil. God (of Abrahamic monotheism), if he/she exists, is expected to guide humanity, but the persistent lack of clarity of the Qur'an systematically hinders the promise of guidance. The result is systematic misguidance, which is evil. I will argue that DHAQ can be critiqued by challenging its underlying assumption that unambiguity proves perfection while diversity is seen as a flaw. One could argue to the contrary, as Ibn Arabi did, that the diversity of understating the Qur'anic verses is an esoteric blessing pre-requisite of guidance. Furthermore, unveiling, needed for divine guidance, comes in absolute and conditional forms. No revealing, not even revealing via sense perception, is unconditional; all revealing is subject to certain conditions for their comprehension. This principle also applies to revealing the required guidance that the Qur'an offers. I will then argue that absolute unambiguity could be the source of much more evil than conditional ambiguity. Finally, I will argue that although *mubīn* in the Qur'an means 'clear,' it does not mean 'clarifying.'

Keywords: Divine Hiddenness, the Divinity of the Qur'an, Problem of Evil.

¹ Research Assistant at Institute of Isma'ili Studies, United Kingdom (ymirdamadi@iis.ac.uk)

Privatio Boni instead of Free Will Defense

Franco Manni¹

Responding to complaints/charges towards God because of evil, we could adopt the judiciary style of a hypothetical lawyer. Three defenses are not open to God's defense attorney: 1) that he is not omnipotent; 2) evil is not real; 3) at least some evil is caused by the free will of people and not by God. On the other hand the attorney wants to argue: 1) everything good in the world is brought about by God; 2) some evil – 'evil suffered' - is a necessary concomitant of a material natural world, which is good, and so God has brought it about in the sense that he brought about that good ; 3) 'evil done' (sin) is not brought about by God in any sense: he could have prevented that, but he is not guilty of neglect. We could criticize traditional Christian theology, because of the exaggerated importance it gives to human 'free will' as the main cause of moral evil, without taking into account 'structural' evils, both unconscious and super-personal, moreover, he underlines how the typical Manichean metaphysical dilemma (evil matter/good spirit) should not be taken into account at all, because evil is something which concerns only our experience of human life (psychological issue), which is an indissoluble unity of so-called 'matter' (the human body) and so-called 'spirit' (the human soul). The main argument should be, instead the "privatio boni" one. 'Evil' does not mean "wickedness", but 'badness', like in the sentence 'this washing machine does not work well, it is a bad one'. 'Badness' is not a thing such as milk or plastic, something which a cow or man or God can make, it is a characteristic of things. So God is not accused of having made badness (which does not exist) but of having made bad things just as he made red things. However, badness is not like redness because it varies from thing to thing, e. g. the chair and the grape when you sit on them. Let us observe that badness is less specific than goodness, that is, there is just one kind of good washing machine, whereas there are many kinds of bad ones (those that leak water, those that do not start the cycle, those that give electric shocks).

Keywords: Free will, Privatio boni, Badness/redness

¹ Professor, Department of Philosophy, Liceo Scientifico Leonardo, Brescia, Italy (endorester@gmail.com)

Possible Worlds and Divine Justice and Mercy

Kayhan Ali Özaykal¹

This paper intends to address the problem of evil as it appears to exist within a specifically Islamic framework, taking into account the central doctrines of the three main schools of Muslim theology: the Mu'tazila, Asha'ira, and Maturidiyya. The main problem appears to be whether God can and will resolve all the disbalances in justice and goodness in the afterlife, given that the hoped-for realization of justice does not occur in this worldly life. Here, a possible world semantics appears necessary to explore how justice and goodness can be realized. We will base our presentation on theories of possible worlds and transworld significance as presented by Saul Kripke and W.L. Craig alongside theories of divine justice in Abū Mansūr al-Māturīdī (d. 333/944), al-Shaykh al-Mufīd (d. 413/1022), Qādī Abd al-Jabbār (d. 415/1025), and Abū Hāmid al-Ghazālī (d. 505/1111). It is generally held that people are awarded according to their intentions. However, there are many different possible lives that a person could have lived based on different possibilities of social and economic background, physical and intellectual abilities, education, and life experiences. Given these variables, each person could have lived many, perhaps countless, different lives to the one that they did, actually, live, each with its particular accumulation of good and bad deeds and intentions. There does not appear to be an answer to explain the divine choice for the realization of one from the infinite number of possible lives that would make it anything other than a form of religious luck rather than justice. If, alternatively, God must judge us based on all possible lives, this seems impossible due to the near-infinite number of ramifications they will entail. Based on this observation and the fact that the human condition in this world appears to make conflict of all kinds inevitable and the avenues of religious and moral success difficult, this paper will offer the answer that divine forgiveness and mercy will abound to radical degrees such that the expectation for justice is encompassed and transcended in God's boundless grace.

Keywords: Divine Justice, Divine Grace, Divine Forgiveness, Possible Worlds.

¹ Assistant Professor, Faculty of Theology, Istanbul University, Türkiye (kayhan.ozaykal@istanbul.edu.tr)

Problem of Evil as a Case Study on the Distinction between Muslim Theology & Neoplatonism

Mugees UL Kaisar¹

Within Islamic thought, the interface between theology and philosophy has been both rigorously as well as passionately debated. The nature of this interface is contested with varied conceptions of both theology and philosophy. This proposed paper aims to delve into the problem of evil to showcase as to how certain fundamental differences emerge between Muslim theology (in general though in particular restricted here to Sunni Ash'ari tradition) and the Muslim philosophers (particularly the Neoplatonist figures). Central to this debate, this paper hopes to argue, is the priority ascribed to either the nature of God or the freedom of God by either of the camps. Muslim Neoplatonist philosophers place the priority on the nature of God such that the "creation" is not understood as a teleological act of freedom in which case the central hermeneutic for the problem of evil becomes a soul-making process for a certain teleological end, as held by theologians; rather, the present existence is seen as a "logical" emanation of God's nature and thus the recognition of this truth i.e. liberation or enlightenment attains central importance vis à vis the problem of evil. God's nature as infinite (all possibilities) is prioritized by Neoplatonists such that the disequilibrium of creation marred by evil & suffering, becomes a logical necessity; the recognition of this truth, consequently, attains central importance. Moreover, the fact that humans are able to know this truth shows the continuity between Divine intellect and human intellect – another feature of Neoplatonism. Theology, in contrast, posits a radical rupture or discontinuity between the Divine & the creation, a result of complete Divine freedom & thus ultimately a belief in God's (hidden) doings becomes a possible response to the problem of evil. Therefore, the problem of evil as an axis throws in relief two ways of approaching it: one approach tries to solve it via theodicies and the other tries to dis-solve it through metaphysical truth such that on the one side we have Divine freedom, creation ex nihilo & theological truth and on the other side we have Divine nature, emanation, logic & metaphysical truth.

Key Words: Evil, Neoplatonism, Theology, Freedom, Absolute.

¹ Ph.D. Student, Centre for Philosophy, School of Social Sciences, Jawaharlal Nehru University, New Delhi India (mugees28_ssc@jnu.ac.in)

Radical Evil: Kant's Explanation of Intention and Awareness in Immoral Action

Yassaman Hoshyar¹

Evil is divided into two main categories: natural evil and moral evil. Natural evil refers to suffering and pain that humans do not have a role in causing, but that result in a kind of non-existence (such as death, disease, etc.). In contrast, moral evil is suffering and pain that is caused by humans intentionally. Kant does not believe in natural evil. Natural events, although they lead to non-existence and suffering, he does not consider them evil. He does not even consider natural inclinations to be the source of evil. If he does not consider evil to be the result of natural activities or even the result of the natural aspect of man, then the source of evil must be sought elsewhere, namely in the aspect that distinguishes human actions from nature, which is their voluntary nature. This is what makes these actions worthy of praise or blame. A human action that is in harmony with reason and moral law is a moral action. Whereas an action that is contrary to these two is morally wrong, which Kant calls radical evil. The main question of this paper is whether humans knowingly and intentionally engage in immoral acts. In other words, do they engage in an act that they know is morally wrong and bad? To answer this question, it is necessary to answer more preliminary questions: What is the main characteristic of a voluntary action? What human talents and inclinations are there that form the subjective basis of voluntary action? Finally, how is the choice of a morally wrong action made? With these preliminaries, we are in a position to answer the main question of the paper: Does a person knowingly engage in an act that he knows is wrong? If the answer is yes, then man possesses a demonic evil that Kant does not accept. If the answer is no, then how is it possible that the action in question should on the one hand have the character of a voluntary action and on the other hand that the moral agent should not be aware of the wrongness of the action? How humans can knowingly engage in morally wrong actions without considering those actions to be morally wrong themselves? This apparent contradiction lies at the heart of Kant's concept of radical evil, which he explores in his work *Religion Within the Limits of Reason Alone*

Keywords: Kant, moral law, voluntary action, natural evil, moral evil, subjective grounds of action, radical evil, demonic evil.

¹ Assistant Professor, Philosophy, Islamic Azad University, Tehran North Branch, Iran (y.hoshyar@gmail.com)

recurrently in various religious traditions and for the masses of humanity suggests that the possibility of a connection with God and the transcendent in the form of these experiences has at least reached the stage of actuality for some humans. This point can be considered as the first premise of an analogy, the second premise of which is the philosophical foundations of Avicennian regarding frequency, and he also considers frequency as part of the principles of evidence leading to certainty. Ultimately, the conclusion reached is that in his philosophical view, not only is the possibility of the relationship between God and transcendent matters with humans and vice versa in the form of religious experiences present, but also, based on logical inferences and relying on the certainty of frequent occurrences, the occurrence of this relationship is also definite and reliable. Therefore, divine hiddenness and consequently the denial of God are refuted; hence, the argument of divine hiddenness as another interpretation and manifestation of the problem of evil is not successful in refuting theism.

Keywords: Divine Hiddenness, Schellenberg, the problem of evil, belief in God, atheism, religious experience, mystical experience

Critical analysis of Schellenberg's hiddenness argument as an instance of the problem of evil based on philosophical foundations of Avicenna

Yasser Hashemi¹ & Ahmad Valiee Abarghoee²

Nonbelievers have always put forth arguments against the existence of God and challenged the claims of believers. Among them, J. L. Schellenberg has introduced an argument known as "divine hiddenness," which has gained attention in the sphere of philosophers of religion today. Some thinkers have interpreted his argument against theism as essentially another rendition of the problem of evil and its manifestations. Hence, one aspect of the relationship between these two arguments can be seen in the formulation of divine hiddenness as a special instance of evil. Schellenberg does not deny the similarities and connections between the two; among these similarities and connections, according to him, are the ability to present both arguments logically and inductively, highlighting the conflict of certain matters with the attributes of God, focusing on matters indicative of human suffering, and so forth. The present paper aims to evaluate the success or failure of this argument in refuting theism based on the philosophical foundations of Avicennian, as one of the greatest philosophers of theism and a prominent figure in Islamic philosophy. Using an analytical-attributive approach, the paper first establishes the rational possibility of connection with the transcendent and then, in the second step, proves the occurrence of this connection in the form of religious and mystical experiences, based on the foundations of Avicennian's philosophy. As a result, through the examination carried out in the first step, it becomes clear that according to Avicennian's foundations, the possibility of an active intellectual union with human souls and the emanation of intellectual truths from them is demonstrated, and the establishment of such a connection by the created beings with the transcendent matters and unseen truths, based on the possibility of human awareness of these matters, is explicable. The argument for this proposition, based on Avicennian foundations, relies on two conditions: the readiness of human souls to receive them and the absence of obstacles. Regarding the second step, what can prove the reality of these experiences and their inclusion in connection with transcendent matters is the discussion of the frequency and unanimity of opinions among mystics; it indicates that the occurrence of religious and mystical experiences

¹ Ph.D. in Teachings Islamic studies, Theoretical foundations of Islam, Islamic Maaref University, Iran (hyaser2736@gmail.com)

² Ph.D. University of Tehran, Farabi Pardis Qom, Iran (ahmad.valiee1@gmail.com)

Analysis of the concept of evil in the discourse of Islamic philosophy in a dialogue with the semantic sphere of the Qur'an

Mehdi Bagheri¹

The stable or semi-stable ideas of Muslim philosophers about evil have had an important influence on their way of reading the state of evil in the universe and also their perception of the relationship between evil and God. Ignoring these ideas before any propositional and logical analysis may lead to a misunderstanding of their opinions and prevent accurate criticism of the issues related to the subject of evil. In this article, based on the importance of perception over confirmation, we analyze the concept of the meaning of evil in the discourse of Islamic philosophy and compare it with the Quranic application of this concept. The present research tries to answer this main question: to what extent have Muslim philosophers paid attention to the Quranic application of this concept and its semantic components in providing solutions for the problem of evil? Our intended conceptual analysis method began with the analysis of the ideas of Muslim philosophers and this process continued until all three types of ambiguity in the studied works were resolved: linguistic ambiguity, mental ambiguity, and objective ambiguity. Linguistic and mental ambiguity are respectively related to the word evil and the concept of evil, and objective ambiguity is related to the position of identifying the example of evil. Then, by studying the semantic network of evil in the structure of the Qur'an and analyzing the semantic achievements made in this matter, we have compared the Qur'anic application of this concept with the idea of Muslim philosophers on the issue of evil. The results show that contrary to the general concept of evil in the philosophical discourse—that is, something that they do not desire—the Qur'anic meaning has been conceptualized in a new way in the context of the double scheme of "unlikable-likable" versus "evil-good". This conceptualization can lead to a review of the previous categories of evil (natural evil and moral evil) and suggest a new category of "real and imaginary evil".

Keywords: Conceptual analysis; Quranic conceptualization; problem of evil.

¹ Ph.D. in Islamic philosophy and theology, University of Bamberg, Germany (1 mebagheri2017@gmail.com)

Evolutionary Theodicy in Why the Problem of Moral Evil

Vahid Azizi¹

Traditional theistic schools believe that God is the creator and sustainer of creations and the simultaneous cause of all actions that proceed from them. On the other hand, moral evil is hidden in the essence of a conscious living being and it more or less becomes actualized and is issued from it. So, is God involved in the moral evil of humans? If so, God is beyond sanctity. A solution must be found to solve this serious philosophical problem. The fact that natural humans are free-willed beings and act freely based on reason and innate desire to survive in performing any voluntary action is incompatible with God's longitudinal intervention in human actions. Is the vast universe out of the scope of divine revelations in the details of affairs, material, and non-material actions, as well as the actions of humans? If so, will there be any damage to God's omnipotence, omniscience, benevolence, and sanctity? According to the view of monotheism and the principle of absolute divine benevolence, God does not fail in creating this world because this world is the best possible world, but just as there is no greatest number, there is no best possible world either. Now, in order to correct and modify the monotheistic view, I propose the hypothesis of God's use of the mechanism of "Becoming". In other words, in a dynamic movement, a better world is being formed gradually and continuously. One of the requirements for the implementation of this evolutionary process is to create "opportunity". Perhaps the moral villain provides grounds for the gradual rule of rationality and the formulation of social laws for the betterment of human collective behavior. Natural selection can be considered a driving force that by selecting adaptive and optimal behaviors on one hand and eliminating incompatible behaviors such as moral evil on the other hand, in a completely gradual process, moves human society towards sustainable social survival. Therefore, in the grand plan of creation, God has put His power to do impossible things, His holy wisdom and absolute benevolence to the fore, and while not interfering in the details, by delegating the two elements of free will and awareness to man, God has allowed the alignment of the physical evolution of the body to Elevate the immaterial aspect of existence. Necessary for such growth are the opportunities that moral villains can create. That's why villains exist.

Keywords: Evolutionary Theodicy, Moral Evil, mechanism of "Becoming"

¹ Assistant Professor of Animal Sciences, Faculty of Biological Sciences and Technology, Shahid Beheshti University, Iran (v_azizi@sbu.ac.ir)

Does Evil Actually Exist? An Evaluation of the Views of Avicenna and Thomas Aquinas

Mehmet Ata Az¹

From the earliest times, the relationship between God, who is all-powerful, all-knowing, all-good, and the existence of evil has been a subject of debate in Islamic and Western thought. Theodicy, which argues that there is no logical contradiction between God's necessary essential attributes and the existence of evil in the world and that both can be rationally reconciled and counterarguments, which claim that God with absolute attributes and the existence of evil cannot be reconciled, have been developed. In Islamic thought, Avicenna, following the Neoplatonist tradition, addressed the issue of evil at the ontological level in the context of his doctrine of metaphysics and cosmology. In the context of his understanding of providence, which he developed with reference to the theory of emanation, he identified goodness with existence by stating that what is essential is goodness and identified evil with non-existence by stating that the essence of evil is non-existence. He distinguished between per se evil (al-shar bi al-dhāt) and accidental evil (al-shar bi'l al-'arad) in order to justify that evil has no absolute reality. Evil per se is the lack of perfection in the sublunar realm and the lack of a form it can take. Accidental evil is that which occurs outside of the nature of things and is to be found in the natural active causes that prevent the perfection of things. Avicenna's thesis that goodness is essential and predominant in the world, while evil is accidental and deficient, was also seminal for Thomas Aquinas. Like Avicenna, he dealt with good and evil at the ontological level. Following Augustine and Avicenna in the Neoplatonic tradition, Aquinas argued that the evil experienced in the world does not have an existence of its own. Accordingly, evil is merely the absence of goodness and a means to the knowledge of goodness. In Aquinas' words, good is known through evil, just as light is known through darkness. Goodness, which is essential, and evil, which has no absolute reality, should therefore be explained within God's grace. Aquinas' attempt to explain the existence of moral evil in terms of free will was similar to that of Avicenna. In this study, I will compare Avicenna and Aquinas' understanding of whether the evil observed in the world has an essential reality and whether it can be explained in a way that is consistent with the existence of God with absolute qualities.

Keywords: Avicenna, Aquinas, Evil, Providence, Emanation.

¹ Postdoc/Visiting scholar, Faculty of Divinity, University of Cambridge & Ankara Yildirim Beyazit University, UK (maa222@cam.ac.uk)

What is Evil? How Do We Recognize its Examples?

Hamidreza Ayatollahy¹

The problem of evil is expressed in the form of a syllogism, which consists of two premises, and its major premise is usually like this: "God, who is omnipotent, omniscient, and omnibenevolent, should not allow evil." The minor premise is the fact that "evil exists". In this paper, it is intended to analyze the minor premise. The question is how something must be to be called evil. That is, on what basis are the evil examples called evil? Natural evil and moral evil are judged based on "adversities" or disagreeables, that is, factors that cause a fixed and natural routine of people's lives to deviate from its course. Earthquakes, floods, cancer, war, murder, theft are such. Death must be the hardest of these villains. These judgments are made not only for our own problems but also for those who are like us. The more similar a being is to us, the more serious these judgments are about it. But when the number of our judgments about the things that we first considered evil but later found to be good after a wider examination becomes more and more, more and more skepticism comes to us and we doubt any of our judgments as being evil. But if we say that what we can have a correct judgment is that from my point of view, what prevents me from continuing the natural course of my life is evil for me. This evil is different from the previous evil, and my judgment of its being evil is correct for me. There is another type of judgment about the evilness of a thing for each person (not in the collections of the world) that we can call evil, and that is when each person points out the shortcomings he has in relation to other fellows, such as blindness for a man. In this paper, we will show that the first type of evil is completely doubtful, so we should be silent about it. Regarding the evil of the second type, we will point out the inappropriate expectation of each person for no change in his blessings, and in the third type, we will emphasize the essentials of the existential limits of individuals and the inappropriate comparison of each individual and the impossibility of changing the existential identities of each individual.

Keywords: Problem of Evil, Judgment, Existential Limits, Individual.

¹ Professor of Philosophy, Allameh Tabataba'i University, Iran (hamidayat@gmail.com)

Finding Purpose in Darkness: The Necessity of God amidst Evils Betül Akdemir Süleyman¹

The problem of evil, a perennial challenge in theology and philosophy, grapples with the coexistence of an omnipotent, omniscient, and morally good God and the existence of suffering and malevolence in the world. William James, a pioneering figure in American pragmatism, offers a provocative perspective on this age-old dilemma. Departing from traditional theistic arguments, James reframes the discourse by emphasizing the pragmatic significance of belief in God rather than attempting to reconcile God's attributes with the reality of evil. Central to James' thesis is the assertion that belief in God serves a vital function in human existence, particularly in confronting the existential angst and moral ambiguity inherent in a world, which is marked by suffering and injustice. Rather than engaging in metaphysical debates about the origins or necessity of evil, James shifts the focus towards the transformative power of faith in shaping individual agency and moral decision-making. In this presentation, I will explore James' assertion regarding the interdependence of belief in God and the problem of evil, highlighting the pragmatic implications of his philosophy for navigating the moral landscape of existence. Furthermore, I will mention that James adopted a monist conception of God. It will be underlined that this vision contributes to dealing with evil in two main ways: It lends meaning to the demand for good alongside evil and fosters an attitude of embracing life with vitality and vigor rather than merely adhering to dogma or rules. In conclusion, I will evaluate the significance of James' pragmatic approach within the broader context of theistic thought. While acknowledging James' emphasis on the practical benefits of belief in God offers a compelling alternative perspective on the age-old problem of evil, enriching the ongoing dialogue on faith, reason, and the nature of divinity in a world fraught with moral ambiguity, I will also consider theism to be more successful than monism in dealing with evil. Thus, the relationship between the concept of God and this problem will be revealed.

Keywords: The Problem of Evil, William James, Belief in God, Monism, Theism.

¹ Associate Professor of Philosophy of Religion and Independent Researcher affiliated with a postdoctoral position funded by TÜBİTAK (The Scientific and Technological Research Council of Turkey) at Marmara University, Türkiye (beakdemir@gmail.com)

Privatio Boni instead of Free Will Defense	
Franco Manni	11
The Divine Hiddenness Argument against the Divinity of the Qur'an, a Formulation and Critique	
Yaser Mirdamadi.....	12
Human Freedom, Sovereignty, and Moral Evil	
Daniel Molto	13
Virtue Epistemological Considerations on the Problem of Evil	
Mohammad Amin Mostajir.....	14
An Objection ad hominem Against the Argument From Evil: Why the Proponent of the Argument From Evil Against the Existence of God Cannot Criticize the Teleological Argument for the Existence of God?	
Krzysztof Pięta.....	16
John Hick's Soul-Making Theodicy	
Rasoul Rahbari Ghazani	17
A Comparative Theology on the Problem of Evil in Islam and Buddhism: Exploring the Doctrines of al-Ibtıla' and Dukkha	
Ahmad Faizuddin Ramli & Mohamed Ashath	18
The Correlation between the Concept of Evil and the Idea of God	
Mahdi Saatchi.....	19
The Problem of Evil and Theodicy in Babanzâde Ahmet Naim	
Fatma YILDIZ.....	20
Theory and Practice in Dialogue; Approaching the Evidential Problem of Evil in Islamic-Christian Comparative Theology	
Lukas Wiesenhütter.....	21

Table of Contents

Finding Purpose in Darkness: The Necessity of God amidst Evils Betül Akdemir Süleyman	1
What is Evil? How Do We Recognize its Examples? Hamidreza Ayatollahy	2
Does Evil Actually Exist? An Evaluation of the Views of Avicenna and Thomas Aquinas Mehmet Ata Az.....	3
Evolutionary Theodicy in Why the Problem of Moral Evil Vahid Azizi	4
Analysis of the concept of evil in the discourse of Islamic philosophy in a dialogue with the semantic sphere of the Qur'an Mehdi Bagheri.....	5
Critical analysis of Schellenberg's hiddenness argument as an instance of the problem of evil based on philosophical foundations of Avicenna Yasser Hashemi & Ahmad Valiee Abarghooe.....	6
Radical Evil: Kant's Explanation of Intention and Awareness in Immoral Action Yassaman Hoshyar	8
Problem of Evil as a Case Study on the Distinction between Muslim Theology & Neoplatonism Mugees UL Kaiser	9
Possible Worlds and Divine Justice and Mercy Kayhan Ali Özaykal	10

Chairman: Reza Akbari
Scientific Secretary: Hamidreza Ayatollahi
Conference Director: Mohammad Mahdi Fallah

Academic Board

Rahim Acar (Marmara University, Türkiye)
Peter Adamson (Ludwig-Maximilians-Universität München, Germany)
Recep Alpyağıl (Istanbul University, Türkiye)
Amir Abbas Alizamani (University of Tehran, Iran)
Reza Akbari (Imam Sadiq University, Iran)
Mahdi Akhavan (Allameh Tabataba'i University, Iran)
Hamidreza Ayatollahy (Allameh Tabataba'i University, Iran)
Mohammad Hassan Ghadrđan Gharamaleki (Research Institute for
Islamic Studies and Culture, Iran)
William Hasker (Huntington University, USA)
Mohsen Jahed (Shahid Beheshti University, Iran)
Mohsen Javadi (Qom University, Iran)
Jari Kaukua (University of Jyväskylä, Finland)
Sahar Kavandi (Zanjan University, Iran)
Muhammad Legenhausen (Khomeini Education and Research Institute, Iran)
Jalal Peykani (PNU, Iran)
Naeimeh Pourmohammadi (URD, Iran)
Qodratullah Qorbani (Kharazmi University, Iran)
Rasoul Rasoulipour (Kharazmi University, Iran)
Bruce Reichenbach (Augsburg University, USA)
Sajjad Rizvi (University of Exeter, UK)
Mahdi Sa'atchi (Shahid Motahari University, Iran)
Mohammad Saeedimehr (Tarbiat Modares University, Iran)
Meysam Sefidkosh (Shahid Beheshti University, Iran)
Kevin Timpe (Calvin University, USA)

Conference Organiser:

Iranian Association for Philosophy of Religion (IAPR)
in cooperation with
Shahid Beheshti University (SBU)

Sponsors:

Islamic World Science Citation Center
Research Institute for Islamic Culture and Thought
University of Religions and Denominations
Imam Sadiq University | Payame Noor University
Tarbiat Modares University
University of Tehran | Kharazmi University | University of Zanjan
Shahid Motahari University | Allameh Tabataba'i University
University of Qom
The Imam Khomeini Education and Research Institute

en.philor.org
philorconf@gmail.com

In the name of God



*Iranian Association for
Philosophy of Religion*



Shahid Beheshti
University

Book of Abstracts
The 12th International Conference of
Contemporary Philosophy of Religion (CPR2024)
**“The Problem of Evil
in Modern and Islamic Thought”**

14-15 May 2024
Iran, Tehran, Shahid Beheshti University



Tarbiat Modares
University

Payame Noor
University

Imam Sadiq
University

دانشگاه ادیان و مذاهب
University of Religions
and Denominations

پژوهشگاه تحقیقات اسلامی
Research Institute for
Islamic Culture and Thought



دانشگاه گیلان
University of Guilan

Allameh
Tabataba'i
University

دانشگاه شهید مطهری
Shahid Motahari
University

دانشگاه زاهد
University of Zاهد

Kerman University